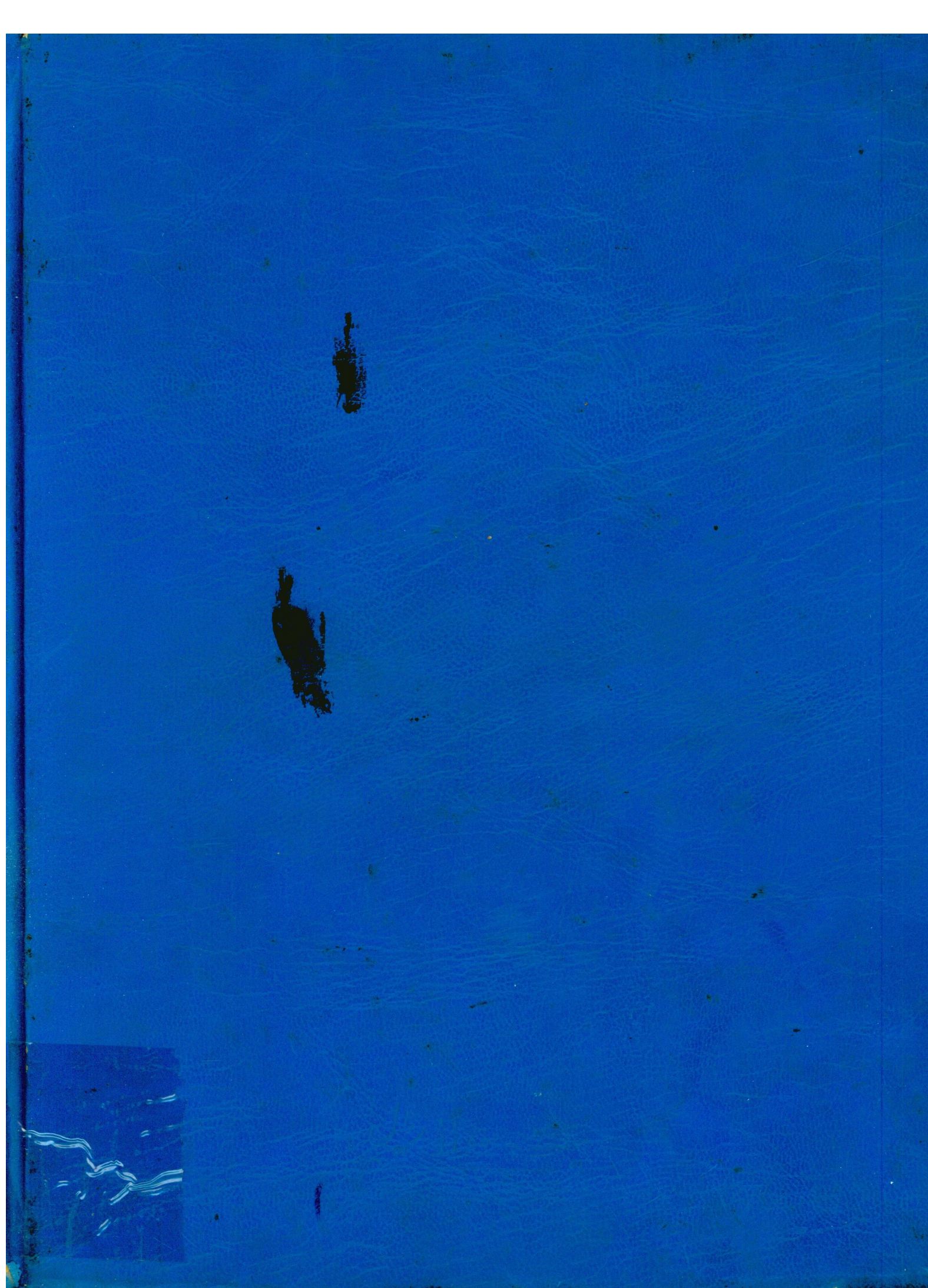


مکتوبات مولانا جلال الدین

انتشارات علمی





مکتوبات مولانا حلال الدین



انقش

۲

۸۱۰

۹

۶۰

Y.M.I.

0Y0921



مکتوبات مولانا جلال الدین

نام کتاب : مکتوبات
تالیف : مولانا جلال الدین محمد بلخی
ناشر : انتشارات علمی
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
چاپ : چاپخانه حیدری
تاریخ انتشار : تابستان ۱۳۶۳
نوبت چاپ : چاپ اول

❦ دستور یانور ❦

مثنوی شریف که آخر تألیفات حضرت مولانا است، همچو ذات شریف خود صیت بلند او جهانرا پر کرده است، و همچو وجود مبارک آن حضرت در عالم حکمت و عرفان مثل آن کتاب هم نیامده است، بنده فقیر در بعض تألیفات خود این معنی را آن قدر که عقل و احاطه خودم برسد بسط کردم، حتی درین باب رساله مستقله بنوشتم. از بهر آنان که کتاب مثنوی را مثلاً همچون تألیفات شیخ محی الدین عربی از باب تصوف پندارند. مثنوی کتاب حکمت و عرفانست. کتابیست که هر که این را خواند و اسرار معانی و حقایق او را داند، انسان کامل شود، از زمره حکما و عرفا باشد، شخصی بسط را نکته دان، دورین، کاشف اشرار، مظهر انوار ابرار و واصل جهان دیدار کند، آنچه دیگران در آینه نیستند، این مثنویخوان ذیشان درخشی بیند، و درین عالم حیات بهشتی بگذراند. و طالبان قدردانرا بر همه مطالب عالیہ برساند والسلام.

بعد از مثنوی بزرگترین آثار مولانا (دیوان کبیر) ست که در هر حرفی از حروف هجا دیوانی گفته و از مجموع آن دواوین یک دیوان کبیر بوجود آمده است که همه ابیات او بالغ بر میلیونست. صاحب (جمع الفصحا) در باب شاعری مولانا با اصالت بیان چنین گوید که : در میان فصحای فارسی زبان غزلسرائی همچون مولانا هرگز نیامده است در این باب ذات شریف او یکنانه آفاقست. و از دیوان کبیر برای دلیل مدعای خود در قطعه یک دیوان مختارات خود را در آن اثر مفصل بنویسد و درجایی دیگر باز درین موضوع معاودت نماید دیوانی دیگر هم باز بنویسد.

بعد ازین دو اثر مبارک آنچه در میان عارفان عاشقان شهرت یافته است، کتاب (فیہ مافیہ) است که بعضی از محبان بترکی ترجمه کرده است، غیر ازین آثار شریفه حضرت مولانا را رساله ایست که آنرا به (مجالس سبہ) نامیده اند نیز آن حضرت را کتابی دیگر است که او را (مکتوبات) می گویم که آن حضرت برخی از اعظم و اکابر را و محبان عاشقانرا و اولاد و یاران خود را نوشته اند : این هم کتابی مدون شده است.

توانم گفت که : لسان و بیان ؛ در آثار مولانا چنانچه موجب موضوعش تنوع کند ، آنان که (دیوان گیر) را مطالعه کنند ، ببند که بزبان عاشقانه و بشرط آنکه موافق شود به مدلول لفظ (غزل) مثلاً کسی در آن شعر جانان را با همه اوصاف او ، و بر اصول شاعرانه توصیف کند ، سرابای وجودش را بانواع تمثیلات و تشبیهات و استعارات و انواع دیگر یاد کند و معاشقه خویش با جانان چه گونه شد و دران زمان از درد عشق چه ها کشیده و چه گونه آلام و مجاهدات دیده الی آخره در هر غزل بعضی را ازان حالات عاشقانه بگوید ، و بانواع ترینات و تنویرات نقش و نگارش اتمام فرماید . یعنی کرچه در اندازۀ مقام معنای خود گوید ، لیکن هر کس بیند که اینها همه اشعار است عاشقانه و ادیبانه و بس ، و نیز بیند که حضرت مولانا پیش ازانکه شعر گوید و در همه وادی غزل سراید آثار ادبیۀ عربیه را و دواوین مشهورۀ فصحای عرب را دیده و خوانده است . در دیوان شریف جابجا مضامین نادره و نکات باریک ایشانرا با تصرف و تکیه در اشعار خود ایراد کند ، و بعضاً مصرعی و یا بیتی از ایشان تضمین کند . کذا که در ادبیات فارسیه نیز آثار مشهورۀ اساطیر عجم را سراپا خوانده است . چنانچه این معنی در نزد آنانکه آثار ادبیۀ این دو زبانرا تتبع کرده اند ، همچو آفتاب جهانتاب ظاهر و بیدار شود چنانکه صاحب (مجمع الفصحا) فرماید : در زبان فارسی آنچنان که به تمیزی (غزل) استحقاق یافته است . در بار غزل سرایی را حضرت مولانا کشاده و در هر وادی بسیار غزل فرموده و مجموع آثار دیوانی عظیم شده است . باقی شعرا درین باب دواوینی بوجود آورده اند .

اما چون بر مبحث (مثنوی) بیایم . باید گفت که : کرچه ادبای فارسیه در وادیهای کونا کون مثنویات بنوشته اند . چنانکه همه فارسی خوانان ما می دانند و برخی از اساطیر ادبا (خسه) ها گفتند و دیگران آثار را جوابی بوجود آورده ، لیکن هیچ یکی از ایشان بر سرپای مثنوی نرسیده است . و هیچ شاعری در این باب تجربه قلم نکرده است تنها این را کرده اند که با کمال خستوع و حیرت این شش دفتر مثنوی را با ختمات بسیار تلاوت کرده اند و از دریای مثنوی بقدر زور قفۀ خویش نصیب آورده اند ، اما هرگز هیچ یک از ایشان به جهت تنظیم مثنوی زرفه اند ، چه گونه روند که راهی که همان مولانا رفته است هیچ کس آن راه را زرفه و ندیده و نشنیده اند . نمی بینی که بسیار اعظم مولانا را همچو دیگر شعرای صوفیه پندارند . و مثنوی را کتابی از قبیل کتب صوفیه توهم کنند . چنانکه در مناقب نویسند ؛ مولانا را در آخرت هم نفهمیده اند . مولانا با چه زبان گوید و با چه گونه تعبیرات افادۀ مرام می فرمایند . دیگران را این زبان و بیان نیست ؟ این فقیر ؛ بدان سؤال را به ادات نفی جواب خواهم داد .

مولانا را زبان‌بست و بیانیست که: این فقیر ناچیز در هیچ یکی از اعظم عرفای فصیحای فارسیه ندیدم. و این ثروت معانی و وفرت مضامین و لایتناهی معارف حقایق را در هیچ آثار عرفا ندیدم. و توانم گفت که آثار معارف عرب و عجم نیست که کزیده‌های آنان از پیش چشم این درویش زرقه است. هرگز دل دانا نکوید که فلان ذات، یا فلان کتاب، مثل مولانا است، یا مثل مثنویست. و الحاصل مولوی را زبانی، مثنوی را بیانی‌هست که هرگز آنرا مثال و همال نتوان نمود والسلام. این معنی تنها فکر این درویش نیست. همه اعظم و عرفا که مثنوی خوان و مثنوی‌دان توان گفت، این معنی را بزبانهای کونا کونا گفته‌اند. این دلیلیست که بمدعای ما کفایت کند.

(فیه مافیه) و (مجالس سبعة) را لسان و بیان همانست. بزبان عارفانه، بادلایل کونا کونا و افادات جاذبه و آیات و احادیث و اقوال کبار و وجایز ابرار طالبان عاشقان را براه حق ارشاد کند. اگر از این دو اثر نیز فرقی باریک بجویم. خواهیم گفت که (فیه مافیه) عاشقان درویشانرا خطاب کرده و نشئه معارف دروغ‌البت است. اما (مجالس سبعة) در محضر خلق ایراد فرموده‌اند. و بناء علیه، موعظه آموز افتاده است. اما درین هر دو نیز نشئه مولانا نمایانست.

اما (مکتوبات): اینها را همه ذوات عالیه از صنوف امرا و مأمورین و کتاب و تجار و اشراف و سائر نوشته‌است. مضمونش توصیه‌های کونا کونست در بعضی از مکتوباتش و از دیگر آثار و مناقب نموده شود که: مولانا هرگز نیاز و التماس کسی را نتواند رد کردن و بناء علیه توصیه‌هایش به نهایت التزام و حتی بعضی ازان درجاشنی اصرار نموده‌آید. یعنی: این را تو قادری، بکن و در ضمن این قیل نیازها آیات و احادیث و سائر ایراد کند و منافع صوریه و معنویه خیرات و حسنات را، حتی بکلمه طیه دل بدست آوردن را بزبانی نوشتن بفهماند. در میان این مکتوبات مکتوبی مختصر هست که به هر دو پسر خود یعنی سلطان ولد بهاء‌الدین و چلبی علاء‌الدین را نوشته‌اند، آنرا شاه‌آر خواهیم گفت.

بادی تسطیر این مقدمه استادیست، حکیم از خانمان مولانا حکیم شفقانی مخلص و به «فریدون نافذ» بنامست. از جهت فرط نسبت خود بجانب جد پاك خویش؛ این دو کتاب (مجالس سبعة) و (مکتوبات) طبع و نشر کرده‌اند. از دیرست که این حکیم جسم و جان یعنی فریدون مثنویخوان این فقیر حقیر را توجهی بسیار نمایند؛ بدین دو اثر را مقدمه نوشتن طلب کردند و من بنده نیز این چند صحیفه را برنك سیاهی تسطیر کردم.

این دو اثر (مجالس سبعة) و (مکتوبات) از جهت تاریخ اسلام و تاریخ مولویان و معارف اسلامی و ادبیات و از راه تربیت نورسیدگان و تحلیله ایشان باتواع عرفان و ظرافت و نکته‌دانی و باریک‌خوانی بسیار نفی دارند. دعا کنیم که این نوباوه گلزار مولوی پسر برهنما فریدون امثال این دو اثر را که هنوز زیور طبع آراسته نشده است؛ طبع و نشر کند. و جهان انسانیت را خدمات نافعہ یآوری کند. ان شاء الله تعالی

فی ۱۲ ربیع الاول ۱۳۵۵ ولد چلی



از آثار مولانای جهان عرفان محمد جلال الدین بزرگ این (مکتوبات) همچون مثنوی و دیوان کبیر در نزد همه کس معلوم و مشهور نیست قیمت و چگونگی این کتاب از مقدمه دانای بزرگوار ولد چلی ایزبوداق مبعوث قسطنطنی فهمیده میشود.

این نسخه را از کتبخانه نافذپاشا که ملحقست بکتبخانه سلیمانیہ در استانبول مقید در فهرست بانمره [۱۰۵۵] استنساخ کردیم و آن دو نسخه را که در «کتبخانه اونیوه‌رسته» موجودست بانمره [۲۰۷۰/۴۲] و [۱۹۱۶/۲۸] دیدیم و مطالعه کردیم اگرچه نام نویسنده و تاریخ تحریر در نسخه نافذپاشا مضبوط و محرر نبود از خط و کاغذش نمایانست که نسخه قدیم و از دیگران صحیح ترست و هر سه نسخه فرقی مهم ندارد جز آنکه بعضی مکتوبات در این دو موجود نیست.

در چاپ این کتاب مستطاب خدمت تصحیح همچون (مجالس سبعة) بمهده این فقیر مفوض گشت.

هر چند وزرش نمودم که از سهو و خطا وارسته شود میسر نشد چشم دارم که اصحاب دانش و بینش معذور دارند و عفو نمایند.

باعث مشغولی این بنده با چنین کار خطیر و فرخنده طابع و ناشر این کتاب ادیب حکمت نصاب بای فریدون نافذ را شکران بی پایان عرضه دارم خدا از ما و او بخشنود بادا.

مصحح: مأمور کتبخانه حاجی سلیم آغا

دراستکار

احمد رمزی

تقریض استاد دانشور و عالی همت حسین دانش بك

جناب دوكتور (فریدون نافذ بك) كه «مكتوبات» و «مجالس سبع» مولانا در اثر قدردانی و اهتمام ایشان زیور طبع آراسته شد نوشته در آن باب از بنده خواسته بودند. لهذا مقاله ذیل را كه موضوعش مختص باوصاف نویسنده بزرگوار كتابهای مذکور است تقدیم میدارم :

بسم الله تعالى

سر پنهان است اندر زیر و بم فاش اكر كويم جهان بر هم زنم
آنچه ميكويم بقدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست

كسانيكه بوجود يك روح مستقل در نفس انسانی قائل نیستند و پای از عرصه مادیت فراتر نهاده اند و عقلشان هنوز پابسته بزنجیر منطق و حواس و شعور طبیعی و سائر قوه های جسمانی است بیشك منكر مقام جلیل جلال الدینند و در سخنان او جز جوش و خروش يك عارف شیدا چیزی نمی بینند. اما بر كسانيكه دیده دلشان با نور علم لدنی بیناست و برای كشف حقایق بزرگ دمام مظهر فیض وحی و الهامند مبرهن و هویدا است كه مولانای رومی حقیقتاً پیرا فاش ميكند كه بهر كسی نمیشود اظهار كرد و روی سخن او بر كسانیت كه نفوذ نظر در اشكناه اعماق روح انسانی دارند و بوجود يك عالم باطنی دیگری در عین جسمانیت بشری معتقد میباشند یعنی از مشمل توفیق الهی روشنائی ميكیرند و در تاریکی قدم نمی زنند.

اكر حالات این اشخاص بزرگ همواره بريك غمط نیست و اطوار كونا كونا در زندگانی نشان میدهند این امریست بسیار طبیعی. زیرا كه از جوب درست هرگز نبات نرویده است. باید نخست حال و شكل دانه در خاك بكردد تا قابل نشو و نما شود. باید اول از دست خویشتن برهند تا با حق و حقیقت آشنا كردند. ایشان برای نغمه سرایی محتاج زیر و بم نیستند. گاهی با آواز مرغی یا زمزمه آب جوی بناله می افتند. باقتضای احساسات رقیقه دارند جهان را بر زعشق و شور

ومستی می‌بینند و آنچه را که زمینگیران و دلکوران مشاهده نمیکنند ایشان بفروغ هدایت ربانی کشف مینمایند. آری:

ریشان شود کل بباد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر
از اینجاست که عطیهٔ وحی در دنیا نصیب مردمان بزرگ است و رشتهٔ وحی و الهام هرگز بریده نیست. یکی آن را میکبرد و بثبوت خود بهر شخص قابلیکه میخواهد میدهد و این سلسله مدامت الادوار دوام دارد. چنانکه حضرت پیر معنوی گوید:

گفت پیغمبر که نفخه‌های حق اندر این ایام می‌آرد سبق
نفخه آمد مرثما را دید و رفت هر کرامیخواست جان بخشید و رفت

تا روزیکه دایرهٔ علوم و فنون و کشفیات و اختراعات در عالم تمدن باندازهٔ وسعت یابد که اذهان و عقول مردم استعداد کامل بشنیدن حقایق علوم باطنی کسب نمایند و بکلام (لوکشف الغطاء ما ازددت یقیناً) گویا شود. مردم هنوز در حساسیت باطنی این مرتبه را نیافته اند. چنانکه شیخ هادی سبزواری میگوید:

موسیٰ نیست که دعویٰ انا الله شنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست.

فی الجمله، مولانا چه در مثنوی، چه در دیوان کبیر، چه در شمس الحقایق، چه در فیه مافیه و چه در مکتوبات و غیرها این را تعلیم میکند که حیات انسان عبارت از همین چند روزه توقف در این تودهٔ خالک نیست و رجعت ارواح بروی زمین برای چیدن ثمرهٔ اعمال گذشتهٔ خویش یکی از قوانین لایتغیر طبیعت انسانی است و تا مردم باین نگرند حلی و جوابی بمسألهٔ آلام و مصایب بشری و بهزاران مسائل غامضهٔ حیات پیدا نخواهند نمود. چنانکه خود مشارالیه گوید:

کدام دانه فرورفت در زمین که نرسد
چرا بدانهٔ انسانیت این کمان باشد؟

بنده بخصهٔ خود از جناب دوکتور (فریدون نافذ بك) که همت بطبع و نشر «مکتوبات» و «محالس سبع» مولانا بگاشته و آنها را در دسترس ارباب فضل گذاشته اند تشکر می‌گویم و توفیق ایشان را در نشر و تکثیر اینگونه مؤلفات مفید از خدای می‌خواهم.



MEVLÂNÂNIN EBEDÎ UYKUSUNA DALDIĞI YER

Ortadaki — A iri kavuklu "sanduka", büyük Hakimle oğlu sultan Velede aiddir. En geride soldaki yüksek sanduka B Sultanululemanın Medfenidir. Önde çinili sanduka 1 M. oğlu M. Emir Âlim Çelebinin, sağındaki 2 M. kızı Meleke hatun, solundaki 3 M. torunu Celâle hatunun çini kabirlerini göstermektedir.

Resim, Türbe Müze olduktan sonra alınmıştır.

این رسائل عالی و وسائل معالی و مکاتبات هایون و مراسلات میمون که
بر انواع فواید و فحای محیط و حاوی تواند بود درر و غرر و جواهر منورست که
از بحار زخار علوم الهی و معارف نامتناهی حضرت خداوندکار سلطان اعظم
المحققین کاشف حقایق الانبیا والمرسلین شارح رموز الاولین والآخرین مولانا
جلال الله والحق والدين قدسنا الله بصره المقدس بلفظ مبارك كوهربار هر ساعت
وهربار در سلك كلك كشيده اوقات مهمات بخدمت امرای کبار که در آن عصر
بصدق صادق واعتقاد موافق محب خالص و مرید مخلص آن حضرت بود رقم
اخلاص در صفحه دل و سینه بی کدورت کبر و کینه نکاشته سیرت مخالفت می ورزیده اند
ارسال می شد و هر یکی بمطالعہ مشرف و مباهی گشته امتثال می نمودند و مفاخرت
می افزودند



❦ الله مفتوح الابواب ❦

باری تعالی چون خواهد که عنایت و لطف و نصرت و دولت و سعادت را بر بنده از
 بندگان خویش مقیم و پیوسته گرداند او را توفیق شکر دهد که اگر صد بار تلخی بذورسد و
 یکبار شیرینی آن يك شیرینی را صدبار بصد عبارت بصد مقام بازگوید و آن صد تلخی را یکبار هم
 بازنگوید الا تلخی فراق یاران دین که افغان کردن از فراق یاران دین تسبیحست و قرآن خواندنست
 و سنت انبیاست صلوات الله علیهم که ایوب علیه السلام باچندان رنج که هیچ دل طاقت ندارد
 عظمت بلای او شنیدن با آن همه زبان او شکر دران هشت سال روزی خالی نکشت چو درفراق
 یار دین یعنی عیال او که همنفس و هم درد او بود در دین بدورسید فریاد برآورد که « مسنی الضر »
 قدر یار دین مرد دین داند قدر و ذوق یاران دین هرک خواهد که آموزد از فرزند اعز امیر سیاه
 سالار عالم عادل مقبل نجم الدین دین پرور خدای ترس حلیم کریم روح الامرا مقرب الملوك
 والاسلاطين المستغنی عن الثناء لشهرته فی الدین والصدق والصفاء والیقین حق علیمست
 وکواهی دهد که آن فرزند عزیز چنانک درین سفر دراز غریب بوده است در شهر خویش و میان
 خویشان و تحمل خویش هم غریبست خدای می داند که این پذیرا آغاز دولت عالم آرای شهریار
 راستین النادر بین سلاطین الاولین و الآخرین بحر العدل والاحسان مهدی الرحمة فی آخر الزمان
 عمت مناقبه فاستغنی عن الشرح والبيان اخاف علیه من غیرة الرحمان والاثنیت علیه ببعض ما یلیق
 باقباله واقت البرهان خلد الله سلطنته و جدد دولته ما تجدد الجدیدان انه المحیب المستعان طبعاً و عشقاً
 از اندرون دل و جان هوا خواه دولتش بوده ام الله تعالی بی علی اکر چه ملازم صورت نبوده ام
 ملازم هوا خواهی و دولت جویی بوده ام دران حضرتی که همه حضرتها دم بدم محتاج و مدد خواه
 و در یوزه کر آن حضرتست و این عرض دوستی و هوا خواهی بدستوری و فرمان صدر رسالت صلی الله
 علیه و سلم افتاد که یکی از صحابه بخدمت رسول نشسته بود بزرگی از در مسجد گذر کرد آن صحابی

گفت یا رسول الله من از دل دوست می دارم این عزیز را که گذشت رسول علیه السلام فرمود که برواورا اعلام ده و اگر حکمة و سر این اشارت را در قلم آرند درازتر شود مقصود دیگر آنک هر باری لطیف و رحمتی و پادشاهی از جناب مستطاب شاه عالم اعلی الله رایتہ نوبنو بسمع این پذیرمی رسید شاذ می شدم از دو وجه یکی فرط محبت و هواخواهی که محبت هرگز در بند کال و نیکونامی محبوب باشد و بدان شاذ باشد و این مسئله ایست از درس مدرسه عشق نمی توانم در این غلو کردن که سیلاب این بحث مرا در ریاید و نغمه را و هم نویسنده را شیخ المشایخ حسام الدین امین القلوب ادام الله برکته که درین مدت یکدم از دعا و ثنا خالی نبوده است دیگر موجب شاذی این پذیرا و آوازه احسانهای این شاه اعلی الله دولته این بونی که کفتمی الحمد لله که محبت و هواخواهی من این اقبال را لازال متضاعفاً بموقع ولایق افتادین از صفای جوهر محبت بلند که محبت او بر جوهر لطیف افتد زیرا هر که هست در عجمه هزار عالم هر یک محبت و عاشق چیز است شرف هر عاشقی بقدر شرف معشوق اوست معشوق هر که لطیفتر و ظریفتر و شریف جوهرتر عاشق او عزیزتر « شعر: ضروب الناس عشاق ضروباً... فاكر مهم اشقهم حياً » مرغ روز را بر مرغ شب ترجیحست چندانک نور را بر ظلمت که آن عاشق نور آفتابست و مرغ شب عاشق ظلمت و شرح این مسئله هم اطناب عظیم و شاخ و بیخ بسیار دارد « شرح الله صدورکم و ایدکم روح منه » از جمله آنچه قال کریم بر بالا گرفتن آتش اقبال و دولت شاه عالم و غالب شدن شمیر نفاذ فرمانش انقضا الله و امضاها و اعلاها مداامت الشمس و فجاها یکی آن بود که آفتاب عنایتش بر بنده اش فرزند عزیز روح الامرآ و افضلهم نجم الدین لازال نجمة مستیراً من شمس دولة سلطاننا فضله الله على السلاطين بالاقبال والکمال وحصول الآمال افزون شد و او را مخصوص تر کردیم در بارگاه حکم و پادشاهی تحت و هم در بارگاه حلم و رحمت دل مبارکش خود چه جای اینست که خود جلوه اشارات و اندیشهای شاه عالم خجسته است و هاپون و میسر اقبالست دم بدم که همه خاطر مبارکش سوی ضعیفان و مظلومان نگران و چشمش سوی داذخواهان و محتاجان ملتفتست لاجرم نظر عنایت (من جاء بالحسنة) بجانب جاه و دولتش نگران باشد و از عبرت الهی بود و عنایت که این همه بی مرادها بدولتش درین مدت راه یافت تا جوع دن مبارکش از همه سلاطین بمحضرت سلطان سلطانن جل و تعالی دم بدم افزون باشد حضرت حق بآلک برزد بملک دنیا که برهنه شویش شاه تا عیهای بی وفائی ترابند و فروشوی از خود جیفه و رقه خود را بآب مکروهات تا آنچه شاهان دکر در نک فئات را در آخر دولت خود دیدند و عشق بلزها باو و مهر پیوستن باو پیشان شدند این شاه در اول دولت بیند و دل مبارک تمام در حضرت ما بندد

تا هر دو ملکش از دیگران بیفزاید و غلظت شود «ومن ینوکل علی الله فهو حسبه» و هر سطر
از این نامه نکته ایست که شرح می باید کردن تا ظاهر بینی بفهمد و یک خودتأویلش نکند اما
از عیب تطویل تر سام و از خدا خواهانم که بر خاطر طاهر و ضمیر منیر واضح و مکشوف گردد
«انه ولی الاجابة ودعوة المخلصین مستجابة آمین یارب العالمین»

(۲)

الله مفتوح الابواب

ملك تعالى جل جلاله که ملك الملکست یکی را بملك دنیا مخصوص کرداند و تاج عزت بر فرق
او نهاد و بر تخت مملکت نشاند و بقاع و بلاد را مسخر و رام فرمان و اشارات او کرداند و دلهای
سرکشان را طوعاً و کرهاً خاضع و متقاد او دارد و خزاین و عساکر را فدای مرادات او کرداند
تا بطلب خزاین و قهر عساکر مکافات هوا خواهان ملك خود کند و صدر منیر و تقد نقره و زر را
بنام و القاب و خطبه و سکه او مرسوم کرداند و در زمان اندک این همه رقوم عجب را که بر لوح
خاک مهندس قدیم نقش کرد هر شبی محو کند که «فحونا آية النهار» [۱] تا در بی خبر شب نه
امیر ماند نه مأمور نه حاکم ماند و نه محکوم نه ملك ماند و نه مملوک تابدا باند که این خطوط محکوم دست
مهندس است و چون بویی نبردند بشب مراك بکلی محو کند تا همه را معلوم شود که این غواص
ملك تا پایدار نمونه ایست و اصطرب لایست از بهر اعلام ملك پایدار تاج و تخت و عسکر و مخزن پایدار
که هر خیالی نمونه حقیقت و هر خوابی نمونه تمییز است و مصروف بودن همت عالی ملکانه پیغامبرانه
ملك الامراء پروانه معظم و شوق او بملقای حضرت لایزال و اجتهاد و رضا طلبی و دلداری فقرا و
عاقبت اندیشی و اعتماد بوعدهای حق خواهیست که تمییز این علو مرتبت و کمال عنایت و حسن عاقبت
آن یگانه حضرت ادام الله علوه است خصال خوب او کواه کمال او است این سعادت توفیق که
بخشیده استش بی نهایت و بی انقطاع بلزلفهای فرمود در حق فرزند اعز صدر الدین معلوم شد
شکرها گفته آمد امید داشته می شود که در تأخیر نیفتد که فی التأخیر آفات الحیر لایؤخر عجلو بالصلوة
قبل الموت نواب می گویند که از کجا دهیم و چون کنیم حضرت می گوید

استاذ عشق است جو آنجا برسی او خود بزین حال گوید چون کن

چاره نفس خود و فرزندان خود که عدوی اند و عدوی جان و ایمان وی اند و مانع و حجاب وی اند بصدد
لون می تواند کرد و چاره اهل حق و نکو بندگان و نازنینان حق که از بهر امتحان حق تعالی ایشان را

حواله کرد بکسانی که ایشان دعویٰ محبت حق می کردند و قرآن و اوراد می خوانند بامنافان گفتند [انطم من لویشاء الله اطعمه] جنین خدای که ایشان دعویٰ اختصاص می کنند بوی نمی تواند مهمات خاصان خود را بر آوردن که بغیر حواله می کند جواب می فرماید که :

[ولله خزان السموات والارض ولكن المنافقين لا يعلمون]

نمی دانند که از بهر ابتلاست که رضای این بندگان مارضای ماست که مارضای خود را در رضای ایشان پنهان کرده ایم اگر بحیل بهفت آسمان بر آیی رضای من نیابی ابلیس وار در مقام قهر باشی و اگر تابشت کاو و ماهی فرو روی در تواضع هوا و هوس خود رضا نیابی

[قال ماوسغنى ارضى وماوسغنى سمائى وانما وسغنى قلب عبدى المؤمن]

ورضای خود و رضای ایشان نهاده ام رضای ایشان جو که عاقل و مقبل آنست که هر چیزی را انجا بجوید که من نهاده ام

شعر : از صدف در طلب زاهو ناف دل زمردان طلب زندان لاف

والباقی مکشوف و معلوم الله الله درین باب بنواب حواله نکند

شعر : وما غلظت رقاب الاسد حتى بانفسها تولت ماغناها

(۳)

الله مفتح الابواب

همان خدای که مارا طریق هجر نمود امید دارم کآسان کند طریق وصال خدای جل جلاله و توالی افضاله گواهست و مطلع « وکنی بالله شهیداً ومن اکبر شهادة قل الله » که صورت و تصویر فرزند عزیز فخر الایمة و المعیدین تاج الفضلاء و المفیدین ذوفنون انیس الاولیاء ولی پنهانی جوهر کافی انوار الالهه مفخر الاجله جمال الدین بلغه الله تعالی اعلى مراتب البصيرة و یقین و فضله علی کثیر من عبادہ المحیین و خیال فرح افزای صدیق سیای هایون منظر مبارک مخبر پاک باز شریف راز لیل و نهاراً در پیش نظرست نه چنانست حلاوت صحبت و صدق آن عزیز که هبوب غبار نسیان آثار تصور عزیزش را از نظر دیدن و دل بمرور زمان و توالی هجران محو تواند کردن که اخلاق ملکانه آن عزیز ناسخ طول العهد منسیست و با این هم استسقای اشتیاق و جوع البقر آرزومندی هیچ بوفاداری و غمکساری تصور و خیال سیر نمی شود و راضی نمی گردد و هیچ جمع یاران و مجالس ذکر و مراقبت نیست که تمنای حضور آن فرزند مختلف کشته است امید از جامع شتات و منزل البرکات و قاضی الحاجات جل جلاله داشته می آید که عن قریب غیر بعید صوارف و موانع را از میان بردارد و چون تحت بلقیس و جسم ادریس

[آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك انما امرنا لشيء ادرنا ان نقوله كه كن فيكون] اسباب لطيف ظريف فراهم آورد كه ديدهاى تشنه بذيدار آن فرزند مسرور روشن كردد « انه على ذلك قدير وبالاجابة جدير » آنچه از نفقات كم باشد علينا و آنچه در بياست آن فرزندست حوالينا طمعست كه تاخير نفرمايد

قال النبي صلى الله عليه وسلم « ان لله في ايام دهركم نفحات الافتراضوا لها » ترد محققان اين نفحات انفاس برادران دين است كه سبق يافته اند بر برادران ديكر انفاس ايشان ونظرهاى ايشان و آميزكارى با ايشان نفحات ومواهب وعطايا و خلعت حق است غنيمت داشتى است وغير آن را سهل داشتن عين آنرا غنيمت داشتن است

شعر : بر مدار از مقام مستى پى سرها نمجا بنه كه خوردى مى مستان سلامت مى كنند آن مستان هزارند يكي اند عليك السلام آن باشد كه بياني آنك از دور بگويى و بنويسى بلك بدان وصال كه دريك خانه ايم قانع نبايد بوزن بلك بدانك دريك پيرهن جمع باشى قانع نبايد بودن كه پشيمانى آرد بارى جل جلاله كه جامع احباب ومؤلف اصحاب ومزيل احزان ورافع هجرانست و كارساز زمين وآسمان عالمست وشاهدست « وكفى بالله عليماً شهيداً » كه اكر ممكن بودى در اين مدت وفرصت دست دادى وموانعى كه در قلم نمى آيد و پاي بندهاى محكم كه خاطر روشن برادر اعز فخر المدرسين والمعيدين اعلم اعدل اجد اسعد اشرف اورع اروع افضل اكمل مجد الائمة سراج الامة ملكى الاخلاق صفى الاعراف النجم الزاهر والبدر الفاخر مع بقية القابه واوصافه الاصلية الجلية ادام الله علوه وفضله وتوفيقه وارشاده الى سلوك احسن السنن وتقبل حسناته وتجاوز عن سيئاته واسبغ عليه كراماته وضمير منير خير انديش شفقت پيشه سخا شعار وفادار مبارکش داند كه حق تعالى چه موانع و پايندهايش نهد چون چيز را محبوس گرداند و وابسته جاى كند بندي نه از آهن نه از تخته نه از موكل نه از شهر بندالا بندهاى روحانى كه از بندهاى آهنين مخلص بود و از موكلان ترك كرن سختن ممكن بود و از آن روابط روحانى كه

[انا جعلنا فى اعناقهم اغلالاً]

اين اغلال روحانيست كه نامش قضا وتقديرست در گردن خاص وعام تا يك كام توانند از محكوم و مقدور يرون نهادن كه اكر چنين موانع نبودى برين برادر صد بار عزم كرده ام ومستعد شده ام تا بدان مقام آيم بخودى خود بى رسالت وبى كتابت از بى صبرى وكثرت اشتياق وطول فراق وكدت اطير من شوق اليكم وكيف يطير مقصوص الجناح

توقع از وفادارى وبرادرى وحسن عهد ومودتى ورابطه كه بقلم شرح نتوان كرد ونه بزبان در بيان

آید و آن مودت موکد شده بسوابق الفت و جنسیت که «الارواح جنود مجنده»

بیت: دراصل یکی بدست جان من و تو خامی باشد که کویم آن من و تو
بیدای من و تو و نهان من و تو برخاست من و تو از میان من و تو

اگرچه این را عوام بطریق تأویل و تشبیه فهم میکنند دور از روح شریف و فقیر صفت
درویش عنصر آن برادر که بسمع تأویل و تحریص در این کلمات تأمل کند چندانکه امکان
دارد علایق را سهل گیرد و توقع نفی که از جایگاههاست عدم انکار و از آن توقف و طمع
اعراض کند و از حقوقی که وسعت ساخته است و منتظر مکافات آنست از آن طائفه آن توقع
را قرض دهد بحضرت که ،

[من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً]

و بدین طرف تشریف دهد اضعاف آن حق تعالی پیداآرد از آن حلال بر ازان با کیزه ترکند

[ان الله یرزق من یشاء بغير حساب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه]
و معلوم باشد که

الجماعة رحمة والفرقة عذاب

لاسیما فرقت ما که بفرقههای دیگر نسبت ندارد

فرق است میان عشق کز جان خیزد با آنک بریسمانش بر خود بندی

الله الله محتاج نگرداند بنوشتن نامه بار دیگر بعد ازین نامه تا ثواب آسمان و زمین بیابد و امام
یگانه برادر اعز سراج الدین مجاهد طالب الحق اتم الله مراده و مراد اجته لیلأ و نهاراً منسم اخبار
و آثار آن برادرست از صادر و وارد و هر کس وصیت می کند که تحریص کنید بابلغ مایمکن
و شرایط نیابت از آن دور تا اکنون هیچ کم نکرده است و سلام می رساند علی التجدید و می گوید که
همه چیزها را سهل گیر بر عادت علو همت خویش که آن همه را عوضها هست و ملاقات بقیه عمر را
سهل مگیر :
بیت

خود را جود می زیار محرم یابی در عمر نصیب خویش آن دم یابی
ز نهار که ضایع نکنی آن دم را زیرا که چنان دمی دگر کم یابی

و باقی یاران از فقها و درویشان باجمع مشتاقند و منتظرند که انتظار الربا لا مطار السها زیرا ربارا هیچ
مدد از جوی نیست مدد او از آسمانست ان شاء الله تعالی باسرع الازمان و ابرک الاحوال ملاقات

حاصل شود آمین یارب العالمین غنایم و ارزاقی هست در خزینه کرم که توتنها هر چند آنجا بکوشی دست ندهد و ما هم بی تو آنجا بطلبیم نیایم چنانکه این مقدمه هر چند تنها بی سنک حرکت کند ستاره آتش بدید نیاید و همچنین سنک بی آهن و همچنین هردو بی سوخته و همچنین هر سه بی دست عمل کننده که «الجماعة رحمة» و این سخن را تمثیل نداند بلك تحقيق و واقع داند و بدین عمل کند «متوكلاً على ربه» آب را بر سر زنی سر نشکند خاك را بر سر زنی سر نشکند آب را و خاك را بر هم زنی بر سر زنی سر بشکند

الرفیق ثم الطريق الجار ثم الدار [الذين يقا تلون في سبيله صفاً کانهم بنیان مرصوص] چنان بر هم چسبیده که دیوار مرصوص که باد در میان نکند و سیخ پولاد هم بچله راه نیابد از غایت التصاق ایشان با همدیگر چون نصرت موقوف چنان التصاقست شهرهای پراکنده بودن از همدیگر خدا بر امید نصرت وجهی ندارد می فرماید «کزرع اخرج شطاء» پس اجتماع خوشها شرط نشو و نماست که همان يك دانه را در همان زمین و در همان هوا بکاری تنها آن نشو نیابد و اگر نظایر و شواهد این نبشته آید در طوایر نکند

قل لو كان البحر مداداً الا ولوتاملت فيه قليلاً تين لك من قليله كثيراً قليله يدل على كثيره ازانبار مشتی و از گلستان دسته بیش نتوان نمونه بردن انبار را و باغ را نتوان ببازار آوردن نمونه بستان را نتوان بشهر آوردن

الهمه الله وایانا ما یحقق آمالنا ویصلح به اعمالنا آمین یارب العالمین

(٤)

— الله مفتاح الابواب —

الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا فهو مفتاح الابواب و مسبب الاسباب ایام و اوقات فرزند عزیز مخلص روشن دل ذوفنون روحانی واسع الصدر رفیع القدر افتخار العلما و العارفين صلاح الحق والدين ادام الله علوه در بهترین مکاسب و در عالی ترین مطالب کذا را ذ و رفیع الدرجات سیران روح مطهر مقدس او را در اعلی المراقی سایر دارا ذبینه وجوده سلام و تحیت ازین والد مخلص مطالعه فرماید و معلومست که قسمت ربانی و تقدیر آسمانی احوال اجتماع دوستان و محبان را چون موج دریا در جذر و مد می دارد و بهر دو حال چون بحقیقت بنگری جمعد من حیث المعنی

در تکمیل حال همدیگرند چنانکه جذر و مد واجتماع و افتراق امواج در هر دو حال مکمل حال دریا و اهل دریا اند و چنانکه کروفر مبارزان مکمل حال ایشانست در طلب ظفر و نصرت اگرچه بظاهر یکی در کرباشد و دیگری در فرآن بمعنی مخالفت نیست

بیت : خر فروشانه یکی باذگری درجکنند

لیک چون درنگری متفق یک کارند

با این همه قادر بر اطلاق که قدرت او مقصور نیست بر یک صفت بلك شاملست بر همه اوصاف و همه احوال قادرست که ظاهراً و باطناً دوستان را جمع دارد و این غرض معنوی را موقوف ظاهر صورت ندارد بصورت و معنی جمعشان دارد تا نه ظاهر گریان باشد از فراق و نه باطن گریان باشد از فوت مقصود قدرت عظیمست که هر چه کویی از لطف و رحمت و بخشایش ازان افزون باشد حدث عن البحر و لاجرج ایام مفارقت صورت آن فرزند سالها نمود در شدت و کراهت التماس می رود از لطف فرزندی که در آن کوشد که بدینجانب مراجعت فرماید که سنة الهجره سنه و عهد موصلت شیرین لطیف خود را هدیه آرد مقبول و مبرور خواهد بود ان شاء الله مانی و علایقی پیش نیاید که فواید آمدن را پوشیده گرداند ارواح محبان منتظراند امیدست که شاد شوند بی توقف بقاء و مکالمه و محادثه و افادت و افاضت لطایف عزیزش که کفو ندارد لازال متضاعفاً متصاعداً «وان الى ربك المنتهى» جاوید واسع الصدر باد آمین یا رب العالمین

(۵)

— الله مفتوح الابواب —

امیر امیر زاده محسن مخلص عالی همت المتوجه لطلب العلوم الحریص علی احراز الفضائل ظهیر الدین حصل الله مراده و شرح صدره و اقرعینه و عیوننا برؤیتکم ولقا کم وعن اعیننا لا اخلا کم شفیع گرفت والد وداعی را در مبالغه کردن و الحاح کردن لیک تطویل رفت از خوف ملالت جسم نحیف مرتاض ولدی ادام الله علوه امیدست که شفاعت این والد مقبول باشد و سخت شایق و مشتاقست و محتاج بارشاد و معاونت این والد و عهدها دارد که نفس و مال فدای شما دارد و هیچ دریغ ندارد و والد را خود این دعوت کار خود بود

بیت : مادر موسی ام که از شامم شیر فرزند را بها خواهم والسلام

— الله مفتاح الابواب —

هالم السر ومافی الحجاب

الم یحذروا مسح الذی یمسح العدی ویجعل ایدی الاسد ایدی الحزائق
وقدعا ینوه فی سواهم وربما اری مارقاً فی الحرب مصرع مارق
تمودان لایقضم الحب جنوده اذ الهام لم ترفع جنوب العلائق
ولا ترد الغدر ان الا وماؤها من الدم کالریحان تحب الشقایق

فرزند عزیز فخرالدین وروح المدرسین اعلاء الله ورعاه ومن الخیر والسعادة لا اخلاء سلام
و دعای این پذیر را منقطع نداند نه روز نه شب نه درفراق نه درتلاق لیکن این دم چنانم که
بروای سلام علیک نیستم از حیرت حیرت آفرین که او را خطاب این کنند سلام کنند کان که
انت السلام والیک یرجع السلام یا منتهی الاوهام تبارک وتعالی ودرچنین حالت ناپروای او کمال ونور
وغلیان شفقت وفرط مهر که درحالت مړک وعقب مړک هیچ آن مهر آن کوشش نمی آرامد که
[یا لیت قومی یعلمون بمغفرلی ربی قیل قتلوک وقطعک ولم یقطع النصح عنهم لاجیاً ولا میتاً لانک ناصح
لا متصح] بر رسته در نصیحت ومهرنی بر بسته از فرط این شفقت این چند حرف مشوش نبشته
بی دل و بی دست نه هشیار ونه مست نه نیست ونه هست دروصیت جهت رعایت شاه زاده ما
وروشنای دل و دیده ما و همه عالم که امروز درحواله و جباله آن فرزندست « و کفلها زکریا » جهت
امتحان عظیم امانت سپرده شد توقعت که آتش در بنیاد عذر ها زند و یک دم و یک نفس نه قصد
ونه سهو حرکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نکر داند که در خاطر ایشان یک ذره تشویش بی وفایی
وملاکت در آید خود ایشان هیچ نکویند از یک کوهری خود وعنصر شاه را دکی وصبر موروث بر رسته

بیت : بجه ببط اگر چه دینه بود آب دریاش تا بسپنه بود

اما حذر از مرصاد و اشهاد و مشهود ارواح الهی که مراقب ذریات طبیات ایشانست که
« الحقنا بهم ذریاتهم » الله الله الله الله الله الله و از بهر سپید روئی ابدی این پذیر و از آن
همه قبیله خاطر ایشان را عزیز عزیز دارد و هر روز را و هر شب را چون روز اول و شب
زفاف دارد در صید کردن بدام دل و جان و بنده ارذ که صید شده است و محتاج صید نیست که آن
مذهب ظاهر بینانست

[يُعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا]

که ایشان نه ازان عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی ازان وافرترست که در دودِ پوار
ایشان منور و معطر نباشد که

[والتين والزيتون وطور سنين]

که قسم بجماداتیست که روزی قدم ایشان بدانجا رسیده است تا مرتبه [یا علی لورایت کبدي یجر
علی الاض ایش تصنع به قال لا استطیع الجواب یا رسول الله اجل جفن عینی ماؤاه وحشوفوادی
مثنوا واعد نفسی فیہ من المجرمین المقصرین فقال النبی علیہ السلام فاطمة بضعة منی اولادنا اکبادنا
تمشی علی الارض ووالله الذی لا اله الا هو] که هیچ کله ننکرده اند وپیغام ننکرده اند نه بایما نه
باشارت نه تعریض بلک شکرها ودعای متواتر ومتعاقب وصد آزادی از حسن معاشرت و مرؤت
ودلداری ودقایق مراقبت الابی گفت خلق و اشارت ایشان چند روزست که از صدای عالم جان
و ورای عالم صورت صوت بی صورت بهوشم می آید و مرا می خلد ندانم که حکایت حالست یا آمال
امتحان تقدست یا نسیه فی الجملة حرسها الله [من شر النفات فی العقد وآفات الشبکات فی الحال
والمآل بحق محمد وصحبه خیر صحب وآل] آزار آن ارواح یک آزار نیست و صد نه و هزار نه

بیت:

برخاستن از جان و جهان مشکل نیست مشکل ز سرکوی تو برخاستن است
ماذالفراق فراق الوامق الکمد هذا الفراق فراق الروح والجسد
من خود دانم کز تو خطائی ناید لیکن دل عاشقان بدانندیش بود

و این وصیت را مکتوم دارد و محفوظ و با هیچ کس ننگوید حدیث این نبشته که در این سریست
و سخنهای دیگر تتمه این و مخلص این در خاطرست امکان نوشتن نیست اما چون پاس این
بدارد و ننگوید که می دارم دگر چه کنم از برکت آن پاس داشتن آن باقی که معلوم او نیست
معلوم او شود و چیز دیگر نیز مزید

[من عمل بما علم الله علم ما لم يعلم]

جاوید بیدار باد و هشیار در این کمین گاه با اخطار آمین یارب العالمین هر کرا دوست دارد حضرت
[یحیهم و یحبونه] اندک زلت اورا صد هزار مکافات کند و آن دیگران را بکوهها نکیرد هر کرا
سربصحرا دادند آن بیکانکیست این کله یاذکارست از سلطان الففزا عظم الله قدره

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

[والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين وفقه الله على العفو الكريم والخلق العظيم وكانوا احق بها واهلها] اكر خاطر فرزند قره العيون افتخارالمدرسين مونس الفقرا زاد الله علوه از تقصير والد در سلام و پرسش تغیری کرده باشد از تعجیل جماعت در آموختن از باغ بشهر او میزدست که این مکروهات را بخلق خوب و خلق محبوب خود احتمال کند و عفو کند و زود بشهر آید و نقل کند بمبارکی و شادی تا همه را یقین شود که در خاطر عزیزش تغیری و آزاری نمانده است از مخالفتهای مخالفان و این والد بار دیگر ممنون منت عظیم باشد و بر انقیادها و احسانهای سالف مضاعف و منضم شود ان شاء الله تعالی

هر چند که یاران نوت محتشمند یاران قدیم را فراموش مکن

یار نوت اکر یکانه است یار قدیمت هم از خانه است

شعر: صبا بتنا اليك وشوقنا وارحم بنا بك انهن صغار

و پوشیده نباشد بر عقل دراك آن فرزند عزیز که در نقل کردن بتعجیل اینجا بزودی درین وقت و سایه افکندن بر فرزندان عزیز و بر شاگردان و متعلمان مصالح بسیارست که بتفصیل نتوان نوشت و بستن دهان بذکویان و ابطال کید ایشان و مصالح تسلی و دفع ملامت خلق و خلوت و استرواح بغزلت افزونست بلك اضعاف آنست و هر چه فوت شود از مصالح باغ استیناس و استرواح بخلوت برعایت اجتماع و معاودت آن همه مجبور شود باضعاف آن [من جعل الهموم همّاً واحداً كفاء الله سائر همومه وعسى ان تکرهوا شيئاً وهو خير لکم وعسى ان تحبوا شيئاً وهو شر لکم حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات] من بذکنم و تو بذمکافات کنی، پس فرق میان من و تو چیست بگو الله زود زود چون باز از نشیمن آشیان و چون تیر از قبضه کمان این دعوت را اجابت کند

بقلب منشرح و عارض منفسح الجماعة رحمة جل المصطفى عن ذلك

اگر این رحمت مخفی نبودی از آدمی ذکر آن بی فایده بودی آخر مجمع اشجار و نامیات دون مجمع حیواناتست و مجمع حیوانات دون مجمع آدمیانست و مجمع آدمیان دون مجمع یاران هم در دست و اکر کسی را انسی بود بخلوت بایاران هم درد افزون شود

[الحلوة خير من جلوس السوء و جلوس الخير خير من الوحدة]

این ضعیفان را از مذلت غم و وسواس فرقت خلاص دهد و آزاد کند

ومن احيائها فكانما احيا الناس جميعاً

بیت : آزادی را بلطف خود بنده کنی به زانک هزار بنده آزاد کنی
جاوید محسن وعافی وصافی ومصفی باذ آمین یا رب العالمین وصلى الله على المصطفى امام الحسنات ونظام
الكرامات وعلى آله واصحابه واهل بيته اجمعين
شعر : لوان الريح يحملني اليكم تشبث باذيال الرياح
وكدت اطير من شوق اليكم وكيف يطير مقصوص الجناح

(۸)

الله مفتاح الابواب

سعادت نامۀ مبشر راحت افزای دل وجان از خدمت افتخار الامرا مختص الملوك والسلطين
عالم عادل ملكى الاخلاق فخر الآفاق يكانه عالم نادرة الزمان الحبيب النسيب ولى الايدى والاحسان
مجد الدولة والدين علاء الاسلام والمسلمين ناصر الهدى واليقين مع سائر القابه التى فى الاضمار وبجلها
عن الافشاء والاطهار ادام الله علوه وكبت عدوه واحسن عاقبه ويسره ليسرى وجنبه عن العسرى
رسيد بمباركى وشاذى وصد كونه روشنائى چشم بدان حاصل شد دلداريها وكهتر نوازيها وموالات
ومواخات بالفاظ ظريف لطيف مہر افزای غم سوز روح افروز چند در كلستان روحانى كشاذ
ومنطق الطير سليمانى خلد الله دولته واتم بغيته ونصراجته كوش را حلقهای زرین مصوغ بنخشيد
وهوش را منظر مد بصره درباز كشاذ شعر :

لاذی کتاباً فی سطور کا نما مخائق در فی صدور الکواعب
واعذب من ماء الغمام على الظما واطيب ريا من نسيم الجنايب

حمد خدای بی نهایت وشکر او که کل وجود از ادای آن عاجز ست که

[لا احيى ثناءً عليك انت كما اثنيت على نفسك]

بقدر امکان بشری که [القليل عند الله كثير وما لا يدرك كله لا يترك كله] گفته آمد که

الحمد لله على فضله قد وصل الحق الى اهله

شعر : معشوق بسامان شد تا باذ چنین باذا کفرش همه ایمان شد تا باذ چنین باذا
ملکی که بریشان شد از شومی شیطان شد بازان سلیمان شد تا باذ چنین باذا

فاتحه خوانده آمد تا خاتمهای این بشارت جز بمزید مقرون نباشد وآية الكرسي خوانده آمد تا این

تخت بخت بدان نیکو خواهان دین و دولت دائماً مثبت باشد مقبول باذن دعوات را که محبان آن دولت و هواخواهان آن سعادت فی مشارق الارض و مغاربها در خلا و ملاهی گویند فضل و پذیرنده بی نهایت حق آمین کنند باذچه منت باشد و چه وصیت حاجت آید بهر دعا کردن در این باب که هر کرا اندکی بیداریست داند که دعای آن دولت دعای خویشتن است از وجوه نه از یک وجه یکی ازان وجوه آنست که در نظر تحقیق ماهمه يك تقسیم [ماخلقکم و لا یبشکم الا کنفس واحدة] و هر عضوی که ریش ترست او واقف ترست برین اتحاد لاجرم همه رنک صلحست نه جنگ باری تعالی آن مژده را مقدمه مژده اکبر گرداند که همه مژده های عالم پرتو آن مژده خوش است و اگر پرتو و تاب آن مژده اکبر نبودی در جهان هیچ مژده را مژه نبودی مژه خاك و گاه داشتی آنکس که پرتو عطای او گاه را کندم داد و دوز را انجم داد و خاک را حسن مردم داد تاب آفتاب مژده وصال ارواح جزوی را با مال و مرادات خود مژده داد تا عاقلان بدین قناعت نزنند طالب اصل و معدن و کان بی پایان این مرادات و حصول مقصودات شوند تا ازین فروع بان اصول وصول یابند و ازین مجاز بان حقیقت حصول روند و هر کسی اکابر را بزبانی ولغی ستایند و محبت نمایند که لغت و زبان هر قومی نوعی دیگرست ارمنی بزبان ارمن و اصطلاح ارمن ستایند و ترك زبان ترکی و ورای ظاهر لغهای مختلف زبانهایست تازی کوی زبان آن تازی کوی دیگر فهم نکند بصد ترجمان بسبب اختلاف روشن آن هر دو اما ترك تازی را بترجمان فهم تواند کرد

[وان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم]

دایما ضمیر مبارکش مستغرق تماشای کلستان بی نهایت دلربای جان فزای پنهان آشکارا بعید قریب نیست نمای هست بیکانه نمای آشنا طرب فزای جوانی انگیز زندگی افروز باد

[و حیث ما کتتم فولوا و جوهکم شطره]

چون سلام آن مخدوم لازال مخدوماً رساندم بحضرت خداوندگار بحق ادام الله ظله مستبشر کشت عظیم سلام و دعا می رساند و ببقای منیر آن مخدوم لازال مخدوماً آرزو مندست دایما و بدعوات صالحه مشغولست مقبول باد عند الله تعالی و اصحاب جمله صغیرهم و کبیرهم بدعوات صالحه در عقب خمس صلوات ذا کر می باشند و تضاعف و تراید آن دولت که نفاع عالمیانست می خواهند مقبول باد مراجعت و معاودت عزیزان و بزرگان دولت ما مبارك و همایون و سبب امن و امان اهل اسلام باذرنجهای سفر که کشیدند و منزلهای خشن که تحمل نمودند و محبت بیکانگان و خشونت ایشان احتمال کردند جهت آسایش درویشان و ببقای بقیه اسلام مستثمر کرامات و عطیات باد

وسبب توفیق شکر کافه مؤمنان برین سی و افتادن مهر و ختم و محبت مسلمانی در دل بیکانکان
 برکت این سفر محصل باد تا ثمرات آن سی آن بیکانکان را باشنای ابدی کشد و مؤمنان
 روستائی شکر و آن سی

[حجة انبت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء]

بود و بود که اکابر این رفتن را جهت دفع فتنه کرده باشند و باری تعالی بدين بهانه در دلهای
 آن بیکانکان عشق و شور و آشوب این دین بحق پیدا آورده باشد چنانکه آن اعرابی دوان بجانب
 چاه رفت جهت آنکه قربه بر کند و جگر خنک کند و بتقدیر الهی آنک پیغامبری پیغامبر زاده از چاه
 تاریک بر آید و بر تخت سلطنت نشیند « العبد يدبر والله يقدر كما قال »

شعر :

یانشنه چو اعرابی درجه فکند دلوی دردلو نکارنی چون تنک شکر یا بد
 یا موسی آتش جوکارذ بدرختی رو آید که رد آتش صد صبح و سحر یا بد
 یا همچو سلیمانی بشکافد ماهی را اندر شکم ماهی آن خاتم زریا بد
 و رای غرض آدمی در هر کاری صدهزار فوایدست ارادت حق را و آن غرض مهاربینی او کرده است
 [ليقضى الله امراً كان مفعولاً وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو]

(۹)

الله مفتاح الابواب

همواره ایام و اعوام صاحب اعظم دستور معظم آصف زمان نظام الملك وقت افضل اعلم
 اعدل ظهير الملة المحمديه اليك القرية الاحديه منير العدل على الهمم مغيث الامم مجد الدولة والدين
 اب الملوك والسلطين ادام الله علوه در توفيق افضل اعمال واکرم خصال و تحصيل رضای حضرت
 ذوالجلال که [وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ولسوف يرضى]
 مصروف و مستغرق باز اولیای آن دولت مسرور و اعدای حضرت مقهور باری جل جلاله اولاً و آخراً
 حافظ و حامی و معین و غفور بحق محمد و آله سلام و تحیت و دعا و مدحت از خلوص عقیدت و وداد
 طویت مطالعه فرماید و آرزومندی بیدار شاذی افزای هایون خوب سیاهی :

[سپاهم فی وجوهم من اثر السجود] و تعظیم المبود و بذل المجهود

طالب و باعث داند باری جل جلاله ملاقات ابدی که « اخواناً علی سرر متقابلین » میسر و مهیا گرداناد

انه على ما يشاء قدير وبالاجابة والمرحمة جدير

چون صادر و وارد زبان بشکر و ثنای آن عزیز کشاده اند علی التواتر و التوالی یقین تر می شود
جد و اجتهاد و توقان و رغبت عنصر خلقی آن عزیز

تعظیم امر الله و طلب رضاء الله و شفقة على خلق الله

که آن هم بمعنی تعظیم امر الله است قال النبی صلی الله علیه وسلم

[الخلق عيال الله فاحب الناس الى الله واعزهم واكرمهم انفعهم لعياله]

عرض می رود حال فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره که فرزند قدر قدیم این داعی
مخلص است و اخلاقی که آن ریاضت بسیار طالب را میسر نشود حق تعالی که وهاب و معطی النعم
قبل استحقاقها و قدیم الاحسانست جل جلاله در نهاده او نهاده است پیوسته مکسب و مال او
مصروف بفقرای ربانی بوده است و بتن و بجان بخدمت فقرا یاریها و معاونتهای بی حد دارد (تقبل الله منه)
توقع است از درویش پروری و کهنه نوازی صاحت اعظم عظم الله اجره فی الدارین که سایه لطف
و رحمت و پادشاهی بر احوال او گستراند که بس زیانها رسیده است بدواز و جوهی که بشرح آن
خدمت شمارا تصدیع نمی دهیم تا ثواب جزیل و ثنای جمیل مدخر گردد و این عنایت و اعانت از عظیم
خیرات خواهد بودن و مستثنا از خیرات دیگر که تعلق بفقرای راستین دارد جاوید محسن باز آمین،
یارب العالمین.

(۱۰)

الله مفتوح الابواب

رای عالی ملک الوزرا مفتی الاسلام ناشر الحیرات والا کرام ادام الله علوه که امروز بنیاد
اسلامیانست نور ربانی موید باز سلام و دعا و شکر ایدی رسانیده می آید هر لطف که می فرماید
[ملک یوم الدین] اضعافاً مضاعفة مجازات و مکافات فرماید در اخبارست که یوسف صدیق
علیه السلام دوازده سال روزه نکشاد و شب پهلو بر زمین نهاد گفتند که ملک دین و نبوت
مسلم شد ترا و ملک دنیا مسلم شد وقت آسایش است بعد چندین مجاهده [ان لنفسك عليك حقاً]
گفت تا جمله برادران خود را خلعت نبوت پوشیده نبینم نیاسیم یوسف در سایه نشیند و برادران
در آفتاب محرومی حاشا گفتند که ایشان چندان وقای برادری بجای تیاوردند گفت من خواهم که
ایشان را و غیر ایشان را برادری کردن و پادشاهی کردن بیاموزم حال فرزند عزیز نجم الدین
ابن خرم جاوش عجل الله فرجه و فرج المسلمین بخدمت عرض رفت لطفها فرمودیت و وعدها مکر

هنوز هنگام و وقت نیامده بود داعی التزام می کند که چون بسی مبارک ملک الوزرا عظم الله واران شاه عالم خلد الله مملکتی از وی تجاوز رفت و [ربنا ظلمنا] می گوید و التماس از حضرت نکنیم از که کنیم امروز ساعی خیرات و دافع بلیات از عرض مسلمانان رای صاحب اعظمست مویده و مظفر باز و موفق می دانیم که هنگام تشویش است و مشغولها اما آتش قهارا جز آب خیرات نشاند | داؤوا مرضا کم بالصدقه | در عهد عمر رضی الله عنه در قصبه آتش افتاده بود و می سوخت اهل شهر بآب کشیدن مشغول شدند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود بصدقات مشغول شوید که این آتش را صدقات بنشانند و این در شان ملک الوزرا اولیتر که رحمت او از هر خلقی که هنوز در وجود نیامدند رحمتها می فرماید و بناها می افکند توفیق مضاعف باد ،

(۱۱)

— الله مفتوح الابواب —

فتوحات غیبی و مواهب آسمانی و اقبال دو جهانی نثار دولت ملک الامرا و الاکابر مغیث المظلومین معین الفقرا المعظم لامر الله المصدق لوعده الله الذاکر لالاء الله الشاکر لنعماء الله کهف المستغیثین ملاذ الملهوفین ظل الرحمة الوافیه نظام الملك صاحب دولتین ذخرا لخصرتین ادام الله علو. باز ابدآ مخدأ سفر و حضرت نهضت و مراجعت رکاب هایونش که از بهر صلاح اسلام و امان و ایمنی اهل ایمان و دفع آفات وقتها می فرماید مقبول و مبرور باز و آرزومندی بملاقاتی که وهم و خیال جدایی و یم ملائت و آسیب سامت و اختلاف طباع و خوف نعیق غراب الین و کید زمانه نباشد و بر سر پرده آن مجلس اخوان صفا و اصحاب وفا بحفظ خلود و بقا بنشته باشد که

هذا وصال لا فراق بعده وهذا حیوة لاموت یعقبه ذبح الموت ذبحاً لاردله

این چنین ملاقاتی میسر و مهیا باز بآن خوب خصال پاک نهاد ان شاء الله تعالی صورت پریشان بی ادب دارم زحمتش را حضور اکبر دولت ایدهم الله و نصرهم دور می دارم و ضمیر مشتاق محب مخلص دارم بدعا کوی می فرستم تا بی ادبی صورت صفای مخلصی را مکدر نکرداند این عذر مقبول باز و لسلام،

(۱۲)

حسب الله مفتوح الابواب

اتم الله سبحانه و عز شأنه و تعالی مملکتی الدنيا التي هي وسيلة الى مملكة العقبی علی ملک الامرا غوث الله فی الارض ملاذ الضعفاء و الملهوفین المؤید بالعطية الابديه و الدولة السرمديه کریم النجار قليل العثار جیل الخصال حمید الشیم مشروح الصدر رفیع القدر مد الله جلاله فی الدولة الدائمة المصونة

عن الائمة سلام وتحيت از اين داعی مخلص مطالعه فرمايد و آرزومندی بلقاي همايون و طلعت مبارك كه از « وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة » باذا غالب و باعث داند و شاكر نعم و ذاكر كرم و احسان بي حد [تقبل الله منه و جازاه احسن ما جزاه محسناً ان الله لا يظلم مثقال ذرة و انك حسنة يضاعفها و يوءت من لدنه اجراً عظيماً] اكر درخور شوق و محبت و ايتلاف قلوب مكاتبات نبشته شدي هر روز نامه مطول از اين داعی بذان ولي الانعام رسيدى وليكن عقل فتوى نمى دهد كه در تصديق و ابرام مفتوح باشد « والمودة كنز بالاخفاء اولى وان كانت المحبة لاخفى ».

شعر : يا حسرة للعاشقين تحملوا نقل المحبة والهوى فضاخ
بيت : خود عشق و ضمير دل چه پنهان ماند كز ديدنه برخ هزار صاحب نظر است
من القلب الى القلب روزنه

اين محبت مستدام باذ كه [احب الاعمال عند الله و افضلها الحب فى الله تعالى] سميهاى خيرات كه مى فرمايد تا اين كوشه در امن باشد و اهل خير بفرأغت و امن بمعالى الامور مشغول و متفرغ باشند و ثواب آن عايدست جمله بذان يكانه عالم

قيوم خير الداب عن حريم الدين والحراس ليضة الاسلام
ايد الله ونصره وكلاهما ورعاه ومن الفضل لا اخلاء آرنده تحيت بها الدين زاد الله بهائه متوجه خدمتست قال النبي صلى الله عليه وسلم من جمع شمل متفة جمع الله شمله اميدست كه بنظر عنايت منظور گردد و شاكر و ذاكر باز گردد چنانك كافه محتاجان تا بثنائى جميل و ثواب جزيل مدخر گردد
ان شاء الله تعالى

(۱۳)

الله مفتوح الابواب

سراج الذاكرين تاج الشاكرين را يرض مطية النفس فاسخ صفت البخس وارث الفلاح سالك نهج الصلاح المتب الى الله المتوكل على الله خالع ثياب الدنس عامر اركان خير الكنس صاحب الوفاء والاستقامة قبل يوم الندامة معدن الحيا خالع الريا طالب بشارة المعرفة المعتم بحبل الله المعتمد على فضل الله سالك سنن الانبيا ناصر زمرة الاوليا طالب محو الاوزار بحسن الاعتذار مستقل الفاسدات مستكثر الصالحات مرسل النفس فى احكام الله مدخر الخير لايم الله الراضى بالقضاء الثابت فى الرضا ساكن القلب بموعود الله الوائق بمجود الله المستظهر بنعيم المولى والمقدم على الافاضل والاوى الصافح عن عثرات الحوان المنجح لحاجات الاخوان راجع النفس عن الحصال المهان الصادق عند الجفا الثابت

عظم الله له على الرشيد الاعظم و فقه و اتولاه به انى لم املك من الله الا الدعاء المرجو برکته
 المامول اجابته سمعه الله وقبله واستجاب فيه صالحه وافضله درين وقت فرزندان امير سيف الدين
 حماء امير عالم سلمهما الله لا به کردند نبشته بخدمت ملك الامرا مقبول الحق محمود الخلق ادام الله
 علوه جهت دستورى دادن اوبدين طرف تا ايشان اورا بيند و آرام کيرند و وصيت رفت که اين
 نبشته را بخدمت شما تسليم کنند تا باحسن العرض فى اوانه عرض روز حاجت آن محتاجان برآورد
 ان شاء الله تعالى معلوم باشد که امسال سيدالمشايع جنيد الزمان ابايزيد الوقت امين القلوب مشرف
 الحقايق حسام الحق والدين ادام الله برکته بسبب عمارت ديوار باغ که ويران شده بود بسيار زحمت ديد
 و خرج بسيار رفت و معلوم شاست که خاطر اين داعى آويخته آن بود که درخرج آن معاوتى رود
 اکابرايخا نبوذيد و خاطر اشرف شما متاسيست باخاطر اين داعى [روحى بروحك مزوج و متصل] فكل
 عارضة توذيك توذيني [اين اتصال افزون باز و المقصود معلوم

[و ما تفعّلوا من خير تجدوه عند الله لا يزيد منكم جزاء ولا شكوراً]

انت لنا فى الرخاء جال وزينه وفى الشدة عدة وذخيرة ،

(۱۶)

الله مفتوح الابواب

و فرالله قسط ملك الامراء المتبرى من قوته و حوله المستمسك بفضل الله و طولوه المحتوم
 بخاتم الفلاح الفارس على مركب النجاح طالب دار الآخرة و المنازل الفاخرة اليك العدل و الاحسان
 رديف الصدق و الايقان المقبول عند الحق المحمود عند الخلق معين الدولة و الدين ادام الله علوه و اخلصه
 لطباعته و تابع السرور و ظاهر لديه الجبور و كثر قسمة من سعادة الدارين و كرامة المتزلين روضة الانوار
 و ترهه الابصار تقربه العيون و يسره المحزون الذى جعله الله للسرور نظاماً و للنعمة تماماً غالب و باعت داند

شعر : ان كنت لست معى فالذكر منك مى قلبى يراك وان غبت عن بصرى

العين تفقد ان تهوى و تبصره و ناظر القلب لا يخلوا من النظر

در اين وقت ملتسان اين تحيت و جاذبان اين ابرام بدان حضرت فرزند ان عزيز و عشاير بنده
 متق محرر سيف الدين که معفو و مغفور شد و تشریف عفو و ومغفرت شما پوشيد ذريات و فرزندانش
 زنده شدند و حيات نو يافتند و در ركوع و سجود و صلوات و خلوات شكران نعمت و دعاى آن
 دولت گفتند و مى كويد و مى خواهند آنچ بکوش و هوش رسيد از لطف شاهانه و احسان بى کرانه
 شما بچشم نیز مشاهده کند [قال اولم توه من قال بلى ولكن ليطمن قاي] خليل واد نعره مى زنند که

[ارنی کیف یحی الموتی] بذان کرم عمیم که خود را چون شجره طیبه سیر سطوات آفتاب آفات کرده اند تا خلائق در سایه شما ازان سطوات آسوده اند [جزاکم الله خیراً] اگر درخاست و آرزوی دل بدین ضعیفان برسد که چون ماهی می طپند در آرزوی آنک امیر آب رحمت و عاطفت کند لازال امیراً و آن آب را باز روان کند این سوی ثواب بی نهایت باشد [ارحم من فی الاض یرحمک من فی السماء] جاوید مستغاث ضعفا و قوای عالم باذ | فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل ولا تنهر | و صلی الله علی محمد و آله و اهل دینه الطاهرین فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین

(۱۷)

الله مفتوح الابواب

توفیق خیر و طاعت که سرمایه همه سعادت هاست | و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون | مبشر روزگار مبارک امیر دیندار ولی الایادی و النعم و الاحسان و الکرم | اشداء علی الکفار رحماء بینهم | مربی المظلومین مغیث الملهوفین مجدالدوله و الدین ادام الله علوه دایم باذوایزد تبارک و تعالی در همه افعال و اقوال و احوال مرشد و هادی و موفق و مسدد بمحمد و آله سلام و تحیت که از واجباتست مطالعه فرماید و آرزومندی بیدار مبارکش بی حد شناسد [جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین] رافع تحیت فرزند عزیز کمال الدین کمال الله سعادت و از فرزندان مخلص این داعیست و مشغول بطاعت و اوراد و اندیشه آخرت و لاشک چون درین داعیه کسب را و کمان حرص راست کرد بسی زیانها در مال افتاد و ام دارد و معیشت توقعت که آنچ طرح می کند بر عامه او را ازان معاف دارد که [ابس علی الحزاب خراج] تا بدعای دولت مشغول باشد و برین داعی متبها باشد و بر احسانهای بسیار بی شمار سابق منضم گردد جاوید محسن و منعم و مفضل باد آمین یارب العالمین

(۱۸)

الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال دولت و توفیق طاعت و تسیر عبادت که [فسنیسره للیسری و جنبه عن العسری] مقبض و مشیر ایام همایون ملک الامراء و الخواص مغیث المظلومین [قلیلاً من اللیل ما یهجمون و بلا سحار هم یستغفرون] عالی همت لطیف ادراک صادق الفراسه ینظر بنور الله الغ قتلع نادره الزمان ناشر الاحسان نایب بک ادام الله علوه پیوسته باذ اولیا منصور و أعدا مقهور و طاعات مبرور سلام و دعا از سر صدق و صفا رسانیده می آید و آرزومندی بملاقات مبارکش دم بدم افزونست [جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین] آمین یارب العالمین آرندۀ تحیت شمس الدین محمد پسر جمال الدین فرزند

عزیز مخلص سخت مقل الحال و بی نواست و پدر او جمال الدین امیر احمد رحمه الله از کوچکی فرزند و پیوسته این داعی بوده است توقست از مکارم اخلاق [خیر الناس من ینفع الناس] پادشاهی فرماید و او را بشغلی که لایق او باشد از بندگان خود گرداند تا مشرف گردد و بر ابنای جنس خود افتخار نماید و مباحات کند و بدان فراغت بدعای دولت مشغول باشد جاوید مغیث خلایق باد داعی منت دار این خواهد بود و بلطفهای بی حد سابق لاحق گردد

(۱۹)

❦ الله مفتوح الابواب ❦

ادام الله ظل ملك الامراء سيد الخواص المعظم لامر الله ادام الله علوه سلام و دعا قبول کند و مشتاق داند و بدان جرعه تشنگی اشتیاق افزون شد و ساکن نشد [جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین قال الله تعالی لموسی اذا رايتی علی بابك كيف تصنع قال یارب انت منزله عن ذلك قال اذا رأیت عبداً من عبادي علی بابك فافعل به ما انت فاعل بی فانی اصفیته من عبادي و نورته بنوری و احیته بحیاتی] بخذمت عرض رفت که اگر چه نماز عمل فضل مندست ولیکن جان نماز و معنی نماز از صورت نماز فاضل ترست چنانکه جان آدمی بماند و صورت نماز نماند و معنی و جان نماز بماند چنانکه فرمود [الذین هم فی صلوتهم دائمون] و از بهر این سخن آن حکایت شیخ گفته شد که آن جماعت چون ترك تعظیم شیخ کردند که اگر تو نماز شام نمی کنی ما بر خیزیم و بکنیم اگر چه این بزبان نکفتند الا ادراک مشایخ را کفتن بزبان حاجت نیست [انهم جو اسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم و یخرجون من اسرارکم فاذا جالسوهم فجالسوهم بالصدق فمن اراد ان یجلس مع الله فیلجلس مع اهل التصوف

« تا یکی قوم بینی از خود پاک » باتو بر خاک و برتر از افلاک

● در صورت اگر چه بر زمین است معنیش بجزخ هفتمین است [

پس صورت نماز را فقیه بیان می کند اولش تکبیر آخرش سلام و جان نماز را فقیر بیان می کند که [الصلوة اتصال بالله من حیث لا یعلمه الا الله]

شرط این صورت نماز طهارتست بآب و شرط جان نماز چهل سال بمجاهدۀ جهاد اکبر دیده و دل خون کردن و از هفتصد حجاب ظلمانی برون رفتن و از حیات و هستی حق زنده شدن

یست:

کر جو شاهان بر سریر تخت نتوانی نشد همچو فراشان طناب خیمۀ شاهی یکبر
[چونک سلطان نه رعیت باش چون پیرانه زامت باش]

تادین داخل شوی که [الحقناهم ذریتم] و اگر بصورت عمل خود مغرور شوی و طاعی شوی و از قطبان وقت خویش که محرم دل و محرم روحند روی بگردانی و استغنائی و چنان پنداری خود را که در نمازی و روی بقبله آورده بحقیقت چنان باشی که آن درویش دید که امام و قوم پشت بقبله بود چنانکه حق تعالی فرمود ابا یزید را قدس الله سره [اخرج بصفاتی الی خلقی من رآک و آتی و من قصدک قصدی] و همچنین تا باقی آن سخن که بیان ندارد باری تعالی سر پاک شما را منور گرداناد و واقف کناد بر جان و حقیقت ایمان و نماز که و رای صورت ایمان و نمازست [انه الهادی الموفق] در باب فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره و عدهای خیر و احسان و معاونت پیغام فرموده بودید منها داشته آمد و دعاها و خیر کرده شد منتظر آنم و چشم و گوش نهاده ام که آن احسانها تمام شود که [اتمام المعروف خیر من ابتداءه] نیت نماز و تکبیر بستن نیکوست اما چون تمام کنند رکوعها و سجودها و قعودها و خویتر و لطیفتر نیکویی و نیت نیک همچون ماه نوشت و آن را تمام کردن همچنانست که ماه نو بدر شود حق تعالی از راه زنان ظاهر و ره زنان باطن خذلهم الله که نیکی کس نخواهند و همه کس را همچو خود نکوسار و نومید خواهند

بیت:

[کسی کو را بوذ در طبع سستی نخواهد هیچ کس را تن درستی]

شمارا نگاه دارد والی نو چون با آن والی کهنه معزول مشورت کند بر کارهاش دارد که همچون خودش معزول کند شیطان پنهان و آدمی شیطان صفت و الیان معزولند و حسودند و راه خبر بر مردم زنند بصد سخن چرب و آن خیر را بردل او سرد کنند

[چون زبان حسد شود نحاس یوسفی یابی از کژی کرباس]

از ایشان حذر کنید و بخدا پناه گیرید و بمجد تخم خیر کارید زان پیش که بروید و انبار پرکندم ناکاشته مر در یک بماند

بیت:

[زان پیش که داذه را اجل بستاند هر داذ که داذ نیست می باید داذ]

توقعست که این خیر از حساب آن خیرات دیگر نشمرذ و این خیر را از ان خیرها جدا داند بفضیلت که پیاز کاشتن همچون زعفران کاشتن نباشد جاوید محسن باد از ان محسنانی که دانند و کنند و دانند که چه می کنند بی گمان و بی دو دلی و روند و دانند که کجا می روند و فقه الله و سده و ثبته و عصمه بفضل و کرمه و هو ارحم الراحمین و الصلوة علی نبیه محمد و آله الطیین الطاهرین و علی جمیع الانبیاء والمرسلین آمین یا رب العالمین

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

خیرات و حسنات و صدقات امیر سپه سالار اجل کبیر عالم عادل اسد الوغا مقدم الجیوش افتخار المجاهدین اغرلوانغ قتلغ بلکا دلکا اینانج [۱] خداترس ربانی همت شجاع الدولة والدین عضد الاسلام والمسلمین ادام الله علوه و کبت بالذل عدوه بحضرت ذوالجلال والا کرام مقبول و مبرور باذ، [مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء] سلام و دعا و تحیت و ثنا مطالعه فرماید آرزو مندی که فرموده بود علم الله تعالی و تقدس از طرف این داعی اضعاف و الاف آنست باری تعالی جامع الشتات و محی الاموات و محیب الدعوات و قاضی الحاجات عز وجل ملاقات و موافات لطیف شریف شمارا با این داعی سببی سازد سریع [انه محیب سمیع] و آورده اند که سلطان محمود قدس الله روحه در پیکار هند سخت مغلوب شد و سپاه هند سخت بسیار بود چنانکه لشکر سلطان محمود دست از جان شسته بودند در آن حالت ناامیدی سلطان محمود سجده کرد خدای را و گفت خداوند ایا تو عهد کردم اگر مارا نصرت دهی در این ناامیدی هر چه غنیمت ستانم جمله بد رویشان صدقه کنیم تضرع نمود سمیع الدعا دعا را مستجاب کرد و باذ نصرت وزان شد و ترس عظیم در دل سپاه هند افتاد و شکسته شدند و غنایم بی حد از سپاه هند رسید از خزاین و اسبان و بندکان که در هیچ پیکاری بدست نیامده بود پادشاه گفت که هیچ دست مکنید که من نذر کرده ام لشکر فغان بر آورند که سپاه سخت محتاجست پیکارهای کران کرده اند اگر نذری کردی که بد رویشان دهی اینها نیز درویش اند سپاه درویش شده است چندانی لابه کردند که شاه را و سوسه کردند که این نیز خیرست شاه دو دل شد و تأویل جوی شد ناگاه شوریده فقیری گذشت از فقرای الهی ربانی نه فقرای نانی سلطان گفت او را یخوانید تا این نذر را با او بازگفت درویش گفت اگر ترا دیگر بحق حاجتی نخواهد بودن این کن که اینها می گویند اما اگر بمثل این بلزبا او محتاج خواهی شدن این ساعت را یاد دار و نذر را مکرد ان داعی نمی داند که موجب این حکایت که بقلم می رود چیست الا دانم که هم بموضع روز [یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود]

بیت : زان پیش که داده را اجل بستاند هر داد که داد نیست می باید داد

که هیچ مرده را حسرت موت نیست همه را حسرت فوتست چرا فلان چیز نکردم داعی بهتر از این موعظه نیافت تا بفرستد امیدست که قبول افتد جاوید موفق و مؤید باذ والسلام

[۱] این چند کلمه بزبان ترکی [اوغورلو اولوغ قوتلو بلنه دیلنه اینانج] فرموده است. ا.ر.

بسم الله مفتاح الابواب

مشرفه کَریم فرزند مخلص مستین العواقب نور القلوب فاروق الحق مصیب الظن صادق
 الفراسة فطیم النفس نقی القلب واضع الخیر موضعه متقی الرب محاسب النفس علم الدولة والدين واهب
 الدنيا للآخرة ادام الله معاليه رسید مشتمل بر انواع لطایف و غرایب و دقایق و حقایق خوانده شد
 مضمون آن همه اخلاص و مودت و دل پنداری و عاقبت بینی و آخرت طلبی بود زاده الله حرصاً
 و شوقاً الى لقاءه و لجميع الطالبين سلام و دعا مطالعه کند و آرزومندی بديدار مبارك [سياهم في وجوهم
 من اثر السجود] غالب و باعث داند حق تعالی ملاقات حقیقی نافع و شافع مونس فی ایمن الاوقات
 و احسن الساعات میسر و مهیا گرداناد آنچ نمود از شوق آخرت و طلب سعادت باقی عین الهام
 ملکیت و عنایت ملکی و فضل آسمانی و منبه رحمت الهی ان شاء الله که روز افزون باشد و صبح صادق
 باشد و هیچ شکی نیست که این همه عالم ویرانه ایست و در و کنجیست عاقل بویرانه آرام نکیرد و بدین
 جفدان که عاشق ویرانه اند اقتدا نکند و معذور نشود [و آناه الیل و اطراف النهار] طالب آن
 کنج باشد

شعر :

بقدر الکد تکتسب المعالی	و من طلب العلی سهر الیالی
تروم العز ثم تنام لیلاً	یفوص البحر من طلب اللألی
زان پیش که دادہ را اجل بستاند	هر داذ که داذ نیست می باید داذ
طین کز و داشت دیو ملعون تنک	تو کرفتی چو دینش اندر چنک
آنک او کوک و کوکنار خورد	کی غم بوسه و کنار خورد

ایده الله و سدد و فقه و احسن اقرانه و اتم بیانه و تقبل حسنه و رضی عنه و ارضاه و من الخیر لا اخلاه

بیت : روزی دوسه کندرین جهانی زنده حیفست دلا اگر بجانی زنده
 بی عشق مباش تا نباشی مرده در عشق بمیر تا بجانی زنده

[و الباقيات الصالحات] عشق است دنیا چو کاهست عشق چو کندم باز اجل کاه را

بیردیک پرہ کاه نماند [نورهم یسمی بین ایدہم] جاوید عاقبت باز برین باش که نیت کردہ
 و دوستان را هم برین دار و نصیحت کن و یاری ده که اینست کار و باقی همه بشیانی
 ملک دنیا چون دهلست خلائق از بانک او حیران بر و جمع می آیند و او میان تہی درو
 هیچ چربشی نی و منفعتی نی خنک انک طبلہ عطار عشق یافت و از بانک طبل ملک دنیا دل سرد کرد

[ملك عالم سربسر جز درد سرنارد بسر ای سبك سردرد سرجندین منه برفرق سر
آفتاب و ماه اكر تاجی كنی بر سر نهی سربخشقی بر نهی آخر چو عمر آید بسر]
جاوید متیقط باد آمین یارب العالمین

(۲۲)

الله مفتاح الابواب

آفتاب اقبال ملك الامرا امیر ربانی کریم الذکر لطیف الفکر مغبوط الایامن مصباح
المساكن اعلم اعدل مشهور الآفاق فخر خراسان وعراق صاحب الدولتين ولی السعادتین عدل کستر
مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه امان البلاد وملاذ العباد مؤنس الفقرا تاج الحق والدين
[العافین من الناس والله یحب المحسنین] ادام الله علوه وکبت عدوه وایده ونصره [ویسرله الیسری
وجنبه عن العسری] در بروج سعادت و سیادت وشاذ کامی و بلند نامی مدام تابان باز والهام ربانی
وتوفیق یزدانی در هر بری وبهری هادی ومرشد ومسدد حافظان غیبی آسمانی [له معقبات من بین
یدیہ ومن خلفه یحفظونه من امر الله] حارسان ومراقبان آن دولت باز سلام ودعا مطالعه فرماید
وآرزومندی بلاقای شریف مبارک غالب وباعت داند [شکرالتمم واجب] اما چون انعام ودلجویی
ودلداری آن ولی الانعام از حد واندازه گذشت از شکران عاجزیم حواله آن بخزانة کرم
ومکافات بی نهایت ذوالجلال مفوض وموکلست [وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرأ
عظیماً] فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره فرزند این داعیست وحقوق فرزند و خدمت
وجانبازی مخلصانه برین داعی بسیار ثابت دارد واز عهد صغر درباب فقرای ربانی مال چه باشد که
جان بذل کرده است زیرا دربندگی فقرا بر رسته بوده است نه بر بسته

شعر: [فلاتحقرن نفسی وانت حبیبها فکل امری یصبوالی من یجانس

بجنس خویش دارد مرغ پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز]

ازروش مرد حاجت نیست رسیدن درهم نشینانش نبکند واز مال نباید رسیدن که از کجا حاصل
کردی بمصرف خرجش نظر باید کرد که کجا خرج می شود هر انعام ولطف ومساعدت و پادشاهی که
ملك الامرأ ادام الله علوه از اول تا آخر درباب فرزند نظام الدین فرمود وفرماید خاص درحق
این داعی فرموده است ودرحق فقرا مقبول و مبرور باز که مال وتن او وغرض او از صغر
تا کنون وقف فقر است واین بنوشتن راست نمی آید داعی مخلص می خواست که بخودی خود آید
درمشافه بخدمت بگوید لیکن بفرست ربانی خاطر اشرف که [المؤمن ینظر بنور الله] اعتمادرفت

ان شاء الله حاجت نیاید زحمت آوردن خود بمعنی حاضر خدمت که بدعاء دولت میان بسته ایم از انواع کسر و زیان افتاده است يك سبب رعایت شفاعتها که می کنند و استیفاء حقوق که تواند کرد با استیلاي شرم و اعتقاد و محافظت جانب ضعفا و اهل خیر لابد مساحتهاش لازم آمد هنگام آنست که پادشاهی فرمائی این بار دیگر که این کشتی بی حمایت آن نوح کرم ادام الله علوه از کرداب طوفان خلاص نمی یابد بیت :

کر آب دهی نهاله تو کاشته و ربست کنی همش بو افراشته

[یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ينصرکم]

خود ملک الامراء استاذ این آزمایش است که حق تعالی سریع الحساب و سریع المكافاتست هیچ کس در این باب زیان نکرد و نخواهد کردن چشم می دارم که سایه عنایت ملکانه پادشاهانه مخدمانه درباره فرزند مخلص نظام الدین این بار دیگر مبذول فرماید و خداوندی کند تا از این عهده کران بیرون آید [یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تجیکم]

ولاسیما این خیر بخیرهای دیگر نماند از آسمان هفتم تا زمین هفتم فرقت میان احسان کردن بفقرای اهل نفس و تن با فقرای اهل دل و حقیقت و معلومست که خویش و پیوسته بخدمت ملک المشایخ جنید الزمان امین القلوب شمس الحقایق امام الهدی حسام الحق والدين مع الله العارفين بطول بقائه الله الله این احسانرا از جنس احسانهای دیگر نفرماید شمرد [ليس التکحل فی العینین کالکحل]

کودیده که کوهر زخسی بشناسد یا باز سید از مکسی بشناسد

الا چون کمان برده باشند پاس آن داشتن عین فرض باشد تا چون ظاهر شود روز اجل که [فکشفنا عنک غطاءک] پشیمانی نیاید ان شاء الله تعالی دیده آن دولت بکحل هدایت و توفیق ابداً مکتحل باز آمین یارب العالمین که [اولیائی تحت قبای لا یرفهم غیری] عابد شصده هزار ساله کوهر آدم را شناخت و زاهد صاحب کرامات یعنی بلم با عور کوهر موسی را شناخت الا چو کجانی برده بود پاس آن نداشت مواخذ آمد آن که چون مواخذ آمد سر [مرضت فلم تعدنی] چه کارها کرد داعی را درین کواهیها غرض نیست جز شفقت و حق گذاری ملک الامرا که می فرماید بایندگان من آشنایی و دوستی کنید درین عالم و غنیمت دارید تا چون روز دولت ایشان بیاید و دور [من کان لله] بگذرد که دنیا است و دور [کان الله له] بیاید که عقیست پشیمان نشوید و حسرت نخورید درین عالم دو روزه دروغین مهمات ملوک دو روزه چنین مخاطره است و چنین مهم آخر بطلبان عالم راستین کم از این نباشد اگر چه عذر گویند که مخفی بودند شناختیم لاسیما که کواهان بی غرضی کواهی داده باشند که او آنست ،

❦ الله مفتاح الابواب ❦

صبح سعادت و اقبال صدر کبیر امیر اجل اعلم عادل صاحب الدولتین عدل کستر ولی السعادتین مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه معین الفقرا مربی العلما جلال الدولة والدین عضد الاسلام والمسلمین ذخر الملوك والسلاطین هایون صاحب دیوان الاستغنا ادام الله علوه وکبت عدوه وایده ونصره [ویرله الیسری وجنبه عن العسری] از مساء زوال عین الکمال مصون ومحروس باذ اولیا منصور وچشم روشن واعدای آن دولت مقهور وباری جل جلاله لیلأ ونهارأ حافظ وناصر وشکور سلام ودعا مطالعه فرماید و آرزومندی بلقای شریف ومنظر لطیف از حد وحصر بیرون شناسد ایزد تعالی ملاقات را سببی سازد سریع [انه محیب سمیع] فرزند مخلص معتقد نظام الدین که از هوا خواهان ومحبان آن عزیزست وشا کر نعم وناشر کرم واحسان شہاست متوجه شد بخدمت بامید معاونت واحسان وتربیتی که معهود ومالوف وموظف دارد ازان خدمت [والمشرب العذب کثیر الزحام] امیدست که بر عادت کھتر نوازی وبندہ پروری حسبہ لله تعالی وذریعہ ووسیلہ الی مرضات الله تعالی مخدومانہ وشاہانہ معاونت فرماید کہ اسباب شکست وزیان واتفاقات ناموافق بسیار ومتواتر شد هنگام رقست و وقت عاطفت وازجلہ اسباب انکسار کہ آرزوی دوازده ہزار عدد نواب سید الامرا زعیم الجیوش نورالدولة والدین ادام الله علوه ستدہ اند وباقی در ولایت مانده است توقعت کہ دست او قوی دارند تا احیای حقوق او باشد [ومن احياها فکانما احيا الناس جميعاً] [ارحم من فی الارض یرحمک من فی الاسماء] ہر پادشاهی کہ فرماید ولطفی کہ کند حقیقت در حق این داعی کردہ است ومنت دار باشم تا بغایتست کہ اگر این داعی را ملکی بودی قریب بوفای این بفروختی وآن را کذاردی جہت او وحقوق خدمت قدیم و بخدمت این زحمت ندادی اما بمحمدالله حاجت خواستن از کرام افتخار باشد ومباہات [نصرکم الله وایدکم واحسن عاقبتکم] شعر : اکرام اهل الهوی من الکرم وأمة العشق اضعف الامم

[انا عند المنکسرة قلوبهم فاطلبونی عندہم] باقی رأی عالی روشن شما نا نبشته بخواند [اتقوا فراسة الموء من فانه ينظر بنور الله] تا بر منہای سابق ولطفہای پیشین منضم گردد الله الله او مید داریم کہ از حضرت بی مراد باذ نیاید [لیس قرية ورآء عبادان] از آن ولی الانعام کذری نیست جز یاس جاوید مغیث مظلومان باذ آمین یارب العالمین

❦ الله مفتاح الابواب ❦

فرزند عزیز قره المیون افتخار البین عین الله علیه [وایده بروح منه] از این پدر مخلص سلام و تحیت بخواند و بداند که در رنجیم از آنک از خانه بیرون می‌خسبد و دلداری آن ضعیفان نمی‌کند علی‌کل حال امانت خدای اند الله الله از جهت رضای دل این پدر ملازم خانه باشد و طرف ایشان را از شکر خانه خوی ظریف خود شکر فشان دارد تا شکران بمن رسد
بیت : ای دوست بدرد دیگران درمانی چون نوبت درد ما رسد درمانی

آنک بیکانه را تواند فریفتن بنده خود را هم تواند فریفتن

بیت : کز قم درد را مرهم نداری بده عشوه دروغی هم نداری

هوا و هوس فانی بی وفا آن نیرزد که مردی و مروت و دل دوستان را مجروح داری ان شاء الله حجاب غرور از پیش چشم آن فرزند زود تر برخیزد تا بداند که آن آب نیست که آن طرف که اسب را می‌دوانی و مرکب را سقط می‌کنی سرایست که بسی چون تو آن سوداوندند چون آنجا رسیدند آب نبوذ مرکب و سوار از تشکی و ماندگی دور از آن فرزند و از همه فرزندان ما هلاک شدند و دانست که اول عنان بکشد پیش از خراب البصره اگر نه خود همه ابلهان نیز عنان کشند مکن مکن مکن مکن والسلام

شعر :

از پی دانه مرغی صد بار بنکرد پیش و پس یمن و یسار
دل اوزان قبل بد اندیش است کش غم جان ز عشق نان پیش است

والله که آن کرکین اسب بدین زین نمی‌ارزد نمی‌ارزد

بیت : آب زیری کشیده اند ز پوست تو که جانش خوانی و که دوست

فی الجمله توقعست از مردی و حلال زادگی و مروت آن فرزند که خاطرهایی که مشغولند بدعای دولت و سعادت و خیر تو مجروح و پراکنده نداری و این ضعیف ده بار با امیر سیف الدین سلمه الله تعالی و باهل او یابندان شدم و دست بر سینه زدم و عادت من نبوذ جهت شفقت تو کردم و اگر این ساعت در نظر تو آن مصلحت باز یچه نماید اما آن بهوای خود نکردم و اقامت دیده بودم و از غیب اشارت فی الجمله سر پوشیده می‌گویم و لا به می‌کنم الله الله الله ملازم خانه و ملازم آن جماعت باشد و با من ازین عذر ها نیندیشد که چنین اند و چنان اند که آن سخت

سهلست که عقل ایشان چالیک عقل تست که چون خواهی بدان ببازی قادری بر مرغ هوای
 صید کردن کبوتر آموخته را نتوانی نگاه داشتن [جرمش اینست کاشنای تو شد ست
 ای زنده کش مرده زیارت کن من] بهل تادل بدر فارغ باشد از رقه و اندیشه رقه نوشتن
 عوض رقه بدعای خیر تو مشغول باشد

[سوف تری اذا انجلى الغبار افرس تحتك ام حمار]
 زان پیش که داذه را اجل بستاند هر داذ که داذ نیست می باید داذ
 وسلام علیه و توفیقه و عزته

(۲۵)

❦ الله مفتح الابواب ❦

[ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون] زندگانی مجلس عالی امیراجل خدای ترس
 خیر پیشه پاك اندیشه زاهد عابد طالب الآخرة صاحب الصفات الفاخرة المعظم لاوامر الله
 الحافظ لحدود الله لطيف الافعال كريم الاقوال نورالدولة والذين افتخار الامرا في العالمين ادام الله
 علوه درغرایب خیرات و نوادر حسنات و دقایق تعظیم حق سالهای نا محصور باقی باذ سلام و دعای
 فراوان ازین داعی مخلص علی تجدد الساعات و تواتر الاوقات پذیرد و آرزومندی اشتیاق بلقای
 عالم آرای [سیاهم فی وجوهم من اثر السجود] غالب و باعث داند ملاقات خیرباد اعلام می رود حال
 فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره که سخت زیانمندست بانواع و دلهای دوستان همه خسته
 ورنجورست و متوجه است بدان طرف امید از یاری و کھتر نوازی و لطف شما آنست که بر قاعده
 معهود خود نوازش کنند و دستش گیرند و یاری دهند چنانک پیش ازین لطفها فرموده است و بر خود
 حیفها گرفته اند لله تعالی آن نزد حق ضایع نیست و قبولست [ان الله لا یظلم متقال ذرة] الدنیا
 مزرعة الآخرة [مثل الذين يتفقون اموالهم فی سبیل الله کتل حبة انبت سبع سنابل فی کل سنبله
 مائة حبة] پیش ازان که هنگام زرع بگذرد و وقت زراعت منقضی شود از روی عقل و ایمان
 واجبست و فرض است مبالغه کردن و مبادرت نمودن و هر نوعی تخم خیر کاشتن خاصه که فرزند
 عزیز نظام الدین خویشی و مصاهره بخدمت ملک المشایخ ضیاء الحق امین القلوب جنید الزمان
 حسام الدین متع الله المسلمین بطول بقاءه دارد و این بنخیرهای دیگر نماید [ان الله تعالی عباداً اجماداً
 محلهم فی الارض کمثل المطران وقع علی البراخرج النبروان وقع علی البحر اخرج الدر] امید دارم
 فرزند نظام الدین بتربیت و احسان شما که در حق همه محتاجان مشهور و معروفست و همه شاگرد

وذا کرد ز خدمت شما [طوبی لكم] او نیز در جوار عصمت و حریم حمایت و فرط عنایت شما
شادمانی سالم و غانم باز کردد تا برین داعی و فقرای مامنها باشد و ثواب بی حد و ثنای بی عد
محاصل آید ان شاء الله تعالی

(۲۶)

الله مفتوح الابواب

سایه معدنات ملك الامرا و الحواس عمدة الملك القمر الا نور و السحاب الامطر مربی العلما
غیاث المظلومین مونس الفقرا الغ قتلغ اعظم هایون پروانه بك ادام الله علوه برکاته خلائیق
مستدام باذ اولیا منصور و اعدا مقهور امداد توفیق خیرات بر تراید بمنه و کرمه سلام و دعا
ازین داعی مطالعه فرماید و از ابرامات و تصدیعات داعی را خجل دادند و ذا کر و شا کر رافع
تحت فرزند عزیز معتقد فخرالتجار شهاب الدین احسن الله عاقبه از هواخواهان و دعاگویان آن
درگاهست و بخیرات و عبادات چنانك آن یكانه دوست دارد راغب و مولست ولیکن كثرت عیال
لازم می دارد مشغول شدن تجارت تابسیواس و حدود آن و از سبب باجداران - و تصدیع ایشان
مدتیست تا از بازركانی مانده است و خیرات ملك الامرا بهمه عالم می رسد امید می دارد كه بنشان
مبارك از با جداران معاف باشد و آن را بحجت دارد و برابنای جنس خود مفاخرت نماید صدقه
باشد از صدقات ملك الامرا بروی و بر عیال وی و عتیق آن منت و مكرمت كردد و داعی منت دار باشد
و بر احسانهای سابق منضم شود و ذخیره روز جزا جاوید محسن و معین و مفیث باد آمین یارب العالمین،

(۲۷)

الله مفتوح الابواب

احسان و انعام و درویش نوازی و وعدهای خوب لطیف الخطاب و حسن الجواب و عفو
و مرحمت پادشاهانه ملك الامرا و الحجاب نظام الملك صاحب السعادتین معین الحق والدین ادام الله
علوه بذین داعی مخلص رسید شکرها و دعوات خیر برای دوام آن دوات و تضاعف آن سعادت
گفته آمد و هیچ شك نیست كه وعده صادق ملك الامرا و الحجاب ادام الله علوه در قبول این
شفاعت معتد علیه است و صادقست و آرام دلهاست [والکریم اذا وعد وفا] لاسیما كه آن کریم
سرچشمه کرمهاست و سلطان همه مروتهاست و بر آن وعده مزیدی نیست كه زرکوار جهت
رضای حق تعالی و ذخیره آخرت التماس و شفاعت این فقرا و ضعفا را باحسن القبول تلقی نمود و آنج
جهت رضای خدا باشد ازان ندامت و رجوع و پیشانی ممکن نباشد دور از کمال اعتقاد و دین داری

همت عالی و خداپرستی و پادشاهی^۱ آن یگانه ادام الله علوه [و جعل له لسان صدق فی الاخرین]
 ولیکن این ضعفا از حزن و ضعیف دلی هر روز می نالند و می زارند و از این داعی^۲ مخلص که محترزست
 غایه الاحتراز از ابرام و تصدیع بدان حضرت تکرار شفاعت و لایه کری می خواهند داعی مخلص
 مقمداً و متکلاً^۳ علی کمال حلمکم و احسانکم و طول روحکم فی اعانة الضعفا و العفو عنهم انها می کند
 بخدمت که هر عفو و اعماض و رحمت که در این باب فرماید ذخیره آخرت و شکر نصرت خواهد بود
 [وقد نصرتکم علی عدوکم فان شکرتم بالعفو والرحمة لازیدکم والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
 والله یحب المحسنین] قال الحواریون لعیسی علیه السلام یا روح الله ای شی^۴ اشد واصعب قال
 غضب الله قال فما الذی یحیی من غضب الله قال ان تکف غضبک و تعفو اذا قدرت [حق جل
 و علا ملک الامرا و الحجاب ادام الله علوه را ازان قیل کرداند] کج^۵ انبت سبع سنابل فی کل
 سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء [آمین یارب العالمین جاوید مستغاث مظلومان باز و مؤید بروح القدس

(۲۸)

الله مفتوح الابواب

سلام حق و رحمت ابدی بذات شریف ملک الامرا باسط العدل ناصر الحق اب الملوك
 و السلاطین ادام الله علوه بادئ^۱ ثنا و القاب آنست که حق تعالی می فرماید در حق بندگان نکوکار
 خویش که ثنای حق مر بندگان صادق را خلقی است که کهن نشود و بخششی است که روز افزون
 باشد و دولتیست که ابد پاینده بود و کسی از ونستاند و کسی ازو میراث نبرد هر جایی که رود آن
 دولت و آن ثنا رفیق او باشد چنانک بندگان را می ستایذ و ثنا و القلب می شمرد در کتاب قدیم که
 [الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین] ادام الله علوه و زاد توفیقه که آمدن و رسیدنش
 مبارك باز بسی خیرات را زنده کرد و مظلومان را شاد کرد و خلق را شاد و شا کر دیدم پرسیدم
 سبب این شادی چیست گفتند قدوم و احسان ملک الامرا خواستم که بخدمت آیم و روی مبارك را
 زیارت کنم الا هنوز قسمت نبوذ و بسبب ضعف و ناتوانی شیخ المشایخ ولی الله فی الارض ابایزید
 الوقت قطب الزمان صلاح الحق و الدین مدالله برکاته علینا و علی المسلمین مشغول بودم چنانک شما را
 معلومست خاطر مبارك ایشان با این همه رنجوری درازو با چنان استغراق دریای انوار رحمت حق که
 اولیاد دم بدم موج بر موجست که فراغت سرخاریدن ندارد از غلبات موجهای نور حق قیاس کند
 ملک الامرای دولت را و رعیت این ملک را چون حواله امروز بنایت و اهتمام شماست از محافظت
 مصالح فراغت ندارند پس آن بنده را که نایب و خلیفه حق بود در ملکوت آسمان و زمین که

[انی جاعل فی الارض خلیفه] وجهه جانهای روشن را حواله بذو بود چند استغراق و مشغولی باشد نامه برنامه پیک بر پیک که [والمرسلات عرفا] این سخن را نهایت نیست مقصود آنست که با این همه مشغولیهای لطیف و نازک از بس که خاطر ایشان متعلق بوده است بجانب ملک الامرا در این مدت کم روز بوذه است که بدعامد کرده نشد باری تعالی برکات اوقات ایشان را از ما و از شما و از این دولت منقطع مکرداناذ و دعای ایشان در دوام دولت شما مستجاب باذ آمین یارب العالمین

(۲۹)

الله مفتوح الابواب

سعادت هر دو جهانی و حصول جله امانی و امداد آسمانی رفیق روزگار کنزیده خیر اثار احسان نثار سید الامرا و الخواص مقرب الحضرة بالاخصاص مختص الملوك و السلاطین تمام الانس قوام الانس علم الهدی فخر الوری شجاع الدولة والدين ادام الله علوه و کبت عدوه باذسلام و تحیت از خلاصه محبت و ولایک از تکلف و ریا موظف داشته می شود و آرزومندی بدوام صحبت و موافقت غریب لطف او متجاوز الحدست باری تعالی این مراد را سببی سازد سریع [انه محیب سمیع] مصور رای انور ایده الله بنوره باذ که آرنده تحیت فرزند عزیز هنرمند کافی نظام الدین را دامت معالیه داماد سید المشایخ ابا یزید الوقت جنید الزمان خضر القدم مسیح الانفاس نور یشی به فی الناس صلاح الحق والدين که فرزند جان و دل سید برهان الدین المحقق و خلیفه اوست باستقلال مدالله ظله ولا اخلا برکته عن جنابکم و تحصیل اسبابکم درین وقت شنوده آمد که طفرایی وقت و بزراکان ملک بنیابت طغرا و انشا اختیار کرده اند توقع از مکارم اخلاق و لطف شامل شما آنت که در تقریر و اتمام و تعین جامکی هر چه وافرتر و بیشتر سعی فرمایند مخدومانه و پدرانیه که تا برکات این سعی عنایت همت عالی ملک المشایخ که متصرفست در کونین و فعالست در دارین سبب دوام دولت قاهره ثبها الله کردد و سبب مزید جاه و حشمت و حصول مراد و سعادت دوج جهانی شما کردد [همت از انجا که نظرها کند خوار مدارش که اترها کند]

جاوید در عمر و جاه ثابت باذ آمین یارب العالمین

(۳۰)

الله مفتوح الابواب

آفتاب اقبال بخش لاشرقیه ولا غربیه ولا ارضیه ولا سماویه بل الیه ربانیه ازلیه ابدیه بر ذات مطهر منور معطر لطیف شریف ولی الایادی والنعم ملک الامرا والحجاب فلك المعالی تاج

الاعلى الدستور الربانى والحاكم الروحانى الغ قتلغ دين پرور پرورانہ بك خلدالله علوه تابنده
ومشرف باد رب الارباب وملهم الصواب درهم اندیشه وترددى مرشد وهادى وآن ذات خوب
صفات را از شروشومى مكر وسوسه قاطعان طريق دين وغولان وديوان راه برين صراط مستقيم
نكاهش دارد تا همچون خود زشت وناخوش وسرد وفسرده و محرومش نكنند حق تعالى مى فرمايد
درحق اين راه زنان كه راه نمايى دعوى مى كنند [ان كثيراً من الاحبار والرهبان ليأكلون اموال
الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله] بيت :

اندرين ره صدهزار ابليس آدم روى هست تا هر آدم روى را زنهار كآدم نشمرى

اندرين آستان پر تبليس نان بلا حول مى خورد ابليس

حرس الله عنهم بحفظه وبا اين همه كورى طمن زنند دراهل دين واحتياط نكنند ونكوبند

[چو ما را چشم باطن بين تباهست كجا دانم كه آن كل تا كياهست]

سلام ودعا وتحيت از صدق وولا واخلاص وصفا رسائیده مى آيد وشكرهائى بي حد داريم عذر
مكافات اين احسانها از خزانه [ولله خزائن السموات والارض] بذات شريفش متواتر و متواصل
باز آمين بارب العالمين

(۳۱)

الله مفتوح الابواب

[سلام عليكم لاسلام مودع ولكن سلام لايزال جديد]

حق تعالى جل جلاله حلم وكرم وشفتت ورأفت واحسان ملك الامرا والكبرا المؤيد
بالعطية الابديه والدولة السرمدية العروة الوثقى الركن الاعلى الشمس لاينحفي فى الجود والضحي ظل
الرحمة الوافيه ظهيرالملة الصافيه مختص الحضرتين مؤيد الدولتين بلكا دلکا ديندار پروانه بك
ادام الله علوه را كعبه محتاجان وقبله اميدواران دارد ابدوسرمداً سلام ودعايى كه دران فتور
واقطاع راه نيافته است نونو مى رسانم ومى نمايم وآرزومندى همچون فضائل وشئال وفوائد الانعام
ولى الايدى تازه وشكفته ترست [جمنا الله و اياكم على موائد فضله] حق جل جلاله چون آن
ذات شريف را جهت مهمات درويشان ومحتاجان باختيار واضطرار انكشت نما كردانيد هر چند
مى خواهيم تا غبار زحمت بر ركاب هايون نشينند وليكن چون همت على مباركش طالب دولت
آن جهانيست كى [من كان يريد حرث الآخرة تزده فى حرثه] وطلب آن دولت جاودانى بي كرانى
نهادند [حفت الجنة بالمكاره] عرض مى رود اميدوارى وچشم داشت امير عالم وفقه الله كه پيوسته

در ظل عنایت و شفقت و رعایت ملک الامرا و الکبرا ادام الله علوه بوده است و آن مرحمت و رأفت را همچون اقبال بی زوال ملک الامرای در حق خود نو و تازه می خواهد که هر که بنای خانه و سرایی و عمارت کند تا آخر نظر شفقت در خلل و خیر و شر آن مصروف دارد و مکر در اقطاع او مداخلتی می رود و بسبب آن تراحم و از عراج رعایا می شود و در وظیفه اوزان ناباره قلت و قصور روی می نماید کشت او مید را از مطار عاطفت قدیم که علی العموم است و در حق او خالصاً علی الخصوص می طلبد تا با شا کران و احسان یافتگان دیگر بدعای دولت مشغول باشد جاوید پناه پناه خواهان باذ آمین یارب العالمین

(۳۲)

الله مفتوح الابواب

بعد از اوراد سلام و تحیت و عذر زحماتها که داده می شود با عتماد کرم آن حضرت منبع الفضل و الکرم قاضی القضاة افضل العالم الصدر المکبر البدر التحریر المحقق المدقق سراج الحق و الدین ادام الله فضله و متع العالمین بسمیه الجمیل و فضله الجزیل آمین یارب العالمین از زبان ناطق صادق مفیض الحقایق مفید الخلائق لازال ناطقا بما یرضی الآله و یزین الاسماع و الافواء و یزیل الظلمة و الاشتباه چنین نقل کردند بکرات بسمع این داعی مخلص که در ضبط و کد خدایی محقری که ترکۀ داعی زاده علاء الدین است رحمه الله و ابقا کم جهت مصلحت ایقام او چون از خدمت مولانا التماس کردند مولانا چنین فرمود که دران باب آنکه سی نمایم که فلانی یعنی داعی بر من بنویسد که چنین تیمار کن و چنین کد خدایی کن داعی چون این بشنود واجب نمود تجدید اعتقاد خود و اعتماد خود بر لطف و کرم عام مولانا که بر خاص و عام فایض است باز نمودن هر شفقت و مهتری و لطف که مولانا فرماید دل و جان داعی بدان شادست بلك فرهنك و تدیر و لطف و حسن حصانت و صیانت همه از خرمن فضل مولانا دزدند و استفادت کنند داعی بدعای مولانا مستغرقست توقعست که هوقوف گفت و شنود این داعی ندارد تا آن ضعفا بی نظر عنایت مولانا ضایع و محروم نمانند [الحلق عیال الله فاکرمهم عند الله انهم لعیال] و بدین کستخی معذ و فرماید که اشارت مصطفوی داذاین کستخی کردن [استغنیو اعلی حوائجکم من رجاء امتی] خاصه مولانا مفخر امام و مقتدای همه رحما و علمای امتست ایزدش مستدام دارد والسلام

الله مفتوح الابواب

ابواب سعادت و کرامت و عنایت بر ضمیر روشن مولانا العالم الفاضل قاضی القضاء باسط
 العدل ناشر الفضل مفخر العلما تاج الملة و الدین افتخار الاسلام و المسلمین ناصح الملوك
 و السلاطین ادام الله فضله و متع المسلمین بطول بقاءه مفتوح باد و الهام ربانی و اقبال جاودانی عنان
 کش اندیشه و تحریر رأی عالم آرای مظلوم نواز ظالم کداز دین پرورش باذ سلام و خدمت مخلص
 مطالعه فرماید و آرز و مندی دوام مصاحبت و مجاورت آن لطیف الصحاب فخر الاصحاب غالب
 و باعث داند باری تعالی و تقدس که جامع الاجاب و رب الاربابست ملاقات راسبی سازد سریع
 [انه محیب سمیع] عین یقین می دانند دوستان که صدق رغبت مولانا دام فضله در رعایت فقرا
 و اهل الله و صفوته خاصه در باب حفظ جانب شیخ المشایخ ابایزید الوقت جنید الزمان العروة الوثقی
 و الرکن الاعلی امین القلوب مخزن اسرار العرش حسام الحق و الدین ادام الله برکته که بعضی
 از فضائلش بخدمت شرح کرده ام و قطره ازان بحر نموده و ضمیر مؤید و منور مولانا را این
 تأیید می دانم که از ورق دفتری ضبط فرماید و خود نامه ناتوخته بخواند که [المؤمن ينظر نبور الله
 وقال الرسول صلى الله عليه وسلم [من اراد ان يجلس مع الله تعالى فليجلس مع اهل التصوف
 احسنوا الى الفقراء الربانيين واتخذوا عندهم الايادي فان لهم دولا يقال له خذ بيدك من شئت
 و ادخله الجنة ان اولياء الله لا يحتاجون الى شفاعتي و انما لهم شفاعتي في الله] عرض این معنی
 اگرچه از یک جهت بی ادبیست اما ازین جهت که مولانا اصل فضائل و فوائدست [وکل يرجع
 الى اصله] هم بر موجب و عده کریم این مخلص را که کفیل آن معدن کرم شده ام روی سید کند
 و عنایت مخدومانه درین باب موهبت فرماید جاوید مصدر کرامات و مظهر عنایات باد آمین یارب
 العالمین و السلام

الله مفتوح الابواب

ملاذ الضعافی العالم مد الله علوه سلام و تحیت مطالعه فرماید و رافع این تحیت را و هوفرزند
 عزیز صالح متدین خوب اعتقاد شرح الله صدره از هوا خواهان و دعا کویان دولت خود داند
 و مخفی نباشد استحقاق او و اضطرار او بکثرت حیا و مروت نفس و تعفف و از هیچ آفریده
 تا ممکن باشد التماس نا کردن نه صریح نه کنایت و روزگار او جله مصروف بصبر و شکر و طاعت

و قناعت و دعای آن دولت امروز که کار د ضرورت باستخوان رسید طلب وظیفه مبارک که بخلاق درمانده می رسد از آن جناب رحمت باضعف تن آمده است و اینجا اولاد و اطفال منتظر هنکام مرحمت و وقت عاطفت است توفیق خیرات اذان خاطر و ازان دست منقطع مباد آمین یارب العالمین

(۳۵)

الله مفتوح الابواب

دل خیر اندیش و جان عاقبت بین فرزند مخلص مقبل مجمل الصفات مشرف النعوت روشن دل حلیم کریم المعظم لامرالله المشفق علی خلق الله مخلص الملوك و السلاطين اکتی الکفاة قانع البغاة صاحب الاخلاق الجميلة و الفضائل الجزيلة ادام الله علوه و زاده فضلاً و اقبالاً و حرصاً علی احراز الفضائل و ایده روح منه پیوسته بر معارج قبول و مدارج قرب متریق باز اولیا منصور و آن اولیا ملائکه اندکه رقیبان ما اندکه مازا از مهالك مرد و جهان نگاه می دارند [اولی اجنحة متنی و ثلاث و رباع] و همچنین تا هفتصد بر بر قدر شرف آن محفوظ و اعدا مقهور و آن اعدا شیاطین اندهم برین مثال و اولیا و اعدای ظاهر فروع آن اولیا و اعدا اندکه صفت کردیم و در مشافهه بگویم که در رقه نمی کنجد سلام و دعا ازین پذیر مطالعه فرماید و آرزوی مندی جذب کرد شمارا اما چون مقدر هست که از شما با نواع بیاسایند نصیهای ایشان نمی گذارد حتی حین یا وقت آید عن قریب ان شاء الله تعالی امام اجل فلان که رافع تحیت است این پذیر را شفیع گرفت از جهت عنایت که از خلق خوب شما شادی با و هم بر سدا این پذیر ضامن شده که از این توقست افزون کند خوی اومی دانم واقف بحسن عهد او توقست که این پذیرا صادق کرداند از روی ظاهر نیز و اگر در باطن عتابی باشد که دزدیده و پنهان از آن عتاب لطف فرماید و افرو عنایت تمام در باب او موهبت فرماید و آن را از جمله صدقات مقبول داند و بمنت عظیم و بلطفها و ثناهای سابق منضم گردد [آزادی را بلطف خود بنده کنی به زانک هزار بنده آزاد کنی] که حق تعالی می فرماید [ومن احياها فکانما احيا الناس جميعاً] الله الله این پذیر را سید رو کرداند تا [یحزیمهم با حسن الذی ماعملوا] حاصل آید ان شاء الله تعالی

(۳۶)

الله مفتوح الابواب

لطف قدیم ناصر و معین برادر امیر اجل دیندار خوب اخلاق خدای ترس عاقبت اندیش مظلوم پرور مخلص الملوك و السلاطين فخر الدولة والدين ادام الله علوه خیرات و حسنات و اندیشهای

نیکوکه بر او مید نجات آخرت می فرماید بحضرت [مالك يوم الدين] مقبول و پذیرفته و مضاعف کشته باز سلام و تحیت مطالعه فرماید و این داعی را شاگرد اکرام و ذا کر انعام بر اذرانه داند اگرچه بآب و گل زحمت نمی دهم بجان و دل کمال آن برادر عزیز می خواهم احسانهای بی حد او مرا خجل می دارد از من مکافات عذر آن نیاید از خزانه نامتناهی و از فضل الهی هر یکی راهفند بلک بی عدد [انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة] و برین اقتصار نفرمود بعد از آن می فرماید [والله يضاعف لمن يشاء] اضعاف آن باشد آرا که حق خواهد بحمد الله امیر اجل برادر اعز دران خواست و دران عنایت پناه گرفته است محفوظ و ملحوظ باد اعلام می رود که جماعت یاران ما که درین ایام صعب بعنایت شما از مطالبات و مصادرات فارغ البال بدعای شما مشغول بودند از ان همه جماعت پنج شش کس پیش نمانده است که در معرض مطالبه اند بزرگان و خاصان حق چنین گفته اند که آغاز خیر اگرچه مبارکست و بزرگ کاریست و علامت عنایت ازلی و سعادت ابدی اما تمام کردن آن خیر بهترست از آغازش [اتمام المعروف خیر من ابتدائه] و مثال آن چنان گفته اند بینایان که اگرچه ماه نو مبارکست ولیکن چون تمام شود بشب چهارده آن کامل تر بود سخن کوتاه کنم و بر دعا اقتصار کنم چشم می داریم که عنایت امیر برادر اعز ضاعف الله سعادت و توفیقه آن عنایت را با تمام رساند تا بر منتهای پیشین و احسانهای سابق منضم گردد سبب سعادت آخرت و ذخیره آن روز بزرگ باشد ان شاء الله تعالی

(۳۷)

الله مفتح الابواب

دیده نادره بین ملک الامرا ناشر العدل باسط الفضل ملجاء الضعفا و المساکین محی الهدی و الیقین صاحب اعظم پروانه معظم مغیث الحلالیق منیر الحقایق شریف الالقاب مفخر الاسباب معین الدولة و الدین ادام الله علوه و شرح صدره و ایده روح القدس بر اسرار غیب و عاقبت پایان کارها هر روز واقف تر و مطلع تر باز کوش او مقناطیس نصیحت و سخن صواب باذقبله جان مبارکش نور توحید و خلوص تفرید فردانیت باذخلق خوشش شاگرد شکرستان بی نهایت و لطف دانش ذا کر لطف دریای بی غایت که [فاذکرونی اذ کرکم و اشکروالی] دعوت اکرام اوست سلام و تحیت مطالعه فرماید آرزومندی غالب و باعث و مهیج داند ولیکن [الامور مرهونة باوقاتها] و اگر از روی مطالعه صورت کرم و لطف نباشد خبر متواتر موجب علم قطعیست آثار خیر و خلق خوش و انعام عام و اکرام تام آن عزیز متواتر می شنود و می دانستم و مزیدش

می خواستم که [لذین احسنوا الحسنى و زیادة] [ولیس الخیر کالماینه] خبر اگر چه متواتر باشد هرگز چون معاینه نباشد آثار لطف و احسانش بعد از خبر معاینه دیدم و بدعای خیر مشغول و بخواستم که عرضه کنم محبت و دعارا تا بریا آمیخته نشود اما از بهر اشارت مصطفی صلی الله علیه و سلم که در مسجد نشسته بود کسی از در مسجد بگذشت یکی از یاران گفت یا رسول الله این مرد را که بگذشت دوست می دارم مصطفی فرمود که بر خیزو او را اعلام کن ازین دوستی اگر درین اعلام کردن آفت ریا بوزی هرگز آن دقیقه بین عالم و آدم فتوی ندادی باعلام کردن [من احب منکم احداً فلیطعمه] چنانکه ملک الامرا محب حضرت حقست بلطفی و احسانی و مسکین نوازی اعلام می کند از صدق و دوستی خویش آن حضرت را که او را اعلام حاجت نیست لیکن اعلام را دوست می دارد اگر چه آن خلق و آن لطف و رحمت و مسکین نوازی و عفو ملک الامرای را که حجاب شود از اعتماد و توکل و از مکر حق غافل کند که یک توکل و جانب حق را کزیدن آن کند که صد هزار احتیاط نکند فرعون صد هزار در طفل بی گناه را از بنی اسرائیل از بهر احتیاط و خرم سر می برد و آنک اصل بود و خصم سرای خود در کنار خود بهزار نازی پرورد مکر خود چنین چشم بندست و اگر اعتماد بر حق کردی حق تعالی آن همه او تاد ملک او را مؤسس و مثبت و دوستکام و نیکنام داشتی چون ملک داود و سلیمان توقعت که بنده مقصر فلان را خلاصه الله از بهر دل این داعی بغو و رحمت مخصوص کرداند و بر حق توکل فرماید در دفع شرها و آفات تا این داعی رهین منت باشد یک نشان سعادت آنست که چون ظفر و نصرت رونماید آن را حواله بمحض عنایت حق کنند و ازان بپند نه از تدبیرهای لطیف خویش و چالاکی خویش حق تعالی این توفیق را افزون دارد تا جهد در تحصیل رضای حق کند نه در جمع رأی خود [عطار بگفت آئین دانست باقی همه برشود دارد] و الحمد لله رب العالمین

(۳۸)

الله مفتوح الابواب

بشارت رفت و اقبال و سعادت ملک عادل ناشر الخیرات یکانه عالم نادره زمان پادشاه کهان کنج نهان کزیده رحمان سلطان سلطان نژادامن و رحمت بلاد و عباد التوکل علی الله الخصوص بفضل الله قبله الاقبال کعبه الآمال خلاصه الوجود فخر آل داود عظم الله دولتهم بدین والد رسید و هم پیش از رسیدن مشرفه کریم و نامه عزیز از راه [نبأی الطیم الخیر]

از حال آن یگانه عالم دل این والد را خبر می دهند از سوی عالم غیب و از روی ظاهر مشرقه عزیز شریف و نامه شادی افزای رسید حرز شادمانی کشت و تعویذ خوش دلی و هیکل و آرام دل ساخته شد هزاران سلام و تحیت و ثنا از صدق و صفا رسانیده می آید آرزومندی بلاقای مبارک و دیدن آن نور عنایت پیش از اجل ان شاء الله العزیز که [ان الله یجمع من یشاء و یرفع البعد عن یشاء] آسان کننده هر دشواری و سهل کننده هر مشکل بفضل و کرم بی نهایت فراق را بوصول مبدل گرداند و راه دور را نزدیک گرداند چنانکه اول ملاقات ما را بدان یگانه جهان عظم الله اقباله سبهای عجب ساخت که در وهم مانبود چنانکه یوسف صدیق چون بعد از فراق دراز وجدایی و نومید شدن از دیدار پدر و برادران باز ایشان مرا بیافت و رو بآسمان کرد و گفت یارب چه سبها ساختی تا پدر و برادران مرا بمن رسانیدی و بعد از چنان فراق وصال دادی [ان ربی لطیف لایشاء] ایشان بولایت کنعان بودند و من در مصر و ایشان را از حال من خبری در عالم قحط انداختی تا برادران و پدر محتاج نان شدند که نان را هم سنک زر می خزیدند و نمی یافتند و مرا که یوسف پادشاه مصر گردانیدی و آوازه من در عالم مشهور کردی که پادشاه مصر کندم می دهد و ارزان می دهد و بسیار می دهد و از درویش سیم قلب بجای سره قبول می کند و کندم می دهد و برادرانش بر این آوازه از اقصای کنعان بمصر آمدند و ایشان را و هم نی که سوی برادر خویش می رویم و این پادشاه مصر برادرماست و اگر دانستندی کی آمدندی و بکدام روی آمدندی چه سبهای لطیف غریب ساخت سازنده کارها یوسف صدیق را پدر و برادران جمع کرد در شبان روزی صدهزار چنین کارها می سازد و قومی را جدا کند و فراق می دهد و موج تقدیر هر یکی را بشهری می افکند و باز سبها می سازد و بموج دریای تقدیر این سبهای پراکنده کشته را باز جمع می کند امید داریم از رحمت این کار ساز که بعد ازین فراق در از اسباب لطیف مبارک درهم پیونداند چنانکه وصال اولین میسر گردد که در وهم نبود [انه علی ذلک قدیر و بلا جابة جدیر] حق تعالی علیمست [و کفی به علما] که همان محبت و دعای خیر و هوا خواهی و غمخواری که در آن ایام وصال که می دیدیم صورت هم ذکر را قائم بوده است و خیال شما و احوال شما پیش چشم بوده است در این ایام فراق و چنان نبوده که هر چه از چشم دور از دل دور و جاشا از لطف پادشاهی و فرزندی و ادب پیغامبران آن یگانه که از پیش چشم و دل این پدر غائب شود محبت که خاص از برای حق باشد و پذیری و فرزندی که خالصاً لله باشد هرگز منغیر نشود چنانکه حق تعالی می فرماید که روز قیامت در آن سیاست و زلازل هیبت و نفسی نفسی همه خویشاوندیها بریده شود و از هم دیگر خویشاوندان گریزند و روی

کردانند که بروجه وقت خویشست الا آن خویشی و پذیری و فرزندی که از بهر الله بوده باشد زلزله قیامت آن خویشی را هرگز برز همدیگر را جویند و پرسند و بقدر و مقام و قربت خود دست گیرند که [الا خلاء يومئذ بعضهم لبعض عدوا الا المتقون] این درجه خود متقیان مقلد راست که بدل ایمان و صدق دارند ولیکن چشمشان دوخته است چنانکه فرزند طفل نابینا مادر را می داند و شیر او می خورد و لیکن اگر او را پرسند که مادر تو چه شکل دارد اسمرست اشقرست کشاده ابرو است دراز بالاست کوتاه است شمیر بینی است پخس است کردن دراز است هیچ از این نشانهها نتواند گفتن الا بتقلید و شنیدن اما متقیانی که ایشان را چشم کشاده اند و فرمان داده اند که هر کرا خواهند چشمش را بکشایند و کوششان بکشند و مرده را زنده کند ایشان را خود چه گویم قیامت برای ایشانست تا آنچه باخلق گفته اند و تهدید کرده اند سخن ایشان راست شود [فلا يحسبن الله يخلف وعده رسله] پس قیامت بر دیگران روز و عیدست و بر بندگان خاص قیامت روز عیدست و روز مزید تعیین نمی کنم که این بنده خاص درین دور ما کیست الا از حق تعالی می خواهم تا چشم و دل آن یگانه جهان را بنور خود منور گرداند و برمزید دارد تا او را گفت کسی و تعریف کسی حاجت نباید بیت:

دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه تطلبانی برون شو تا جهان بینی

ازین جهان و ازان جهان و از ورای هر دو جهان متمتع و برخوردار باد

آمین یا رب العالمین

(۳۹)

الله مفتوح الابواب

کرامات و طبیات و سعادات آسمانی که مطلوبست و مقصود عالمیانست و نصیب انبیا و اولیا و خاصانست و آنست که می ایزد بطلب کردن نثار جان پاك پادشاه علم شعار عدل دثار عالی همت ملك صفت عاقبت بین خدای پرست خیرکستر فخر الملوك افتخار آل داود ادام الله علوه هم قرین ذات شریفش باد و ایزد جل جلاله اوتاد دولت و اقبال مکتسب و موروث را بتثبیت ابد مثبت و مشید دارا ذ خیرات و حسنات و درویش نوازی و مظلوم پروری پادشاهانه آن پادشاه را سبب مزید عنایت و تضاعف کرامت گرداناد هزاران سلام و تحیت و دعا و خدمت از این داعی

مخلص مطالعه فرماید و شکر احسانها و نوازشها و دلداریهای پادشاهانه که در گفتن و نبشتن نکنجد تأمل نماید باری تعالی اسباب ملاقات را فراهم آورد تا در حضور شکرانها گفته آید امیدست که آن را غنی مطلق و خالق بحق از خزانه بی نهایت بی کرانه بی حد خویش صد هزار اضافاً مضاعف مجازات کند عرضه داشته می آید که برادر عزیز عالم فاضل معتقد شمس الدین و فرزندش قره العیون نورالدین تا از خدمت آن بزرگ مقارنت کرده اند يك روز بلك يكساعت نیاسوده اند کسی را که در خدمت وسایه آن پادشاه مکرم عادت کرده باشد و لطفهای او دیده باشد بیش پادشاهان دیگر قرار نتواند کردن و می خواستند تا بخدمت رجوع کنند از خجالت نمی توانستند چون کارد باسنخوان رسید و فراق شما بترین زخماست بنهایت رسید این داعی را شفیع گرفتند بخدمت چون عنایت آن پادشاه را می دانند و اعتقاد بلك در حق این داعی اعتماد نمودند که شفاعت این داعی قبول شود و هر جرمی و تقصیری که بوده است آن پادشاه باز آن نکند و سایه عنایت اولین بر سر ایشان بکستارند تا برین داعی از زمین تا آسمان منت باشد و بر احسانهای پیشین منضم شود که ایشان برین داعی حقوق خدمت و یاری قدیم دارند امید دارم از لطف آن پادشاه که داعی را عزیز فرماید بقبول این شفاعت کثیرگان و بندگان خرد و بزرگ مشتاق دیدار هایون می باشند و روز شب بدعا مشغولند تا باشد که سبب سازنده مشرق و مغرب ملاقات را سببی سازد که سیها ساخت تا ما را از قطره آب منی که نه X →

کوش داشت نه هوش نه عقل نه چشم نه صفت پادشاهی نه صفت بندگی نه غم می دانست نه شادی نه خواری نه عزیزی آن قطره آب بی خبر را در ارحام پناه داد و بریت لطیف آن آب را خون کرد و آن خون را بسته و فسرده کرد و آن خون بسته را گوشت تازه کرد در آن خانه خلوت که نه دست بود نه آلت بران گوشت پاره در بجه دهان و چشم و کوش بشکافت و زبان داد و از پس دهان خرینه سینه که درودلی نهاد که هم قطره ایست و هم عالمی هم کوه ریست و هم دریایی هم بنده است و هم پادشاهی کدام عقل دریابد که ما را ازان ولایت حقیری و بی خبری بدين ولایت آورد و فرمود که دیدی و شنیدی که ترا از کجا بکجا آوردم اکنون و هم می گویم که ترا اینجا رها نخواهم کردن ازین آسمان و زمین ترا بیرون برم زمینی که از نقره خام لطیفتر باشد و آسمان که در و هم وصف نکنجد از جان فرازی و لطیفی که از کردش ان آسمان جوان پیر نشود و نوها کهنه نشوند و هیچ چیز نیوسد و کهنه نشود و هیچ چیز نبرد و هیچ بیداری نخسبد زیرا خفتن برای آسایش و دفع رنج بود و آنجا رنج نیست و ملولی نبود و اگر ترا باور نمی آید اندیشه کن که اگر آن يك قطره منی را بکفتی که خدای را عالمیست بیرون

این تاریکی درو آسمانی و آفتابی و ماهتابی و لایتهای و شهرستانها و باغها و درو بندگان بعضی پادشاهان و بعضی توانکران و بعضی تن درستان و بعضی مبتلایان و کوران اکنون خایف باش ای قطره منی تا ازین خانه تاریک چون برون آیی از کدامان خواهی بودن هیچ توهم و عقل آن قطره را این قصه باور نیامدی که جز آن تاریکی و غذای خون عالمی هست یا غذایی هست و بدانک آن قطره غافل و منکر بود هیچ برهید کشاکش آورزند و هذا کفایه سید المشایخ قطب الزمان امین القلوب جنید الوقت حسام الحق والدين ادام الله برکاته سلام و دعا می رساند و سلام و دعای مبارک او از فرزندان و معتقدان و متقطع نیست کار دوستی و پیوند بندگان خدا منقطع و ابر نباشد باقی باشد همچون جان باقی ابدی ایشان که بهیچ علتی و مراعاتی از خلقان باغفلت ایشان دیگر نشود زیرا ایشان بدست و فرمان خود نیستند و دوستی و مهر ایشان بشارت حق باشد نه بهوای ایشان آن دوستی که بهوا و هوس باشد سرد شود و کرم شود همچون هوای این جهان که گاهی تابستان بود و گاهی زمستان اما آن دوستی که از هوا بیرون باشد بهویت حق باشد سرد و کرم نشود که

[لا یرون فیها شمساً ولا زمهریراً لا شرقیة ولا غربیة]

اگر غافلان و فانیان بنده خدا این گوید [اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون] جاوید بر ملک ایمان و ملک ارکان مستدام باد آمین یا رب العالمین

(۴۰)

❦ الله مفتوح الابواب ❦

ادام الله ایام مولانا ولی الایادی المولی العلامه المحقق الربانی رافع منار الهدی مطهر الذات مجمل الصفات عین الفضل و انسانه و ترجمان الحق و لسانه السرا لکبر و النور الابر و الحق الاشهر صاحب السعادتین فی الحیوتین برهان السفارة فی الحضرتین کمال الحق و الدین لازال السعدله زیلاً و المکارم بحضرتہ عاکفة و العالم علیه واقفة و خلد الله فی جواب الفتاوی اقلامه و نشر فی مواکب الوجدانیه اعلامه وینتهی الی جنبه العالی انه لا ینحی علی العالمین ادراک خدمته الشریفه و التشریف زیارة الکریمه مفخر الاحرار و مقبس الانوار الذی هو لعطاش الفضائل کالماء الفرات لاسیما لهذا الداعی الذی هو احرص الناس علی ادراک تلك الزیارة الباهرة فالتنائی علی ذلك الجنب لا ینکسل بل لحنجل و لایقع التقصیر عن قلة رغبة بل لاجلال و رهبة کما ورد عن والد البشر آدم علیه السلام بعد ارتکاب المنهی کان یفر من مواقف المناجات [فخطبه الجلیل منادياً افراراً منی یا آدم قال لا یارب بل حیاء منك]

وقولهم : ثم اختصرتم من الاحسان زرتكم والعذب يهجر بي الافراط في الحضر

ثم لم يغن عني صبري عن خدمته ابعاداً لتساقلي اذ التمس مني الوالدان الاعزان وهما الامام عماد الدين والامام مجد الدين دام توفيقهما وحرصهما على ملازمة حضرة المولى مدالله علوه وكانه نقل الى ذلك الجنب المخصوص بالغفو والرافة زائداً عما صدر منهما فالرجو من جليل كرمه ان لا يحبل ذنوبهما من الذنوب التي لا يغفرو تعفو عن خطيئتهما وان جلت ويثبت على الاستقامة اقدامهما وان زات ولا تشمت بهما العدى لاشمت الله اعداء دولته وحرصه في اقامته وسفرته وارادت ان اجي لاجل هذه الشفاعة واشفي علي وشوق متعللاً بهذا التماس لكن قد علمت وجربت كثيراً اني كليل اللسان في حضرة السادات والموالي قليل البيان عند ملاقات البيان وان حرصت على ذكر المودة المحيية وشرح المحبة الالهية باللسان اذ قال قائل للنبي صلى الله عليه سلم [اني احب فلاناً قال قم واخبره] وقوله [تكلموا حتى تعرفوا] ولكن لا يطغى لساني ولا ينقادني بياني وارجع عن حضور المولى لانما نفسي مغاضباً لمنطقى وها يشهدان الله على ما في سرهما خير وهو مودة اهل الفضل لاسيما مولانا لا نقصان في الولا والمودة ولكن اللسان عن بيانه مقفول عند ملاقات سيد الفضلا والفحول [وكل ميسر لما خلق له] لازالت فراسة مولانا مستغنية عن لحن اللسان وظاهر البيان مبصراً بنور الحق بسماء الوجوه ولحات الاجفان ولازال دون احصه النجوم وقل اوصافه العلوم آمين يارب العالمين

(٤١)

الله مفتاح الابواب

ديباجة محياي هايون لقا خورشيد آسا مفخر الامرا والخواص عمدة الدولة القاهرة عماد السلطنة الباهره منبع المكارم والمعالى سيد الكابر والاعالى ذوفنون الفضائل شريف الشماثل مربى الافاضل افتخار الامائل ادام الله علوه قبله اقبال مؤيد وكعبه اسمان ملك مجدد ومشرب ارواح مقدسه واميدگاه خواطر مصوره باد سالهاى افزون زاعداد آثار اخلاق لطيفش واوصاف شيرينش چون اخبار حسن يوسف وملك سليمان عليهما السلام وجود خاتم منتشرست وجشم ودل دوستان بکھتر نوازی و احسان کستری و نيك انديشى آن ذات شريف هر روز روشن ترست بر مزید باد سلامی که موصوفست در کتاب کریم و خطاب قدیم که

[سلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حياً]

تبليغ کرده می شود و آرزومندی غالبست بلفای آن ذات شريف که در پرده مصالح وتدبر مهمات مستورست که اگر این حجب اشغال نبودی در آينه صفاء چهره خود بدیدی جنان حیران خود

کشتی که بهیچ مصلحت و تدبیر نرسیدی ولیکن حکمت قدیم آن آینه را از پیش او برداشت تا هرکسی از ونصبی باید بحمد الله تعالی که نصیبه جویان ازان جناب عالی شاگرد و ذاکرند و تأثیر شکر شاگردان دیگر ازان خدمت باعث شد بر التماس عنایت و رحمت درباره رافع این تحیت فرزند بهاء الدین یسرالله له الیسری که پیوسته شاگرد ایاذی و ذاکر ثنائی آن جناب عالیست از دل و جان در مجامع و مجالس داعی مزید آن دولتست و این ساعت کثرت عیال و متعلقات و قلت منال مانع می شود از مشغول شدن بدعای دولت و تحصیل سعادت که [کادالفقران یکون کفراً] اگر از میامن عنایات آن کریم لازال مکرماً مددی یابد و مدرسه که محلولست یا غیر آن آنج لایق حال بیند بر قاعده کهنتر نوازی و دلداداری و عالم پروری هیچ شک نیست که آن شکر باسماع دوستان برسد و در دعاها مدد کرده شود و ثواب عظیم خواهد بود و سبب دوام دولت و سعادت و قهر اعدا و امن عباد و بلاد و دلهای جمعی از خلق اهل خیر بدین شاد خواهد شد چنانکه بر رأی شما پوشیده نیست جاوید ناصر و منصور و ذاکر و مذکور باز آمین یارب العالمین

[الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن ینتنا]

(۴۲)

بسم الله مفتاح الابواب

صرف الله المکاره عن مولانا الامیر الربانی الجلیل الاصل ملک الامرا و الایمان پروانه بک ادام الله علوه و شرح صدره و احسن عاقبه سلام و دعا از این مخلص قبول فرماید معلوم باشد که چنانکه توانگران را کمی مال عیب است و ازان ننگ دارند درویشان را ذخیره داشتن و خیره سیم پنهان کردن صد چندان عیبست و ازان شرم دارند

[درویشان را عار بود محتشمی بر خاطر شان بار بود محتشمی]

چون سیل درآید رزقشان و نیاید بسبب این خلق راوام و قرض بهشت هزار و افزون رسیده است و امروزه مطالبه استر می کنند جهت ترکان لله و فی الله عنایت ملک الامرا در حق این داعیان از صفت بیرون بوده است و فراموش نکرده ایم [وما کان ربک نسیاً] مکافات اگر تأخیر شد بر حضرت فراموش نشده است [تعالی الله عما یقول الظالمون] هنگام رقنست و وقت رحمتست که داعیان را از قیل دیگران نشمرده که ایشان را آلت صید نیست و ما صید شده ایم صید شده صید نتواند کردن

شعر :

[اکرام اهل الهدی من الکرم و امة المشق اضف الامم]

در از گفتن حاجت نیست که در ضمیر پادشاهانه پروانه اعظم حسن الله عاقبت واکرمه شفیی داریم که در از کشد در نکو کوئی این داعیان بامیر جاوید محسن باد و این بخشش ملك الامرا باشد و هدیه بوقت حاجت مقبول باشد، ابواب اجابت و عنایت آسمانی قرین ذات مطهر منور ملك الوزرا آصف العدل دستور معظم منشی الخیرات ادام الله علوه واهلك عدوه كشاده و پیوسته روزگار هایونش را از غرور دارالغرور معصوم دارد [انه مجیب الدعوات و منزل البركات وقاضی الحاجات سلام تحت ازین داعی مخلص مطالبه فرماید و تقصیر آمدن بآب و كل بخدمت بر بیکانگی و فراموشی حل نفرماید که میان دلها تا دلها راهیست در دیده [من القلوب الى القلوب روزنه بیت :

کرشش جهت بسته شود باك مدار کز قمر نهادت سوی جانان راهیست آفتاب را بلعلی که اندرون کانست راهیست مخفی مخصوص که اورا بتابش اعلی می گرداند آن سنگها و آن لعل ازان خبر ندارند همچنان آفتاب عنایت حق بکوهر دل مؤمن که در کان قالب اوست راه پنهان دارد که سنك قالب و لعل دل ازان راه خبر ندارند همین راه آوردی بیتند که می رسد بیت :

خون می رود و جراحتش پیدانست بوی جگر بریان می رسد و مطبخ فی این سخن همچون فضائل ملك الوزرا پایان و نهایت ندارد [ولكن ملایدرك كله لا یترك كله بیت :

جاوید شبی باید و خوش مهتابی تا باتو غم تو گویم از هر بابی

قال الله تعالى

[انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکوراً]

یعنی آن محسنان که محتاجان را جهت رضای ما دست گیرند اگر ازان محتاجان شکران نیاید و جفا و بی شکری یابند گویند که ما بجفای شما و بی شکری شما این در احسان بر شما ننیدیم که ما آن احسان خالص جهت رضای خدا کردیم نه بر طمع شکر شما و حق شناسی شما و سبب نزول این آیت بر قول بعضی است که در عهد رسول علیه السلام محسنی درویش را در سال قحط هر روز نانی وظیفه کرده بود روزی حاسدی گفت ای برادر تو از کلوی اطفال خود در چنین قحطی می بری بلوی می دهی او چنین ترانا سزا می گوید و می گوید صدقه او بروی او می ماند مرا نان سوخته داد که اگر پیش سکان اندازم بوی نکند و نخورند و دیگر جفاها گفت که نوشتن آن بخدمت بی ادبیست آن مسلمان بعد ازان که این زشتیا بشنید ازان دلش درد کرد اما

وظیفه را دودو کرده بود هر روزی و بر خود نذر کرد و لازم کرد و گفت خداوند بنده ترا امتحان می‌کند که می‌گفته ام که خاص برای اومی دهم امروز و آن محسن ملك الوزراست و آن خواهند و صاحب وظیفه فرزند ما نظام الدین غریق آن نم و عشق آن کرم ملك الوزراست اگر بد خدمتی کرده باشد حسب الله تعالی و جهت رضای وجه الله که همه همت شما و امید شما آنست عنایت را از و کوتاه نکنند روی را مضروب علیه نکر دانند و تمام انکاه شاد شوم که او را اطلاق فرمایند الله تعالی تایرون رود دست و پای بزند و اگر امروز آن حضرت را ازین احسان زیانی باشد حقاً و نم حقاً صد خلف و عوض از درگاه حق برسد که بسی خاطرهای عزیزان بحضرت حق روز و شب بسته کاراوست هنگام رقتست و وقت مرحمت و شفقت [و ما علینا الا البلاغ المین]

بشنو سخن و بند سنایی و نکه دار کارزد سخن بنده سنایی بشنیدن

جاوید محسن و وهاب و موثر و مفضل باز آمین یارب العالمین

(۲۳)

الله مفتاح الابواب

سایه عدل و رأفت ملك الوزرا ناشر الحیرات مضیت الحلائق اب الملوك و السلاطین برکافه اسلامیان سباهای نا محصور باقی باذ سلام و دعا از سر صدق و وفا و وقور هوا رسانیده می‌آید و شکر ایادی و احسان و عنایتها که فرموده است در حق این داعی و برادران و متعلقان این داعی در شرح و بیان و تفسیر بنان در نیاید چون خالصاً لله تعالی است شکر الله سعه و اعلى ذکره صد هزاران رحمت بران جان پاك مقدس روشن باد که هر دم در راه آخرت و روز عاقبت تخم سعادت می‌کارد و منت و سپاس می‌دارد و آن توفیق را خلعت آسمانی و کنج جاودانی می‌شمرد که [افن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه] و یقین داند که ازان دولت و سعادت و منصب این جهانی هیچ بکف نخواهد ماندن الا آن ذخیره عدل با احسان اما عدل و دفع شر ظالمی از مظلومی اما احسان دست گرفتن مستحق محرومی خود این صنعت قدیم و پیشه عالم عادل حکیم کریم ملك الوزرا مد الله علوه و صانه عن نوائب الدهر و صدمات الشر و القهرست درین وقت فرزند و داعی زاده متوجه رحمت و عنایت مؤلف قدیم ملك الوزراست و جز آن عنایت و آن لطف امروز بنام طالبان نیست تاداران سایه رحمت از تاب و سوزش مزاحمت مزاحمان خلاص یا بد که [قل متاع الدنيا قليل] از سبب تنگی این لقمه فانی هر ساعت دست در کاسه همدیگر می‌کنند و قصد کیسه همدیگر می‌دارند لقمه عالم غدار نابوده است تنک

بوده است خاصه کنون ازين می فرماید [قل لعبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة] آن ارض توکل و قناعت و استصت آن را که ان در کشاده اند بنظر مرحمت در همه وجود می نکرد که هر یکی چون مور چون بحیله و زند و دانه را بخانه می کشند و می افتند و می خیزند از آنک دیده خرد دارند خرمن باقی [فهو حسبہ] را نمی توانند دیدن و آن یکنانه متوکل بر سر خرمن باقی ربانی بر آمده است خوش نشسته و باطراف خرمن تفرج می کنند که این موران با هم چه می کنند و بران دانه مقسوم چگونه می لرزند و ازين خرمنهای رحمت چه بی خبرند [ذلك فضل الله يؤتیہ من یشاء] لا اخلانا الله و ایاکم من برکاتهم توقع می دارم که وظیفه کمتر نوازی و عنایت قدیم و رحمت بروی کستر اند که آن دولت مستدام باد آمین یارب العالمین

(۴۴)

الله مفتاح الابواب

اتم الله تعالی رحمت و نوره علی الصدر الامیرا العمید ناشر الحیر و الاحسان بدیع الفضل فی الزمان [حتی یسی نوره بین یدیه و یمینه انه لما یرجی و یدعی قریب مجیب] سلام و خدمت ازين داعی دیرینه قبول فرماید و اگر دیگران بن ملایم خدمت و دعا اندمن بجان ملایم و اگر بجان ملایم اند بجان جان ملایم و می خواهم که استمداد در دعای دولت او از خاطر اشرف ملک الابدال روح العارفين امین القلوب خداوند صلاح الحق و الدین که درین وقت قبله ارواح مقدس است که [اسجدوا لادم] تا آثاران دعا عن قریب پردها بدراند و بر مساعی لطیف کریم مخدومی ظاهر شود فی اتم الظهور [تنزل علیهم الملائکة ان لا یخافوا ولا یحزنوا و ابشروا] میسر شود و محصل و علامت حصول این معنی آن باشد که عنایت مخدومانه بلك پدران در حق فرزند عزیز لیب ادیب معتقد کافی صافی نظام الدین زید فضله مبذول فرماید که این ساعت بخدمت خداوند صلاح الدین هم دامادست و هم فرزند و میان کفایت وی درکاری که بوی تفویض کنند در حفظ و امانت و فرهنگ میان او و دیگران فرق بسیارست و شرح آن از آن جهت نمی کنم که چون او بزرگی او را بفرزندی قبول کرد و بر رأی صدور حسن صفات وی مخفی نماند از بهر شاذی دل این داعی و یاران مخلص تا عن اقرب الاوقات ثمره آنج غرس فرماید که [هزی الیک بمجدع النخلة تساقط علیک رطباً جلیاً] نقد وقت شود الله که داعی بخودی خود خواست آمدن از بهران تا درین کار خیر تأخیر نزود

[می آیم پیش تو ولی پنهانی این جنس بود زیارت روحانی]

ذخیره روزی که [عیسی بن ایدیم] و یامانهم یقولون ربنا اتم لنا نورنا [یعنی بسیار و خلف رانیز در نور غرق کن اگرچه هیچ بسیار و خلف آنجا نکنجد ایده الله روح منه و بحول و قوه عرشیه قدیمیه ربانیه لایعین رأی و لا اذن سمعت و موهبه و نحة من عند الله الکریم و السلام

(۴۵)

الله مفتاح الابواب

سعادت و دوات رفیع ولیة الانعام و الاکرام زاهدۀ عابده فخر الحواتین و عصمتین خوب اخلاق عالی همت عاقبت اندیش خیر کستر نیکنام پادشاه نژاد خداوند زاده ادام الله عصمتها و ضاعف دولتها تا ابد روز افزون باد دوستان چشم روشن و دشمنان منکوب و حاجات دین و دنیا محصول و بمرا دهایی هر دو جهان و سعادت هر دو منزل موصول بحق محمد و آله سلام و نجات ازین داعی قبول فرماید و آرزو مندی بپذیرد همایون مبارکش هیچ حدی ندارد حق تعالی کواهی دهد که یکنفس خاطر ازاند یسئله احوال آن یکانه خالی نبوده است و هیچ لطف و مهر و محبت و احسان و اکرام شاهانه فراموش نشده است لیکن بمحضرت حق لایه و دعای کردیم چون امکان آمدن و امکان نامه نوشتن نبوده است چنانکه دل روشن و جان پاک آن یکانه خود می داند که چنین است و تکلفی نیست درین و مهر که از جهت حق باشد بمردکی و زندگی نقصان نپذیرد و کم نشو و پیوسته از صادر و وارد پیرسان و جویان احوال می بودیم [الحمد لله تعالی] که عاقبت بشارت خیر و سلامتی و سعادت آن یکانه شنیدیم اگر واقعهای صعب رسید الا سبب درجات و ذریعت دولت و نجات باشد چون ذات آن یکانه دائم اعتماد و توکل بر فضل و عنایت حق تعالی داشته است پیوسته عاقبت فضل قدیمش دردها را عین درمان کند و خللها را آبادان کند چنانکه سنت الهی بوده است از قدیم که انبیا و اولیا و هوا خواهان ایشان را که روی بحق داشتند و اعتماد بر فضل حق کردند از بهر بلاهای امتحان حق بلاهای سخت بسیاری رسید چنانکه نومید شدند و آنکه دشمنان ایشان را سرزنشهای کردند که شلایف از فضل حق می زنید و فجاج ازان حضرت می کشانید اینک حال شما اینست و دستگیری نفرمود ایشان گفتند ما اگرچه بن و نفس مسکینیم و ضعیفیم و آه نومیدی برمی آریم الا در اندرون جان ما را عهدهی محکمست و پیمان ایمان استوار وعده حق را راست می دانیم که عاقبت این زهر مارا شکر گرداند و ظلمت ما را نور کند و دولت نکون گشته را بر افرازد عاقبت چنان شد [والعاقبة للمتین] نصرت و زینهار حق در رسید و بموضع هر تلخی صد هزار حلاوت دیدند و عوض

هر فراق هزار مواصلت و سعادت یافتند [و كذلك حقاً علينا نجي المؤمنين] ازین طرف چه گویم
خرد و بزرگ لیلاً و نهاراً بدعای آن دولت دست برداشته اند بحضرتی که دستگیر عاجزان و محتاجانست
و مشتاق آن یگانه اندازان طرف ملازمان خدمت خرد و بزرگ سلام بخوانند و السلام

(٤٦)

الله مفتاح الابواب

اطال الله بقاء الصدر الذى يستحق الصدرية بسعة الصدر خيرا لقضاة على القدر و ادام سعاده
و لازال مراقبا في معارج العليين بحق محمد و آله اجمعين سلام و تحيت مطالعه فرمايد و آرزو مندى
مجانست داند و اكن [تجوى الرياح بما لا تشهى السفن] كما قال على بن ابى طالب كرم الله
وجهه عرف ربى بفسخ الغزائم و نقص الهمم [اما دل و خاطر احوال محمودة ستوده آن عزيزست
هر روز محمود ترباذ فرزند مخلص مجددين از محبان و هوا خواهان آن خدمتست و از
دعا كويان آن دولت با اعتماد لطف جبلى و كرم عنصرى ذات شريف شما كلمه از روى شفاعت مى
گويد اكر نداند آداب گفتن ادب محبت شهادت سينه او مقررست اميد ست كه تصديق فرمايد
جاويد محسن باد و السلام،

(٤٧)

الله مفتاح الابواب

سعادت و اقبال ملك الوزراء آصف زمان نظام الملك عدل منشى الخيرات مربى العلماء مونس
الفقرا ناصر الهدى واليقين ادام الله علوه بر تقادم ادوار و تجدد اطوار باقى باد اوليا و هواخواهان
آن دولت منصور و مسرور و اعدا و بدخواهان مقهور و محصور بمحمد و آله اهل الهدى و النور
سلام و تحيت كه فرض عين است رسانيده مى آيد و آرزو مندى و اشتياق بملاقات شريف دنوازش
غالب و باعنت ملاقات طلعت هياون لا زال منوراً مسروراً و منصوراً سفاً و حضراً ليلاً و نهاراً
فى امان الله و حفظه در مباركتين ساعتى و مسعود ترين حالتى ميسر و مهيا باذ از صادر و وارد
اخبار شاذكننده آن حضرت مى رسد و چون كمال حال و توفيق ذوالجلال در اهتمام خيرات آن
علامت سعادت عاقبت و آمرزش آخرتست مى شنود ازان حضرت خير كستر شكر بارى تعالى
مى كذارد [والشكر وسيلة الى المزيد] قال الله تعالى [لئن شكرتم لازيدنكم] نتيهاى خير
و اخلاصهاى آن عزيز در [تعظيم امر الله والشفقة على خلق الله] مقبول و پذيرفته و مقابل باضعاف
مضاعفه [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بل كجة انبت سبع سنابل فى كل سنبله مائة حبة]

بل که [والله يضاعف لمن يشاء] ملك الروزنا عادل کرده کشا در وعده لمن يشاء مكتوب و محسوب
 باد برادر عزیز اكنى الكفاة متقدمین دار سيف الدين كتب الله سلامته تعجيل نموده بخدمت
 تا خدمتی که کرده است بدان حضرت وود مرضی کند توقست از صدقات و مکارم حسنات آن
 عزیز که برادر عزیز سيف الدين را تعجيل بی توقف بما بخشد و بدین سوکسیل کند تا آن خبر
 مصاهره و پیوندی که [التکاح سنتی] تمام شود در حدیثست ده نزد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 اسبی آوردند از طرف بحر با سم هدیه سخت با قیمت و قامت که حراج ولایتی ارزیدی قبول کرد
 فرمود که [لواهدی الی بکراع لقبته] می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم که با این فراغت که
 مراست که پیدا بود که خزاین و کنجهای زمین در خزاین و کنجهای آسمانها چه باشد که این
 زمین ازان آسمانها ناباره می چید آن خزاین آسمانها و کنجها را بر من عرضه کردند بکوشه
 چشم منکرستم [مازاغ البصر و ما طلی] عجب کسی که لقای حق بیند چه چیز پیش او چیزی
 باشد این از روی فراغت بود که کردم اما از روی مروت و شفقت و نیک آمد خلق هر که
 پیش من پای خر کوشی بیارد هدیه آن را بغیزی قبول کنم و آن آرند را نومید نکنم
 صدق رسول الله ان اسب هدیه را قبول کرد روی بیاران آورد و گفت ای صحابه این اسب
 بکدام چیز لایق است آن یکی گفت بغزای کافر گفت فی خود آن غزا نیکست الا ازان
 به پرسم یکی گفت بفروشد و بمستحقان دهند گفت آن هم نیکست ازان لایق تر می پرسم
 همچنین هر کسی چیزی می گفت تا عاجز شدند گفتند یا رسول الله شما بفرمایید فرمود که دو کس را
 گفت و کوی نکاح باشد و نمی سازند و یا بمناقشه کاین یا جهاز یا غیر آن مانده باشد ما اینجا
 بشنوم که در فلان شهر چنین نکاهی درگفت آمده است و بمانی در توقف افتاده مردی
 شیرین سخن را عاقلی را برین اسب نشانیم هرج تیز تر بدواند و آن نکاح را تمام کند و مانع را
 برگیرد و سخن انبیا تهی نباشد خاصه ازان مصطفی صلی الله علیه و سلم و اگر صد سال ما
 و امثال ما بیندیشیم بعقل ریزه خویش آن نینیم که ایشان با آن يك نظر که [ينظر بنور الله]
 بیند اگر صد هزار چراغ و شمع کرد شوند و فروغ دهند در شبی آن نکهند که يك آفتاب کند
 در جهان با آنك آفتاب نور الله نیست مخلوقست و اگر آفتاب نور الله بودی چون گفتی که
 [المؤمن ينظر بنور الله] که در آفتاب کافر و مؤمن مشترك اند بل حیوانات در نور آفتاب با ما
 مشارکند پس بدین چه ستایش باشد مؤمن را [ينظر بنور الله] و العاقل یکفیه الاشارة جاوید
 مضیث خلائق و مدرك حقانین باذ آمین یا رب العالمین،

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

سعادت ابدی و اقبال سرمدی و رضای ایزدی قرین روزگار هایون خواجه اجل زاهد
عابد حسیب نسیب نیکمهد مجاهد عالی همت حاجی امیر ادام الله برکته وایده و نصره باذ وایزد
تعالی سینۀ مبارک خیراندیش اورا مورد والهامات و مصدر کرامت کرداناد دوستانش چشم روشن
و شاد کام و دشمنانش مقهور انتقام بحق محمد علیه السلام سلام و دعا که از مواجیست و لوازمست
و برین داعی دیرین او جب مطالبه فرماید و آرزومندی و اشتیاق بیدار هایونش و منظر محبوبش
که دیباجۀ بشارت عنایت آسمانیست غالب و باعث شناسد باری تعالی ملاقات را سببی سازد
خفیف و زود یاب انه مسبب الاسباب

بیت :

دیر آمدی و زود برفی زبزم دیر آمدن و زود شدن کار کلاست
اگر چه یقین دامنم که هر کجا آن عزیز مقیم باشد عنصر **بلك** جوهر املاك در نهاد اوست لابد
اورا قرین خیرات و حسنات دارد و طالب درجات و ابتغاء مرضات رب السموات باشد

بیت :

همیشه شب شب است و روز روزست درخت کل کلاست و یوز یوزست
هر انکو موزه دوزی پیشه گیرد بهر شهری که باشد موزه دوزست
[و جلتی مبارکاً اینما کنت] **بلك** هر جان خوبی لطیفی محسن که مرددین عالم کون و فساد
چون نقل کند بدان عالم حقیقت هم دران کار باشد که اینجا بوده است [کما تمیثون تموتون و کما
تموتون تمیثون صدق رسول الله] اینجا و آنجا و در راه و در منزل آن عزیز بتوفیق حق و مجذبه
اصل پاکش دائماً پای برزیدبان سعادت می نهد و سوی معراج قربت می شتابد [ثبت الله اقدامه]
داعی مشتاق را صعب می آید فراق صورت آن عزیز [فیوم لا اراک کالف شهر و شهر لا اراک
کالف عام] الجماعة رحمة الفرقه عذاب الله یجمع بیننا و یرفع البد عن بیننا

بیت :

همان خدای که ما را طریق هجر نمود امید دارم کاسان کند طریق وصال
اشارت مولوی لازال مولا و سیداً و سنداً و سابقاً که دوسه صطر ارسال رود که حاوی باشد
ارکان و شرایط سلوک طریق و سیر سیر صراط مستقیم هیچ شکی نیست که وقایع و نوازل جسمانی
کتر و نازل ترست از وقایع عالم اندرون و چندین هزار کتب فقه تصنیف نوشته اند در ارشاد کیفیت

مخاطبات ارکان سیرت ظاهر و هنوز کفایت نمی آید حوادثی که در ظاهر واقع می شود که درمان و جاره آن نکفته اند و دران کتب بسیار نیابند چون وقایع ظاهر جسمانی مختصر در نطق موضوعات نکنند نطق کسسته می شود از کثرت وجسامت احوال ظاهر که مدد برمد دست محافظت ارکان باطن و احوال اندرون که آن را نسبت نتوان کردن بظاهر حقیر چون در سه سطر توان شرح کردن احوال ظاهر را در سه سطر نبسته اند که هر سطر را پایان پیدان نیست یکی سطر احوال ماضی یکی سطر احوال حالی یکی سطر احوال مستقبل با آنکه هر سطر را که بخوانی پایان زسی و این سه سطر را بر لوح عقل جزوی نوشته اند و بر لوح عقل کل تمام و مشروحست اما احوال باطن را که آن ازین سه سطر بیرونست عجبا چون طمع می دارد که در سه سطر بکنند که از دو سه نبوت عظیم دارد و نفور بسیار پس مخدومی لازال مخدوماً ان شاء الله از دو سه فراغت یابد تا بر احوال متواتر که در عالم باطن نو نبو می رسد محفوظ گردد و هر لحظه نوباشد و تازه باشد و وهم او از تحدید و تقدیر و نهایت و غایت و تمامی آن بریده باشد چون داعی را این معنی رونمود نتوانستم آن التماس سه سطر که فرموده بودند عرضه کردن و تمامت آنچ بخاطر می نماید دران معنی که آغاز کردم درین نوشته نکنند الا بمشافهه ان شاء الله از اینجا که کرم روی و راست طلبی و عشق بکمال و توقان آن مخدوم است که [والمادیات ضیحاً] صنعت جواد طالبانست [والموریات قدحاً] صنعت جواد کرم روان است [والمغیرات صبحاً] بشارت عاقبت طلب مبارک اوست بدین طرف بذات لطیف خویش که در سبک روحی از پیغام سبک ترست بلك در کرم روی از اندیشه پیغام روان ترست و تشریف فرماید که [الجماعة رحمة والفرقة عذاب] و بزودی عزیمت این طرف فرماید که جاذبه تعجیل مراجعت را همراه خود نکرده اند که آن حساب آمدن نباشد حساب تجدید فراق باشد و جراحت تازه کردن چون حاقی باشد که در نماز جماعت آید و اقتدا کند یا با ما می گردانند از حاقی نه او مزه یابد از نماز نه ان جماعت که او را چنان می بینند از روی ظاهر جامع نماز از روی جاذبه بیرون قاطع نماز از روی ظاهر اجتماع از روی جاذبه انقطاع ظاهر مواجهه و ملاقات و از روی آن جاذبه مداره و موارد این حالت دور باز از شما و یاران اشتیاق داعی مخلص بلقای آن بزرگ صد چندانست که فرموده بود اما مهماتی که اینجا رو می نماید و صبوری که اینجا بدام می آید ترسم که اگر ترك کنم فوت شود ترس بر عزم و اشتیاق آن حضرت را بریده می دارد و مرغ اشتیاق این نوا می زند

شعر:

لوان الريح يحملني اليكم تشبث باذ يال الرياح
وكدت اطير من شوق اليكم وكيف يطير مقصوص الجناح

ای دریغا که صورت این واقعه دو قلم آمذی یا در کاغذ بکنجیدی با حقیقت و ماهیت آن را بنوشتی و بخدمت فرستاد می اما اقلام را آن زهره نیست که در کشف آن جنبش کند و اوراق را طاقت آن نیست که با تف این آتش جرم خود نگاه دارد

آن را که غمی باشد و بتواند گفت غم از دل خود بگفت بتواند رفت
این طرفه کلی نکر که مارا بشکفت فی رنگ توان نمود و فی بوی نهفت

علم الله که تکلف بسیار کردم و با غلبات جواذب اندرون مکابره ها و معانده ها کردم تا توانستم این دوسه سطر نوشتن [شکراً لحقوقکم و مکافأة لمودتکم] که محدث اندرون نار عظیم دارد که چون بقلم مشغول شدی و بکاغذ نکاشتن روی آوردی مگر از نیکار خانه ما خبر نیافته این کناه از دیگران یکتا گیریم و از تو صد تا چنانک گفته اند

شعر: [و ظلم ذوی القربی اشد مرارة علی المرء من وقع الحسام المهند]

قال الله تعالى

[یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لهما العذاب ضعفین]

هر جا معرفت بیشتر جنایت عظیمتر از جنایت طفلی چنان کینه نگیرند که از جنایت عاقلی و پادشاهان بر ذلت و بی ادبی خر بندگان آن مؤاخذه نکنند که بر ذلت و بی ادبی مقربان که ایشان را از اخلاق و نازکی و غیرت ملوک خبریش کما قال النبی صلی الله علیه وسلم [ان الله تعالی لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له قم فقام ثم قال له اقم فقم ثم قال له تکلم فتکلم ثم قال له اسکت فسکت الی آخر الحدیث] ثم قال وغرتنی و جلالی ما خلقت خلقا اکرم منک الی لک احاطب و لک اعاتب و لک اغفر و لک الثواب و لک العقاب [و السلام]

(۴۹)

الله مفتوح الابواب

[ان ینصرکم الله فلا غلب لکم] بعضی فلاسفه و معتزله خدای را جل جلاله عالم و عادل و حلیم و حکیم و کریم و اسهای حسنی نکویند و رواندارند اطلاق آن اسما و القاب بروی و گویند که این القاب غیر او را نکویند و مستعمل مخلوقان شده است شرم داریم او را گفتن پس القاب دراز

گفتن که و هم مماثلت بود نام بندگان بر خداوندان چنان بود که شاه را بلبلان و ستقر گفتن پس القاب دراز گفتن دری دارد در تعظیم و نا گفتن و یا کوتاه گفتن هم دری دارد در تعظیم که [الاعمال بالنیات] پس ترك القاب و صفت از جهت نفی تشبیه نوعی تعظیم باشد و آن کان و لابد اختصار و اقتصار در القاب چند در حق ملك الامراء مغیث المظلومین ناصر الحق معین الدین ادام الله علوه [سلام قولامن رب الرحیم] سلام علیکم فی جمیع احوالکم و افعالکم و اقوالکم و علی عباد الله الصالحین

شعر:

لوان الريح يحملني اليكم تبشفت باذیال الرياح
وكدت اطير من شوقی اليكم وكيف يطير مقصوص الجناح
خير الناس من ينفع الناس سبب القوم خاد مهم [و اما ينفع الناس فيمكت في الارض
عدل ساعة خير من عبادة ستين سنة العدل وضع الشيء في موضعه] فاما اليتيم فلا
قهر واما السائل فلا نهر [زیرا این دو مظلومند و مسکین اند موضع قهر و نهر و زجر نیستند
پس وضع قهر بر مقهور کشته عدل نباشد و وضع الشيء في موضعه نباشد امداد توفیق از موفق
ازل و ابد ازان ظل الرحمة و المعدلة منقطع مباد ابدأ آرندة تحت کریم الدین محمود و فقه الله از متطقان
و نزد یکان این داعیست برو تهمتی نهادند از روی طمع امیدست که بشفاعت این داعی یرلیغ عنای
و مغفرت و لطف پادشاهانه بخشش فرماید که همچون چاکران و کهتران دیگر ازان مغفرت
سرای که پای علم قضای حاجات خلایق است حرسها الله و صانها و شید برهانها شا کر و ذا کر
و ثنا کو یان و شاذمان باز کردد ثواب جزیل و ثنای جیل مدخر کردد و بذین تصدیعات بیای معذور
فرماید که [المشرب المذب كثير الزحام] بیت:

اکنون که رخت جان جهانی بر بود سیری و ملائت کجا دارد سود
آن دور که مه شدی نمی دانستی کانکشت نمای عالمی خواهد بود

شرح الله صدره و يسر عليه امره و بعد عنه الملل و الكلال و ايد به روح القدس و روحه بروح الانس
آمین یا رب العالمین،

(۵۰)

بسم الله مفتاح الابواب

طاعات و حسنات و خیرات امیر اجل عالم عادل ولی الایادی و النعم المعظم الامر الله
المشفق علی خلق الله مختص الملوك و السلاطین ادام الله علوه و کبت دروه بمحضرت ذوالجلال

[من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها] ان الله لا يظلم مثقال ذرة وان تك حسنة يضاعفها ويوت من لذه أجرًا عظيمًا [مقبول وپذیرفته باد سلام و دعا ازین داعی مخلص متواتر داند و این داعی راشا کر نم و ذا کر کرم و لطف خود شناسد] [جزاء الله خیرا] چون احسان خالص جهت حق می کند که [انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً ولا شکوراً] از دست و زبان مآچه شکر آید و چه مکافات آید مکافات آن احسانها حواله بحضرت حق است که [لا تأخذہ سنة ولا نوم] جماعتی از جهلی و بی اعتقادی درویشان را که طالب الله اند می رنجانند از رندی و بی باکی و بخدمت شامی آیند و باز گونه جهودانه می کریند و شکایت می کنند اگرچه شمارا اشغال بسیارست و مهمات بسیار معاونت درویشان طالب از مهمات دیگر اولیتر باشد توقعت که بنوعی دیگر تفحص فرماید و بزبان و دست دیگر یاری دهد درویشان آرا و مظلومان را تا آن دود بآسمان نرود و فتنانه انگیزد درویشان را آن زبان نیست و آن دل نیست که با آن رندان جهود طبع مقابله کنند در مکر و حیل و باز گونه تشنیهی زنند سر دیگران بشکنند و دستار دیگران برند و سر برهنه و سر بسته پیش شما آیند و منافقان دیگر را بکواهی آرند آخر شما بنکرید در هر دو طائفه و درویش و طلب هر دو طائفه که مناسب ترست ظلم و دروغ را و فتنه انگیزی را تا ثواب بی نهایت باشد اگر می رویم از شهر و زحمت می بریم نمی کذارید و اگر می نشینیم این دوسه درویش از ما نمی کسلند تا مادر فرو بندیم مارا طاقت این ظلم نماند باقی رأی شماست اگر روا دارید فتوی دهید و السلام

(۵۱)

الله مفتوح الابواب

قال الله تعالى [وَالكَافِرِينَ الْغِیْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] من کظم الغیظ ملأه الله قلبه اماناً و ایماناً [برکات کلام رب العالمین و الفاظ سید المرسلین صلوات الله علیه قرین روزگار امیر اجل عالم عادل مفضل مکرم ناشر الخیرات معین الفقرا مغیث المظلومین نور الدولة و الدین ضیاء الاسلام و المسلمین ادام الله علوه دائم باد اولیا منصور و اعدا مقهور لا سیما عدو نفس و شیطان که] [اعدا عدوک نفسک التي بین جنیک] نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیآت اعمالنا سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و داعی را بدعای خیر خود و اقبال خود راغب داند [یا من غاب شخصه و حضر ذکره سلام علیک یوم و لدت و یوم یموت و یوم یبعث حیاً] این دعا مستجاب باد اعلام می رود که فرزند عزیز نظام الدین احسن الله عاقبته شنوده آمد که

از طرف خاطر مبارك خير اندیش درویش پرورشما مضروب علیه شده است و کستای رفته
 است که خاطر شریف شما از ورنجیده است این داعی مخلص بحکم شفاعت بخذ مت لایه می کند
 حسیه لله [ومن یداعلی حسناتکم و صیامکم و صلاتکم و صدقاتکم تقبلها الله قبولاً حسناً] آن
 احسان دیگر که سرهمه احسانهاست [سئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیاء واصعبها و اشقها
 قال غضب الله اشد الا شیء فقل یا روح الله ما یجینا من غضب الله قال عیسی علیه السلام ان تکفو
 غضبکم عند قدر تکم یکف الله غضبه عنکم و هل جزاء الاحسان الا الاحسان

بیت

زان پیش که داذه را اجل بیستاند هر داذ که داذ نیست می باید داذ
 فرزند نظام الدین محب است و هواخواه آن دولت دائماً و رطب اللسان بوده است بذکر خیر شما اگر
 زلتی رفته باشد العفو اولی

بیت

بهر کیکی کلیم نتوان سوخت از یار بهر جفا کران نتوان کرد
 و اذا الحیب اتی بذنب واحد جائت محاسنه بالف شفیع [ارحم من فی الارض یرحمک من فی السماء
 ارحم من هو دونک برحمک من هو فوقک] از بهر روزی که امید می دارید که قهار مطلق تقصیرهای
 شما را عفو کند دران روزی که کسی را زهره شفاعت کردن نباشد ازین ضعیف امروز ذخیره
 سازد و جهت آن اومید شفاعت این داعی قبول کند تا منتها داشته آید و ثواب جزیل و ثنای
 جمیل حاصل آید جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

(۵۲)

بسم الله مفتوح الابواب

[لادی کتابا فی سطور کاتها مخائق در فی صدور الکواعب
 واعذب من ماء الغمام علی الظما و اطیب ریا من نسیم الجنایب]

بر مضمون مکتوب شریف از جناب منیف صدر کبیر امیر اجل افضل فخر الامرا
 ذو الفضل الوافر و العدل الکامل الحسیب النسیب المتحری للرشاد و الموفق للسداد
 مجد الدولة و الدین مختص الملوک و السلاطین ادام الله علوه و کبت عدوه و ایده روح منه
 وقوف افتاد و معلومت خلوص اعتقاد و حسن طلب و تعطش آن بزرگ بمشرب غیبی و رقیق
 ربانی که مقصود وجود آنست [و ما خلقت الجن و الانس الا لیمدون لولاک لما خلقت الافلاك]
 بحمد الله آن عالی همت [آناء اللیل و اطراف النهار] بر مرکب نیازبدان معدن اعزاز بر نشیب

و فراز بتوفیق ربانی ترك تازی می کند [ضاعف الله توفیقه] و می داند که از دنیا و دولت دنیا آن بکار می آید و باقی فانیست که دولت دنیا مثال کرد بادبست که تیز و تند در آید و مشتی خاك و خاشاك را در هوا کند و ببالا بردوباز فرو گذارد خاك و خاشاك بحیز خود باز رود که [منها خلقناكم و فیها نعیدكم] خنك آنكس که درین کرد باز او کندم اعمال صالح را از هوای نفس خالص گرداند تا مستعد آسیای اجل شود عرض گردد و آن زمان خجل نشود و لایق مابدۀ ابدی گردد نخله و چون دران ایام بحضور شما مسرور شدیم از انفاس شما و حرکات لطیف شما بوی بردیم و یقین تر شد صدق طلب شما آن خیر را که طالب عزیز را و آن مسافر باهمت را از قطاع الطريق شیاطین انس و جن و از غلول غوایت در عصمت حق و حمایت رحمان بمستقر عز سعادت ابدی سالم و ظم باذ گردد که [ارجی الی ربك راضیه مرضیه] ذکر اشتیاق و سلام چنین آدمی ربانی علم اشتیاقاتست و معدن آرزومند یهاست و سلامیات سلام از و متحلی اند بخوایم اقبال پس زیره بکرمان بردن باشد ابدۀ الله و سده و یسرله الیسری و جنبه عن العسری آن اشارات که فرموده بود بقدر امکان علی حسب ضیق الوقت اجتهاد کرده شد و اتمامه علینا و مذکرات الوفا حوالینا و همچنین ازین طرف یاران و درویشان مشتاقند و منتظر و صالند و بدعا مشغولند ازین طرف مظفرالدین امیر عالم سلام و خدمت می رسانند و آرزومندی و تعطش بلقای جان افزای دلکشای منیر لازال منوراً بغایت و بی نهایت می نماید و منتظر شرف دستبوس می باشد باین همت آن یکانه دست از اشغال دنیا باز داشت و باحوال آخرت و عاقبت کار مشغولست و خرقة پوشد و از زمرة [محلقین رؤسهم و مقصرین] کشت لله الحمد [ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء] و مشرفه آن خداوند بحضرت مولانا عرضه داشت و چون سلامتی آن ذات شریف و نکرانی خاطر مبارک شمارا جانب فقرا و دین و آخرت دید عظیم شاذمان کشت و محبتی و ولایتی که بشما داشت مضاعف کشت و در چنین دلی که آن کمال لطف و معدن نورست و بحقیقت جنت و رضوان دل اولیاست که می فرماید [فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی] شمارا مقام و جای شد بعدالیوم آن نور و آن عنایت در سفر و حضر در دنیا و آخرت پاسبان و نگاه بان و قرین و مونس خواهد بودن لله الحمد و المنه [ذلك من فضل الله] این سعادت راشما باخوذ از ازل آورده اید [السعید من سعد فی بطن امه] جاوید روح پاکش مستسقی آب حیات [یفجر و نهاتفجیراً] باد آمین یارب العالمین

❦ الله مفتاح الابواب ❦

[سلام علی اهل نادیکم
و من حل یوما بوا دیکم
لوان الريح تحملنی الیکم
تبشبت باذ یال الراح]

خواجه علی نواح سحری جهت روح محمد مانوحه می کرد درین ایام در انشای نوحه می گفت بزبان رومی ای بهشتی مرحوم نوحه تواینک بیایان رسید و کربندگان توبکارها مشغول شدن گرفتند و ازیاذ و نوحه تو باز آمدند تو عجب جونی دران غربت باز گفت ای خواهران و ای عزیزان نمی شنوید که آن طفل مرحوم چه جواب می دهد که اگر همه دها نها ازمن بستید و مرا فراموش کر دید اما آن ما دز سوخته مرا هیچ فراموش نمی کند خیال من از چشم وی نمی رود دم بدم سوزان تر و کریان ترست این سخن در حق صله اهل دنیا ماذر و غیره مبالغه است اما در وصف اتصال حال با اجلال وفا و عهد پایدار اهل دین و اخوان صفا خاصه آن روح الارواح و عقل العقول شمس الخلائق آفتاب ربانی رحمت آسمانی دریای چنان نامتناهی جنات انهار الہی فہرست [محبہم و محبوبہ] ادام الله علوہ و متع المارفين بدوام ظلہ الظلیل و فضلہ الجزیل کہ صله مواصلت محیط مبارکش در خواب و بیداری در شغل و بی کاری تا بانست مقرون بشعاعات معاونت و مناصرت و منادمت در اجزای رم نایمہ و احیای ہم سامرہ آثار آن تابش و مواہب علی التوالی و التواتر شکوفہ می کند و پیدای شود [فہوالخلیل حین لا خلیل و الظہیر حین لا ظہیر] متصف باوصاف رب العالمین

[رق الزجاج و رقت الحر
فتشا کلا و تشابه الامر

لا زالت ارزاق القلوب فی یمناہ و الاقدار منبؤة الی یسراء

[فمن یرہ فی منزل فکا نما] رأی کل انسان و کل مکافان

شکر کرده شد علی الاجال بلا شرح کہ شکر المنعم واجب [والله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین] و احق ان یجعلنا علی سرر متقابلین در ممالک يوم الدين مستدام باد آن سایہ پروری آمین یارب العالمین

❦ الله مفتاح الابواب ❦

[روحي بروحك ممزوج و متصل
فکل حادثۃ تؤذیک تؤذینی

خدای راجل جلاله بکواهی می آرم و سو کند می خورم بذات پاک قدیم حق تعالی کہ هر چه

خاطران فرزند مخلص ازان خسته شود ده چندان غم شما غم ماست و اندیشه شما اندیشه ماست و حقوق و احسانها و خداوندیهای سلطان المشایخ مشرق انوار الحقایق قدس الله روحه بر کردن این داعی و امیست که بهیچ شکری و هیچ خدمتی نتوان گذاردن شکران را هم خزینة حق تعالی تواند خواست و توقع من ازان فرزند آنست که ازین پدر هیچ پوشیده ندارد از هرک رنج و تاملت دارم و دریاری بقدر امکان ان شاء الله تقصیر نکنم اگر فرزند عزیز بهاء الدین در آزار شما کوشد حقا و تم حقا دل از و برکنم و سلام و جواب نکویم و بجزاؤه من نیاید نخواهم و همچنین غیر او هر که باشد اما خواهم که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی که حق جل جلاله در یاری شماست و بندگان خدا در یاری شما اندهرک در حق شما نقصان گوید دریا بدهان سک نیالاید و تمک شکر بزمحت مکس بی قیمت نشود و یقین دارم که اگر صد هزار سو کنند بخورند که ما مظلومیم من ایشان را ظالم دانم که در حق شما محب و دعا کوی نباشند ایشان را مظلوم ندانم سو کنند و عذر قبول نکنم و الله و بالله و تالله که هیچ عذری و سو کندی و مکاری و کریه از بد کوی شما قبول نکنم مظلوم شما یید با آنک شما را حرمت دارند خداوند و خداوند زاده خوانند پیش رو و پس پشت بی منافقی و عیب برخوف نهند که مجرم ملیم با آن همه ظالم باشند و شما مظلوم زیرا حق شما و حق آن سلطان صد چندانست که ایشان کنند والله که چنین است بالله که چنین است و تالله که چنین است من اگر در روی جماعتی بسبب نازکی خویش زهر خنده کنم حق تعالی آن روشنائی داده است بحمد الله که بدل راست نباشم تا آنکاه که ایشان بدل و جان و اشکارا با حق و بندگان حق راست نشوند و مکر را در آب سیاه نیندازند و کارها را باز کونه نمایند و خاک پای و غلام بندگان حق نشوند پیش رو و پس پشت و اعتقاد این پدر نیست که برین میرم و برین در کور روم ان شاء الله تعالی الله الله ازین پدر هیچ پنهان مدارید و احوال يك بیک بمن بگویید تا بقدر امکان بیاری خدا معاونت کنم شما هیکل امان حقیق در عالم از آثار آن سلطان که بیرکت شما روح پاک او ازان عالم صد هزار عنایت کنند بر اهل زمین هرگز خالی مباد آثار شما و نسل شما منقطع مباد تا روز قیامت و غمگین مباد دل شما و دل فرزند ان شما آمین یا رب العالمین

(۵۵)

الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال دو جهانی نثار روزگار آن یگانه عصر فخر الملوك وال سلاطین افتخار

آل داود عالی همت مظلوم پرور مغیث الضعفا مربی الفقرا غیاث العالم خدای ترس حلیم کریم
 ادام الله علومهم و اقبالهم و زاد توفیقهم و افضالهم دائماً باد اولیا و نیکخواهان آن دولت منصور
 و حاسدان و بدخواهان آن حضرت سرنکون و مقهور و باری تعالی در کل احوال و اقوال
 و افعال ناصر و یار و حارس و مرشد و معین و سلام و دعا و تحیت و ثنا از صمیم صدق و صفا
 و نهایت مودت و ولای علی الدوام و المتواتر رسانیده می آید آرزومندی و اشتیاق بشرف ملاقات
 کریمش از حد بیان اقلام و اندازه احاطت پیغام افزونست مسبب الاسباب و مفتاح الابواب
 میسر کل عسیر اسباب ملاقات و وصال آن یگانه عالم درهم پیونداند و متفق گرداند بمنه
 وجوده از صادر و وارد علی الدوام استقامت آن دولت نفاع خلق و مسرت عالمیان پررسانیده
 می آید و چون اخبار سار شاذ کنند و بشارت انتظام آن دولت و تقریر آن شهرباری شنیده
 می آید و انبساط خیرات و اشاعت حسنات آن دست معطی منفق شکر باری تعالی گذارده
 می شود و حمد خدا گفته می آید علی ما اکریم و وفق و اولی فتم النعم و المولی آرنده تحیت
 حسام الدین فرزند عزیز مقبل شکرهای شما می گفت و از ایادیهای شما و کیست که ازان حضرت
 شا کر و ذا کر نیست اما فرزند حسام الدین مهر دیگر و مودت دیگر نمود با آن حضرت و صادق بود
 دران هواداری دران حضرت [سیاهم فی وجوههم] مگر او را با اهل خود مناقشه افتاده است
 و در حق ایشان نیت ندارد الاخیر و احسان ایشان را نفوری شده است و بر و بدگمان شده اند
 علاج همه زنجها و وحشتها داروخانه لطف پادشاهی و بنده نوازی آن یگانه است توقع دارم که
 آن وحشت را هم شما از میان برگیرید و سخن شما از طرفین نافذتر و فتنه ساکن کننده تر
 و مهر و مودت افزاینده تر [کلام الملوك ملوک الکلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر ما اتاهم
 العلم والنصیحة من قبل اکابرهم و اذا اتاهم من قبل اصاغرهم هلکوا] نصیحت چو از شاهان آید بر رعیت
 مقبول آید و دلها آن را تعظیم کنند و چون نصیحت از کهتران بسوی مهتران آید چنان جای گیر
 نبود توقع از پادشاهی و احسان بی حد شما آنست که آن وحشت را از میان ایشان برگیرید
 تا میان ایشان جمعیت باشد و هر دو در خدمت و بندگی آن بزرگ یار هم دیگر باشند شکر فرزند
 عزیز حسام الدین بدین داعی رسد و این داعی منت داری شود و بر احسانهای پیشین
 منضم گردد و ازین طرف خرد و بزرگ مشتاقند و از بسیاری دوستی بواقعه و بنحوای می بینند آن
 یگانه را اغلب شبها

شعر:

ومن طول التفكير کل يوم رأيتك کل لیل فی المنام
 آمده بود بشارتی که بدین طرف خواهند آمدن خدای می داند که چه شادیا کردند باز آن

در تأخیر افتاد خدای داند که چه غمگین شدند باری تعالی اسباب ملاقات که عظیمترین مرادهاست میسر گرداناد بهر طریق که خیر باشد جاوید رعیت نواز باد آمین یارب العالمین

(۵۶)

❦ الله مفتوح الابواب ❦

همواره ایام واعوام صاحب اعظم دستور معظم مکرم حبیب نسیب مشهور الافاق افتخار خراسان و عراق ذوالدولتین صاحب السعادتین ولی الایادی والانعام ناشر العدل باسط الفضل تاج الدولة والدين افتخار الاسلام والمسلمین ادام الله علوه وخلد دولته وحقق آماله در عالی ترین مرتبه ومطلوب ترین منقبه مستدام ومستمر باد مکاره روزگار وطوارق مضار دو جهانی ازان ساحت باراحت مصروف ومعمود باد وحارسان عنایت و حافظان صفوت آن جناب عظمت و مسکن حمایت را مراقب وحافظ لایلا ونهارا بعینه التي لاتنم و برکته الذی لایرام چنین باد و صد چنان آمین یارب العالمین سلام و دعای بی حد واحصا وبی حد وشمار آناء اللیل والنهار ازان داعی مخلص مستیقن دارد وآرزومندی بدان ذات دلتوازد دلدار فقیر پرور حول بردبار کریمش حدی ونهایتی ندارد زمان مفارقت اگرچه قریب المهدست نزد اغیار بعید المهدست نزد مشتاق بی قرار [فیوم لاراک کالف شهر] [وشهر لاراک کالف عام] جمعنا الله تعالی علی مجامع فضله فقد کتب علی نفسه الرحمة ان جمعنا اخوانا علی سرر متقابلین [آرنده تَحیت سید اجل عالم عادل زاهد فخر آل یاسین سید الاشراف شرف الدین ادام الله برکته متوجه خدمتست] [والمشرب العذب کثیر الزحام] لطف شمارا کل جهان طالبند لاسیما سید اجل بس قناعت کرده است و صبر بسیار کرده بر همت ونیست و آن بزرگ را از دور دعا می گفته است ونمی خواسته است که بر خاطر مبارکش باری نهد از ذکر حالت خویش اما چون کارد یاستخوان رسید واضطرار بنهایت انجامید جناب عالی لازال عالیا ازان مشهور ترست دردست گیری فقرا خاصه فرزندان رسول بحق خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم که ایشان بر همه عالمیان حق دارند و چگونه حق بر پدران ما واجداد ما همه را از بت پرستی وسنک پرستی ایشان خلاص کردند وهر راحتی که در دین ودنیا بمارسید و او میداریم بمرید آن همه از سایه اقبال مصطفوی وجانیازی او بود در نشر اسلام صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه الی يوم الدين امیدست که سید جلیل شرف الدین زاد الله شرفه بذین طرف شاگرد وذاکر باز گردد همچون همه قاصدان خدمت بانواب بی نهایت باشد وجزای بی حد والسلام

❦ الله مفتاح الابواب ❦

سعادت و اقبال صاحب اعظم ملك الامرا نظام الملك زمان فخر عراق و خراسان ناشر الحیرات تاج الدولة والدين ادام الله علوه و تقبل حسناته و اكرمه و فضله على كثير من عباده تفضيلاً دائماً باد سلام و تحيت و شكر بی حد و نهایت از این داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی بلاقای عالم آرای همایونش هیچ حدی ندارد [جعلنا الله اخواناً على سرر متقابلين] لطفها که فرموده است در شرح نیاید و آن بنای مبارك را خود چه گویم که چه نادره احسان فرموده است بنی الله تعالى له قصوراً في اعلى الجنات خود روح دیگر گرفت و ذوق دیگر دارد و کشاذ دیگر از حسن اعتقاد و نیت پاك آن یكانه عالم پوشیده نباشد که نظام الدين از قدیم و عهد طفلی فرزند قره العیون این داعی بوده است و خاصه که خویشی و پیوندی کرد با فخر المشايخ امین القلوب جنید الوقت قطب الزمان حسام الحق والدين ادام الله برکته و متع العالمين بطول بقاءه آن فرزندی که اول بود مضاعف شد و صد تو شد شب و روز آنچ دارد ایشار راه حقست و فدای فقرای را ستین و این سبب دوام دولت آن یكانه عالم ملك الامراست چشم می دارم که ملك الامرا اورا بدان عنایت که لایق درویش نوازی و فقیر پروری شاهانه اوست نظر فرماید تا این نوازش ملك الامرا کواهی باشد بر کوه پاك وصال شریف فقیر پرور و تحریض باشد خلق را بر خیر که تربیت ملوك اهل خیر را تحریض کردن دیگران باشد بر خیر و اهل و اهانت کردن اهل خیر فاتر کردن و بی رغبت کردن خلق باشد از خیرات فضیل ابن عیاض که از مشاهیر مشایخست رحمة الله علیه در ابتدای کار رامزن بود روزی کار وانی زده بودند و بازرگانان را بعضی کشته و بعضی را دست بسته و محبوس کرده و ورختهای بازرگانان را می کشادند بخدمت فضیل و بدو عرضه می کردند در جامه دانی آیه الكرسي نیشته بمشك و زعفران پیدا شد فرمود ببدکان را که صاحب این جامه دان را از میان بازرگانان بجوید که کیست و بیاورید گفت رخت خود را بآیه الكرسي پناه داری گفت بلی گفت رخت خود را جمله بر کزین از میان و بر کبر و باقیان را هم بتوبنخسیده ام که نخواهم که بسبب من اعتقاد تو در آیه الكرسي فاتر شود که سودم نکرد و العاقل یکفیه الاشاره حق تعالى سينه مبارك ملك الامرا را بنور لاشرقية و لاغربية منور دارد آمین یا رب العالمين

❦ الله مفتاح الابواب ❦

سعاده و اقبال که ورای سعادت و اقبالست که مفهوم آدمیان و عالمیانست که [لاعین رأی

ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر واذا رأيت ثم رأيت نعباً وملكاً كبيراً [که سعادت دنیا عکس و آثار آنست که] انما الحیوة الدنيا لعب ولهو [و هر لعبی عکس جدی باشد و از جد آن را دزدیده باشد چنانکه کودکان لعبها از جداها دزدند قرین عاقبت ملک الامرا و النواب ولی الایادی و الاحسان ناسر الخیرات مفیث الخلق باسط العدل فخر الصدور طالب النور ذوالهمم العالیه المجذوب بمجذبة التوفیق امین الدولة والدین ادام الله علوه باد نوائب آخر الزمان از ساحت شریفش مصروف و مبعود باد خاطر عزیزش که لیلاً و نهراً متمسک و متمسک بتعظیم امر الله و الشفقه علی خلق الله هماره التفات مبارکش سوی مظلومانست و نظر شریفش بجانب مسکینان حق تعالی آن خاطر را و آن دل را بهیچ فتنه و مکروهی مشغول مکرداناد و لاهی مکنناز از انس بطایف حق] انه مجازی المحسنین و الشاکرین یوم الدین یعطی کل ذی فضل فضله و یضاعف لمن یشاء [سلام و تحیّات از خلوص طوین رسانیده می آید و آرزومندی بمجالست موانست کریمش غالب و باعثست امیدست که تقصیر ظاهر را بر قصور آرزومندی حمل نفرماید که از غایت حرص داعیست بر ملاقات تصادف مانعات که [الحریص محروم] حق تعالی از غیرت خود دوستانی که حریص اند بر ملاقات یکدیگر نهایت الحرص بموانعی مبتلا گرداند که اذکیای باریک بین هم در غلط افتد و بر سآمدن وقت رعبت حمل کنند و غلط باشند و آخرشان معلوم شود که آن دو و باش غیرتست نه فتور محبت

بیت :

جاوید شبی باید و خوش مهتابی تا باتو غم تو گویم از هر بابی

حق تعالی آن مهتاب امن و امان را و عنایت رحمت آسمان را تا صبح قیامت از غروب و کسوف نکه دارا تا ضعفای آخر الزمان بدان امهال بامیذهای دین و دنیا بر ساند که [لوقی من ایام الدنيا یوما واحداً یطول الله ذلك الیوم الی ان یتبلغ المجتهد مأموه] صدق رسول الله چون حمایت و عمارت همه خیرات امروز بسنی و همت شهاست فرزند عزیز فخر المدرسین و المعیدین تاج الائمة جمال الدین بلغه الله مناه که از دعا کویان و هوا خواهان قدیم آن دولتست و شب و روز از عهد صفر تا اکنون بی فتور و بی تبدیل مستغرق علوم دینی و استفادت و افادت و اقامت صلوات و اوورد بیداریست در طاعت و علم و عمل طبعاً و طوعاً که نتواند غیر آن کردن [وکل میسر لما خلق له] که اکثر امیر را از حالت و سیرت و روزگار او صادق بی غرض معلوم گرداند از خاص مال خود واجب بیند و فرض داند خاطر او را فارغ داشتن تا بجمعیّت خاطر در علم و عمل مستغرق باشد و هذا اشاره و هر روز و هر شب این حالت او را بر مزیدست

شعر : لما رأیت الهلال ابد انموه ایقنت ان سیصیر بدراً کاملاً

[کز ریح اخرج شطاء فآزده فاستغلظ فاستوی] اشارت عالی شما بر آن بود که جانب آبلستان رود اشارت سمعاً و طاعة قبول کرده بود و از سامعان و مطیعان بود و رفتن را متاهب می شد الا این داعی و باقی فرزندان و برادران مانع شدند که البته نکذاریم

شعر :

سالت الناس عن خل صدوق فقالوا ما الى هذا سبيل
تمسك ان ظفرت بذیل حر فان الحر في الدنيا قليل
[وقليل من عبادي الشکور] گفتند مرو که پیدا نیست که از عمر چه مانده است و مناصب دنیاوی دو روزه خاصه درین روزگار بدان نمی ارزد که صحبت و مجالست و موانست چنین دوستان که مقصود از ایجاد عالم این بوده است

بیت :

مقصود ز عالم آدم آمد مقصود ز آدم آن دم آمد
[الدنيا جيفة و طلابها کلاب] نشاید مفارقت کردن عزم فسخ کرد جهت خاطر دوستان و دل بر آن می نهاد که از سر همه بر خیزد که جانی به از جهانی [قل الله ثم درهم] الا انك قلت معاش مانع می آمد مهمات دینی را که [لولا الخیر لما عبد الرب] [نفسك مطيتك فارفق بها] [تا تو ریشقت ستوری بار او بر جان تست]
توقع از مکارم اخلاق شما آنست که او را در سلك ممنونان منت و شا کران نعمت منسلک گردانند که فراموشش نشد است و نخواهد شدن انعام و احسان شما که [وماکان ربك نسیا] منضم کردد جاوید دلدار فقرا و مفخر کبر اباد تا صلاح خلایق باشد ریاست شما که [احتیاج الاشرار الی الاخیار صلاح الطائفین و احتیاج الاشرار الی الاشرار فساد الطائفین والسلام]

(۵۹)

الله مفتاح الابواب

بر رأی عالی ملک النواب سید الامرا مفخر الکبرا ولی الایادی العزوة الوثقی والرکن الاعلی ناشر العدل باسط الفضل ادام الله علوه عرضه داشته می شود بعد از سلام مورد و تحیت محدود که شنوده آمد جهت فرزند عزیز مقدر المدرسین والمعیدین جمال الدین دام فضائله بخدمت شما نموده آمد که این ساعت خوف رفت آن تبدیل مدرسه از ضرورت بود ضرورت نماند بر رأی امیر مخفی نباشد که تا این طائفه مسلط اند بر مسلمانان خوف قائمست اگر ساعتی ساکن شود

چنان باشد که افی درخانه سیر شده و کوشه خفته همان مارست سر بردارد معلومست که قونیه امروز سواد اعظم است حاماها الله تعالی بطول بقائکم دران مدت که رکاب هایون شما بدان نفور رفته بود بجهت مهمات چند فته انجا سر برگرده بود و هرشب خانه را فرو می گرفتند و اطفال و زنان را می کشتند و مالها می بردند باو فور حافظان و سائسان و جم عفر و جمع کثیر اگر رکاب هایون شما که دائم قرین سعد اکبر باد نمی رسید و تأخیر می کرد چند ویرانی و خون ریزی می شد تا آن کوشهای منقطع چون باشد

[اذا اشتكت العليم الفلسا فایش يقول السرا ویلات]

ارباب فکر درس را دران مقامات بودن بجز تعطیل و تعذیب چیزی دیگر نیست زیرا بهزار اراجیف پراکنده خاطر شود و هزار اندیشه و خیال تصور کند [الحزم سوء الظن] و آنجا اراجیف دراین وقت روز بروز متواتر و مترادف و متعاقب باشد و سرمایه تحصیل و تعلیم جهت فکرت چون فکر بدین خیالات و توهمات زیر و زبر شد مجال تحصیل نماند

یت :

سغن کان از سر اندیشه نابد نیشتن را و گفتن را نشاید

که هر روز خبری ناخوش آید و مرد هشیار بدکان باشد آنجا اگر کسی مقیم باشد یا ازخری باشد یا از بی خردی یا کسی باشد که طبع کوزکان دارد تا کارد بخلق او نرسد خبر ندارد همچون حیوانات یا کسی باشد که منطصر بود از بی خردی و بی آلتی نتواند ازجا جنیدن لطف امیر ازان شریف ترست که روادارد که محتاجان و هوا خواهان خود را خاصه منقطمان و مستهلکان علم و عمل را [احلاس الیوت مصابیح الظلم خلق الثیاب جدد القلوب] پراکنده شوند و بی کار شوند کسی که باب شیرین خو کرده بود و بمجالست و موانست اهل فضل بی هیچ تشویشی هم نتواند در آن مقامات زیستن مگر کسی که از حلاوت صحبت اهل فضل خبر ندارد [مرغی که خبر ندارد از آب زلال] [منقار در آب شور دارد همه سال] و این اعذار اگر چه پیش عامه خلق عظمتی و خطری ندارد که اغلب کالبهیم اند و غدا همه نان را دانند و تسکین حرارت چکر از آب دانند

[اذانت لم تعشق ولم تدر ما لهوی فرح واعتلف تبناً وانت حمار]

اما خاطر اشرف که جاسوس احوال محققانست و طلیعه اسرار طالبان هریکی از این عذر را کوه قاف داند و سد سکندر این دقت نظر و اصابت فکر و کیاست و عنایت آن صدر را هر روز افزون باد آمین یارب العالمین

الله مفتوح الابواب

سایه فصل مولانا افضی القضاة استاذ الافاضل قانع البدعه محی الشریعه ادام الله فضله
برکافه اهل اسلام مستدام باد اولیا منصور واعداء مقهور بحق محمد وآله سلام و تحیت از این
داعی مخلص مطالعه فرمایه و آرزومند مجالست و استفادت شناسد رافع تحیت خواجه ابو بکر
وماذرش که ز متعلقان و خویشان این داعی اند کوزک صالحست و محب صالحان و بی کس و مظلوم
ملک اورا بظلم ستمه اند درحالت طفولیت و خصم ظالمان یتیمان و بی کسان و مظلومان سایه رحمت
مولاناست چشم می دارم که از کرم مولانا آن وثاق بذورسد که هیچ موضعی ندارد که شب
آنجا بناه کیرد ماذرش درویش خدا و شوهر ماذرش بذخووتند و تنک دست و منع کرده کوزک را
که درخانه من میاوانان من بخورالله الله همت مبارک بدان کارد که آن خانه که بذومیراث
مانده است بدين مظلوم بی کس رسد تازنده شود [ومن احيائها فكأنما احيا الناس جميعاً]
ماذرش و جدش و قومشان همه صالحان و نماز گذار ان و مظلومان بوده اند و صلاحیت اصول هم
مظنه صلاحیت و نیکو کوهری فروعت الانادرا [قال الله في قصه مریم قالوا يا مریم لقد جئت
شیئا فریایا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء وما کنت امک بغیا] یعنی فاحشه و معصیت
از اولاد صالحان عجیبت و تردیک عقلا موجب استعجابست و این طائفه اند که در ملک غیر طمع
کنند بلک آن طائفه اند که از حق خود بعضی هم انماض کنند حذراً عن الوحشة مولانا
خود چون بیند بشناسد [سیاهم فی وجوهم و لتعرقهم فی لحن القول] قال النبی صلی الله علیه وسلم
[من یأت عملاً صالحاً فی اللیل البسه الله منه رداء یعرف به ویؤت کل ذی فضل فضله] و نسیال
الله الذی یجزی اهل الخیر خیراً و اهل الفضل فضلاً ان یجزی مولانا خیر ماجزی به یتقبل سمیه
آمین یارب العالمین

الله مفتوح الابواب

بر رأی عالی ملک الامرا و الایادی و الاحسان الغ پروانه بک مدالله علوه عرض داشته
می آید بعد از تبلیغ هزاران سلام و تحیت و شکر و احسانهاش بحضرت
[من لا یظلم منقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرأ عظیماً]
حامل رقه فقیه صالح حسیب نسیب اختیار الدین و عماد الدین سلمهما الله و وصل الی همنهما
از فرزندان مقبل این داعی اند و محصل و متعبد و قانع و از آنها اند که [تعرفهم بسیاهم لایسألون]

الاناس الحافا [چند درم جامکی که بعد قناعت و تصبر بدان تمیش می کردند از مدرسه قطع کردند
 زیرا غیر حق همنشینی و معینی ندارند ملک الامرا نائب حقست و انکاء نائب کزیده رحیم کریم
 بعباد الله لاسیما بالفقراء الطالبین لله المجاهدین للقاء الله [یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه]
 با انک بغایت خجلم از لطفهای ملک الامرا جزاء الله احسن ماجزایه یوم یحتاج الناس الی مصالح
 المجازات هم چشم می دارم که دلم را خوش کند بشاذ کردن فرزندانم وفقهما الله وایشان را بدین
 عنایت زنده گرداند [ومن احیایها فکانما احیا الناس جمیعاً] والسلام علی الامیرالمحسنین الینابتنی
 بالاحسان من من ربه نوراً وحضوراً ولا یرید منا جزاءً ولا شکوراً جاوید ماند در جاربالش سعادت
 آمین یا رب العالمین

(۶۲)

الله مفتوح الابواب

فرزند عزیز مقبل مفضل محسن خوب اعتقاد بهاء الدین و فرزند عزیز امجد اسعد اشرف
 علاء الدین دامت سعادتہما سلام این پدرباد دارند و پدر عزیز ولی التریبہ والخدمہ شرف الدین را هیچ
 خشونت و درشتی و مکافات و مجابات نکنند و بنظر این پدر نکرند و چنان نیندارند که آن صنعرا
 این پدر کرد تحمل کنند که پدر عزیز شرف الدین بدین بدر حقوق بسیار دارد از فرزندان
 مقبل عظیم عظیم امید دارم تحمل و لطف و رحمت و فرزندى آن فرزندان هر چه گویند با او
 بلطف گویند و جهت دل این پدر بوقت خشم دوسه کرت خود را نبشستن و خفتن مشغول کنند
 تا خبر بمن رسد دعایی که می کنم در حق آن فرزندان افزون باشد و شفقت بیشتر بجوشد و ان شاء الله
 تعالی بزودترین زمانی بمبارکی و شادی باز آیند مسرور بر مراد ان شاء الله تعالی
 یتدا

(۶۳)

الله مفتوح الابواب

[بخدایی که فیض رحمت او در همه آسمان نمی کنجد
 که ز هیران و آرزومندی سختم در دهان نمی کنجد]

اتصالی که دل و جان را بصورت هایون برادر اعز اجل افضل اکرم سید الصدور محقق مدقق
 مفخر الائمہ تاج اهل الصفه صاحب الدولتین صلاح الحق والدین ادام الله علوه وایده و نصره
 واعلی محله و انجز آماله و جمع شمله فی الدنيا والآخرة در بیان قلم نکنجد و در شرح نیاید

بیست

[تو خوددانی که من بی تو چگونه تنگ دل باشم مبادا کندرین معنی ز روی تو خجل باشم]

اگر تقصیر رفت در خدمت و مهمانداری حق تعالی علیمست و کفی به علیما که نه از سستی عهد مودت بودونه از فتور ارکان محبت آن برادر چون ایام بهار است هر روز در تزیید و اشراق است اما بواسطه غداء طبیعت ضعیف عنصری محتاج بحوائج خسیسه که روح را مغلوب و مقیدی دارد و نمی گذارد که آنچ همت اوست در مصاحبت اخوان صفا و خلان و فائسک نماید حق التمسک و همان قصه مجنونست که بهزار شوق بر ناله نشست و کره ناله را باخود نبرد بحدی رانده جانب ربوع لیلی ساعتی که حیرت محبت او را از سوق ناله غافل کردی ناله رو بگردانیده بودی بجانب وطن و فرزند مبلغی واپس رفته تا از بخود آمدن همچنین دران راه سه روز و دو ماه بماند درین جذر و مد بعد از آن گفت

شعر :

[هو انا قتی خلقی و قد ایمی الهوی وانی وایاها لمتلفان]

امیدست که از سمت اخلاق طیبه ظاهره صدری خوی ادام الله علوه و فضله که ازان تقصیری تجاوز فرماید و علامت تجاوزان باشد که استدعای این برادر و درخواست و درپوزه مراجعت صدری افضل ادام الله فضله وفا فرماید کردن

[بازا که از آنچ بودی افزون باشی ورتا بکنون نبودی اکنون باشی]

[عودوا الی الوصل عودا فالهجر صعب شدید] اگر نه عوایق و صفار متعلق خصانه داره من اندی این برادر بی توقف در طلب آن عزیز یکنه مسرعاً و مستعجلاً آمدی و آن آمدن دون مودت و توقان و اشتیاق بودی بل واحد من الالف

عندی جل من اشتیاق و فصول لا یمکن شرحها بکتب و رسول

[بل انتظر الزمان و الحال یحول ان یجمع بیننا فتصنی و اقول]

نسأل الله محرك القلوب و مهیج النفوس ان یشرح صدر الاخ الزبانی بسرعة التهوض منه و الافاضة و تقریر عیون الاحبة من غیر رؤیة و ریب و استخاره فالخیر کل الخیر و الرحمة کل الرحمة فی اناس الاحباب و دفع الوحشة و الفرقة و العذاب و نعم المرجو و المسئول و الامیر العالم المعامل الطالب الحسیب النسیب المشتاق الیک شوق العطشان الی الماء الزلال و شوق العاشق الیکئیب الی الساعة الوصال این برادر را شفیع گرفت که بخدمت انها کنم که عهده کرده است مع الله تعالی که چون روی مبارک شما بیند میان بخدمت ببندد نفساً و روحاً و مالاً و جاهاً و هر مالی که دارد انجا

منافسه باشد بخدمتش بلك كل آن او باشد اميدست كه شفاعت آن برادر قبول شود تا ظن او در اتصال ما ونفوذ شفاعت ما بخدمتش صادق شود كه چنين اعتقاد دارد كه هرگز شفاعت والتماس اين برادر بخدمت آن معدن الكرم مردود نباشد والسلام

(٦٤)

الله مفتاح الابواب

[الله يجمع بيننا ويفرق البعد عن بيننا سنة الوصل سنة] تكاثرت الاشواق الى لقاء الصدر الكبير فخر المدرسين تاج الادبا ذوقنون الحبيب النسيب مجدالدوله والدين ادام الله علوه قصرت الالقاب لالقله اوصافه وشماله الشريفه ولكن احترازاً عن سامة خاطره الشريف في مؤنة المطالعة وهى فى القلب مكتوبة وعند الله معدة ليوم الثواب انهى السلام الكثير مقرونا بخلوص المحبة فى سر السر القلب عجل الله تعالى بكرمه العودة المباركة مع المراد والسلامة والسعادة خيراياب واحسن رجوع آمين يارب العالمين وينهى الى خدمته الشريفه النفيسة المقتنمة المفرحة المنشطه لا سلبها الله عنا ابداً ان حامل الخدمة بهاء الدين من اقرباء بيت مولانا وهم فى غاية الفقر والافلال كثير من الحيا والصبر يحملون من الفاقة ما لو كان على غيرهم للماء الاذان من الايدان والشكوى ولاشك بان شبكة رزق الدنيا هى الوقاحة والحيا يمنع الرزق والكريم يستحي عن عرض حاجة والصبر على فاقة نفسه محمود والصبر على فاقة اخيه قساوة ومذموم وقد علمت حلمكم ومودتكم لاسيا على اهلنا واقربائنا ومعارفنا وكيف لا واتم نحن ونحن اتم [روحه روحى وروحي روحه من رأى روحين عاشا فى بدن] نرجو من كرمه البسيط ولطفه المحيط ان يدبر حاجتهم وينهى حالهم احسن انهاء الى حضرة صاحب الاعظم ملك الوزراء الاكرم الاعلم مد الله علوه وجلاله فى دولة ونعمة وافية ان يسلكهم فى سلك ممالكه وخدمه ليستظلوا بظله اللطيف الوافر ويستعصموا بحبله الحصيف الكاثف ويخون من غمرات الشقاء والاعلام ومخالب نوايب الايام طلباً لمرضات الله تعالى وذخيرة ليوم يحتاج الناس فيه الى العمل الصالح ويكون الطاعة فيها تعظيم امر الله والشفقة على خلق الله التى قدمها العبد اكرم بضاعة فى ذلك اليوم [يوم لا ينفع مال ولا بتون الا من اتى الله بقلب سليم] وخاطركم منبع الفضائل ونزاحكم عليكم اولى لان الغيوم ياخذ من البحر واكثر ما يقطر يقطر عليه فهو احق به [وان ترى عيباً قد خلا فخل من لا عيب فيه وعلا] منتظرات لعود المجلس الكريم اقر الله اعينهم واعيننا والسلام

❦ الله مفتاح الابواب ❦

فخر المدرسين خيرالبنين محبوب الاوابين ازين والد سلام بخواند وبدعای خير خود را
مذکور داند وبهمان عنصر وطبع سخاء نفس طالع اصلی خود رجوع کند و سر بدر بجه خبت
من و ما و شح نفوس يرون نکند هیچ که از کلستان فنا بخارستان هوا آمدن همه جهان بر خور
و بر زر و کوهر مشور نیرزد و اگر کسی ز غفلت بفعلی و قولى مخالف طبع فرزندی را
اغرا کند بر مارات و مسابقت بدان فعل محمول و سبك دل نشود و موافق ربانى را که
[ولا يجر منكم شنان ان يعذوا ولا يحملنكم ظلم قوم ان يتركوا طريقكم المثلى و همتمكم العليا
المرضى عند المولى
بيت :

گر جمله جهان ازان دگر کونه شود
تو بر ره خود باش و دگر کونه شود

چنان انکار د که دران حجره این پذیرست تحمل و حسن الجوار چنان کند که ازوزیبد [و عسى
ان تکرهوا شيئاً وهو خبر لکم] زیر لب می خواند و اگر درین باب طبیعت را کراهت آید
[لا تکنوا بالغیه الابشق الانفس] بسا سلیم دلان باخلاق مذموم راضی و راغب می شوند که
فلان همچنین است و فلان آغاز کرد هرگز عاقل دیده بینایی خود بر کند که فلان هم بی دیده است
یا عورست یا بر خود فعل قبیح روا دارد که فلان مخنت است چون این صفت در نفس
مذمومست و بسستی آمدن و بعدست عن الله وعن الارواح الطاهرة اگر این صفت منکر تر از عمی
و مخنتی نبودی سبب بعد نبودی که در این راه بسیار اعمی و مخنت راه یافته اند چون رو آورده اند
بترك منى و غفلت ولو تأملت فيه قليلا لعرفت وجوه القبح فيه كثيراً باخواجه مجدالدین رمزی
چند گفته ام هم مسموع دارد والسلام

❦ الله مفتاح الابواب ❦

داعیه خیرات و حسنات ملك الامرا الناصر الدين الله صاحب الدولتين سعيد السعادتین
العروة الوثقی والركن الاعلى غياث الاسلام مغیث المسلمين قتلغ الغ دیندار خاص پروانه بك
ادام الله علوه از آفت ملال و سآمت که سدرام مطیعانست مصون و محروس باذ سلام و خدمت
على التجديد والترديد والتكاثر والتواتر مطالعه فرماید آرزومندی غایه الحدود فرماید شناخت داعی

مخلص چندانك جهد می کنند که جناب هایون را از مکاتبات و مراسلات زحمت ندهد ذوی الحاجات منهل و مشربی دیگر ندارند جز آن ماء عین الحیات و کوثر السعادات چب و راست می نکرند ملاذی و مخلصی دیگر از دست فقر و فاقه روزگار نمی یابند الا منهل و مشرب مبارک که اقصى الدهور و الاعوام مستدام باد [المشرب العذب کثیر الزحام] و مزرع الدهر رهین الرهام [دل درویشان را نمی توان شکستن] فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر [قال الجدار للوتد لم تشقني قال انظر الى من يدقني] بی اختیار زحمت پیایی داده می شود امیدست از مکارم اخلاق که عفو فرماید ازین ابرام بسیار تا حق جل جلاله دعوات و حاجات شمارا و دوستان شمارا و بندکان شمارا بی توقف و انتظار مستجاب گرداند [کجا تدین بدان] آورنده تحیت فرزند مخلص حمیدالدین و فقه الله بيمين همت شما درزی صالحان آمده است و ترك دعوت و جوانی کرده و ظاهرتن را از شهوات و رعونات پاک کرده که آن دردست او بود تا حق تعالی دلرا نیز مبدل گرداند و روی بدان عالم کند ظاهراً و باطناً [قال النبي عليه السلام هذا عدلى فيما املك فاعف عني فيما لا املك] خانقاهی که از ان جداوست نصرة الدين رحمة الله محلولست و الصوفي اولی بحرقة توقست از مکارم اخلاق پادشانه شما که پادشاهی و بخشش فرمایند و آن کوشه را بشیخ حمیدالدین تفویض فرمایند تا محرض بوده باشند او را بر مزید اکتساب علم و عمل تقریباً و لا تبعداً رغباً و لا تنفراً و معلوم باشد که ایشان را بر داعی حق خدمت بسیارست منت دار خواهیم بودن و چنان دانم که در حق داعی کرده است خاص علی التجديد آن احسان بمحمدالله از عنوان نامه باز کرده علی التمام فهم کنند و از فهرست کتابی را الی آخره الحمد لله علی الفراسة الالیه [اللهم زد ولا تنقص قال الله تعالى] و سنزید الشاکرین [و ازین طرف ملک المشایخ جنید الزمان امین القلوب قدوة الحقایق و الارواح حسام الحق والدين ادام الله برکته سلام و دعای رساند والسلام.

(٦٧)

الله مفتوح الابواب

مفخر الصدور مونس الفقرا قدوة الأخيار ادام الله علوه سلام و تحیت مطالعه فرماید و بمشرفه عزیز داعی را مستبشر دند [يقول الله تعالى لعبد انم عليه ماذا صنعت فيما اسبغت عليك من النعمة فيقول يارب شكرتك و حمدتك يعني شكرتك بمالى و بنفسى و بلسانى و بقلبي و غيرها فيقول الله تعالى لم تشكرني اذ لم تشكر لمن اجريتها على يده يعني لم تشكر لمن اجريت تلك النعمة على يده] صدق رسول الله فيما اخبرنا عن الله چون حق جل جلاله آن موفق را واسطه ساخت تا نعمت حق را بنو

رساند واجب آید شکر او کردن چنانکه جسم ترا خد آفرید ولیکن چون ماذر و بدر ترا واسطه ساخت تا بواسطه مرافقت ایشان در تربیت تو آن نعمت تن بر تو موفر شد شکر ایشان واجب شد که [ان اشکری ولو الدینک] همچنین چون نعمت علم بر تو رسید آن معلم که حق اوست واسطه کرد هم شکر او واجب شد چنانکه آورده اند که بعضی رهبانان پیش بزرگی که معتقد ایشان بود شکایت کردند که ما از صحابه رسول صلی الله علیه وسلم رنج و فاقه پیش می کشیم و از شهوات دور تریم آنچه ایشان می یابند از کرامات ما نمی یابیم سبب چیست آن بزرگ جواب داد که آن خدا شناسی و زهد شناسی و رهبانیت و انقطاع از دنیا و امثال این همه موروث انبیاست و ارشاد ایشانست که بی ارشاد ایشان هیچ سر را بخدا شناسی و سیرت و طریقت الی الله تعالی معلوم نبود چون موروث ایشانست شما پشت با ایشان کرده اید که این نعمت از ایشان یافتید گفتند که ما انبیای متقدم را مقیم و شا کریم گفت چون ایشان نفس واحد اند تکذیب یکی تکذیب همه باشد چنانکه غسل اعضا و وضو در حق فایده یک چیزند اگر یک عضوا نشوین شستن آن اعضای دیگر سود ندارد و چون انبیا یکدیگر را مقررند و کواهی می دهند بر صحت همدیگر چون یکی را تکذیب کردی همرا تکذیب کردی و بحقیقت آن یک نورست که در روزن هر خانه از خانه های اجسام انبیا تافته است از یک خورشید چون صد یک نور از آن نورها درین خانه میشت شدی و منکر او شدی خفاشی تو ثابت شد منکر باشی و نظیر این آن باشد که خفاشی کوید که من بآفتاب پارینه مقررم با او ضد نیستم اگر چه بآفتاب امروزینه ضدم کوید این پارینه و امروزینه دو نیست ولیکن پارینه از امتحان تو دورست و همچنین مارخاکی کوید که من ماهی آن آم که بازدر جومی رفت با این آب آشنا نیستم کویند این آب همانست اما آن آب که غیرست در زعم تو امتحان کننده روز کار تو نیست [ولا یم بیانه ابدأ ولو جئنا بمثله مدداً] جاوید روح با کش مستسقی آب حیات [یفجرونها تفجیراً] باز

(۶۸)

الله مفتوح الابواب

[قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة لا یحل له فان ثالثهما الشیطان من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یقفن مواقف التهم من باشر خیراً او شرّاً فی جنح لیل فی بیت مظلم جعل الله ذلک علیه بالنهار رداه و شعاراً یعرف به یؤیده قوله تعالی سنسمه علی الحرطوم یعنی یجعل الحیر والشر علامته علی انفه یراه کل احد] فرزند عزیز فلان الدین خالصه الله عن ایدی الشیاطین ندانده که درین روز کار کنج خلوت محشر کده شیاطین است شیران را یم باشد درین زمان از یاران صالح منقطع

شدن و بکنج نشستن یم شیران را هم نشاید که آن نقصان شیری فتنه دیوست که این پدر کوش
 زده است از خیر و شر عالم اما دهان بکوشم نمی نهند و بانک می زنند والله الطالب الغالب که درین
 مدت چیزها می گویند ازان فرزند که اگر در خواب دید می خواب برخود حرام کردمی اگر
 ممکن بودی سفر کردمی آخر که گفت آن نافست صد هزار مضرت دروست والله جز عدو نکفت
 چند کورت نصیحت کرده شد و آن فرزند آنرا تأویلها کرد وزیر بساط نهاد و فریب نفس را هیچ
 تأویل نکرد چنانکه آن شخص بر پیغامبری موسی چندان خیال و اشکال و تأویل اندیشه کرد
 و بر خدایی کوساله هیچ تأویل نیندیشید بدست این پدر دعوتیست و دعایی است بحق انک
 [قوا انفسکم واهلیکم ناراً و انذر عشیرتک الا قرین] دعا خود کارمنست و دعوت اینست که می گویم
 یکباره و دوباره نوح وار [ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین] ان شاء الله نکوی [سأوی الی جبل
 یصنئ من الماء] زیرا [لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم] یعنی بناء بنده مرحوم کیر و ملازم
 آن مرحوم باش و اگر نی هر جا روی زخم خوری بر جوانی چه غره شوی آخر بر اذرت بسن از تو
 کوچک تربود ای درینجا اورا دستوری بودی تابا تو حال خود بکنفی الله الله در یابد وان حجره را
 ویران کند روی بر نمی تابد که در روی کسی نصیحت کنم دهان پرست امکان کفتن فی دل پرست
 امکان نبشتن آن نیست آخر از روان آن شاه بترس و از روان آن سلطان شرم دار خانه که چو
 بیت الحرام نیک نام بود و انکشت نما بود نزدیکست چون کاروانسرای ضیا مشهور شود والله وبالله که
 روح او چون شیر می غرد و با خبرست از قلیل و کثیر آنچه می رود ممکن که بر سر ت فرود آید سو کند
 مخور و منکر مشو و حالها را باز کونه مگو [و قلبوا لک الامور] که آن منکر شدن یکی کناه دیگرست
 آدم وار [ربنا ظلمنا] آغاز کن ابلیس وار حجت مگو اگر حالت آدمیت خوشتر می آید الله الله
 کریبان مردی بگیرد و خود را زیر شیطاین سست نیفکند [وقفه الله و قواء و ایده بنصره] الله الله
 ملازمت کند بصحبت سیخ الشیوخ امام الوقت حسام الدین اگر از من حجابی هست یا من موضع
 معین نیستم الله الله دشمنان را شاذ نکند

زین حال چو بشنود عدو شاد شود از بهر خدا چو شادی اوست ممکن
 جهان آن به که عاقل تلخ کیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

اطال الله بقا قاضی القصاة ناسر العدل والحسنات الصدر الذي استحق الصدر بسعة الصدر وفاق الافاضل بعلو القدر بقية السلف استاذ الخلف مفتی الفريقين امام المذهبين الاجل الكبير العالم التحرير البدر المنير عز الحق والدين علاء الاسلام والمسلمين علم الهدى واليقين ادام الله علوه ويسر له اليسرى وجنبه عن العسرى ولازال السعدله خادما والاقبال ببابه ملازماً كلاه والله ورعاه ومن الخير لا اخلاء سلام وخدمت ازين داعی مخلص اذا كر الشكر مطالعه فرمايد آرزو مندی بملاقات ومواخات ذات شريف مفيض الفوائد والنوادر متجاوز الحد شناسد جمع الله بيننا على بساط الصدق [اخواناً على سرر متقابلين] آمين يارب العالمين.

وذكرك في قلبي الى اين اكتب	خيالك في عيني واسمك في فمي
بي من وتوتو من بذي من تو	من وتو کرد آدمی را دو
من وتو رفقه وخدا مانده	کی بود مازما جدا مانده
الله يجمع بيننا ويرفع البعد عن بيننا	[کتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم]

ای روحهای پاک درین تو دهای خاک

تاکی چو خس اهل سقر مستقر کنيد

ديرست تا دمامه محشر همی زنند

ای زنده زادگان سر ازین خاک برکنيد

لايمان شرحها بكتب ورسول	عندی جل من اشتياق وفصول
ان يجمع بيننا قصنى واقول	بل انتظر الزمان والحال يحول



تصنی واقول تفسیر يجمع بينناست که چون جمع شوند بشرط عين جمع شدن کشف کند احوال را بی واسطه قول ظاهر واکر بعضی احوال نامکشوف بماند و محتاج بیان باشد بقول آن جمع نشده باشد تفرقه قائم باشد زیرا تفرقه از روی مکان نیست که روح مکانی نیست تفرقه از توسط حجب است جمع آنکام باشند که حجب تمام بر خیزد این بر خاطر اشرف مکشوف باشد تطویل حاجت نیست العاقل یکفیه الاشارة لانه يتکلم و نسيه لا للتفهيم وحده بل لالتذاده واعتذار وجه بدل المحبوب ظاهراً و باطناً اعلام می رود که فرزند عزيز طالب الحق فخر الدين دامت سعادتہ از دعا کويان و ثنا کويان آن حضرتست شب وروز تحصیل درس عشق و تنبه تقوى و وجيز قناعت و وسيع قوت القلوب و بسيط معرفت و جامع الكبير مقعد صدق مشغولست و در اصول اصول اصول خوض

می نماید و طلب عبور از علوم و وصول بمعلوم وهو الحق تعالی همت و نهمت دارد خواهر او مرجومه بدان طرف نقل کرده است غفر الله لها ترکه که هست آن به که بوجوه خیر مصروف شود چیزی بمنی اختا صدقه متوفا باشد و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله خاصه چنین دو رحم که صلّه رحم دینی بجای می آرد علی اتم الوجوه و در احیای نفس خود سعی می کند که بحقیقت احیای همه خلایقست که [ومن احياها فکأنما احيا الناس جميعاً] فرزند مخلص صدرالدین دامت سعادت می رسد بحکم و کالت توقعت بر قانون لطف و کهر نوازی و خیر کستری مخدومانه و پذیرانه عنایت فرماید تاحق بمستحق رسد و روان آن متوفاة شادمان شود و ذخیره آن روز باشد که محتاج الناس الی ما قدموا لانفسهم من خیر و حدیث [عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة] از و ظاهر شود و مکشوف و محسوس گردد که [یوم تبلی السرائر] لطفهایی که فرموده است پیش ازین و می فرماید از حفظ الغیب و ستر العیب و علینا شکره و علی الله جزاؤه و جزاء الله احسن ما جزاؤه محسنأ [ان الله لا یظلم منقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرأ عظیماً]

شعر

اکرام اهل الهوی من الکرم و امة العشق اضعف الامم
والسلام علیکم و علی من حولکم [و من حل يوماً بوادیکم] و علی اهل نادیکم

[و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یمیت حیا] جاوید مغیث خلایق و مبین حقایق باذ
آمین یارب العالمین.

(۷۰)

الله مفتاح الابواب

خیرات و حسنات و صلوات و صدقات امیر سیه سالار اجل کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور
مجاهد مرابط منا غراسد الوغا مقدم الجیوش مخلص الملوك و السلاطین سعد الدولة و الدین ادام الله
علوه و اقباله و حقق آماله و ایده بروح منه بحضرت ولی الحسنات مجیب الدعوات قاضی الحاجات
مقبول باذ اولیا منصور و اعدا مقهور و عزیز ترین اولیا عقل ناصحت و دشمن ترین اعدا نفس
اماره است.

[جان می برد بحضرت حوران کلشتم تن می کشد بخدمت کودان کلختم
عیسیست جان پاک و خرسست این تن پلید پیکار خر هماره بعیسی بر افکنم
تالار جرم می زند این طاس روزگار بر سینه زجهای پیایی چو هاوانم]

جنگ آنرا که نفس اماره را که عدو دین و دولت ماست وراء زن دنیا و آخرت تابصمصام خیرات و طاعات برد تا غازی باشد و مجاهد نویسنده لقب او نه در دیوان دنیا بلك برساق مرش ایدہ اللہ و تقبل حسناته و وفقه بشکره [اعلموا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور] ازین طرف سلام و دعا قبول فرماید آرزومندی بادراك حقایق اگرچه رؤیت قرب المهدست لیک روح بدان ملاقات قانع نیست

[اعانقها والنفس بعد عشیقة الیها و هل بعد العناق تدانی]

ملاقات و موافات باسرع الازمان و ایمن الاوقات و اسعد الحالات میسر و مهیا باز آمین یارب العالمین حامل تذکره سید اجل حبیب نسیب شرف الملة و الدین ادام الله شرفه مستقبل خدمتست و احسان و اکرام امیری درحق جمله اهل خیر فایض و مشهورست لا سیما درحق سادات اعزّه ضاعف الله عزهم توقع است از انعام عام و اکرام رام و درویش پروری و فضل کسری آن عزیز که سید اجل از ان جناب عالی شا کر و ذا کر باز گردد چنانک فقرا و صلحا و اوامید واران دیگر از خدمتش شا کر و مننی بازمی کردند تا ثواب جزیل حاصل آید و بر احسانهای پیشین منضم گردد دائم مقصد رجال و محط رحال باز قال النبی صلی الله علیه وسلم [الحق عیال الله فخیر الناس انفعهم لعیالہ] والسلام

(۷۱)

الله مفتوح الابواب

اطال الله بقا قاضی القضاة الصدر الکبیر البدر التحریر المحقق المدقق علم الهدی معدن العلم و التقی بقية السلف استاذ الخلف عز الملة و الدین شرف الاسلام و المسلمین ناصح الملوك و السلاطین ادام الله علوه للدين و حیاحته للحق و رعایتہ للمظلوم و اعانتہ ادامہ الله علی المکارم و ایدہ و بسط بكل خیر یدہ و عمرو زین الدنیا و اهلها بافضاله بحق محمد و آله سلام و تحیت مطالعه فرماید و اشتیاق الی رؤیتہ الی هی روضة الآمال و زهرة الابصار و منجبل الاقار تقر بقاء العیون و یسر به المحزون اذ جعله الله للسرور نظاماً و للنعمه تماماً لا وحشة مع مقابلتها ولا انس مع مفارقتها غالب داند بلری تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف انه سمیع لطیف زحمتی که دادیم لطفها فرمود یشکافاه الله ما کافی به محسنا علی احسانه فان یجزیه منی اوسع لمؤنته و الله لعین علی صالح النية والعمل و المكافی للحسنة بسبع مائة و زیادة بثمره و اکثرها لا نهیة له اعلام می رود که جماعت خویشان فرزند عزیز مخلص فخر الدین ایدہ الله بعونه جهت شح نفس و سحر دنیا که [الدنیا اسحر من هاروت و ماروت] مانع خیر شدند تا آنج حق باشد تمام بمستحق نرسد خاصه چنین مستحق که همرا فدا ی راه حق

می کند [احرصوا فی سبیل الله] وحیل و بهانهها بیرون می آورند که ماشققت می کنیم [وقلوبوا لک الامور لیللبسوا علی الناس والله احق ان ینحشاه] توقع از کمال لطف و احسان و عنایت و مخدومی آن بزرگ آنست که جهد فرماید تا آن بمستحق برسد و بکفایت و دانستن شریف خود مانعان را دفع کند تا برین داعی منت باشد و بر احسانهای اولین مزید باشد که [اتمام المعروف خیر من ابتداءه] احسان بر مثال هلاست اگر چه لطیف و مبارک و شاذی افزاست اما چون بتمام رسد و بدر شود عالم را منور کند همچنان ابتدای طاعت با اتمام آن ایده الله و وفقه وهو ولی التوفیق الله الله که دین خبر بر منوال و عادت صلابت دین و نصرت حق [ان تنصروا لله ینصرکم و ینت اقدامکم] که صفت خلقتی و جلی اوست بر رسته نه بر بسته [لیس التکحل فی العین کالحل] آن مهم را کفایت فرماید [ذخیرت یوم المعاد] ان شاء الله تعالی جاوید کاشف مشکلات خواص و مصلح خطوب عوام و مغیث مظلوم و مربی مفسوم باذ آمین یارب العالمین.

(۷۲)

الله مفتوح الابواب

روح مبارک خواجه جهان کریزان ازین جهان و آرزومند و مشتاق آن جهان بجانب بی جانب منزله از جوانب و ارکان هر ساعت نکران و مناجات کنندۀ پنهان از میانۀ دل و جان که مارا بخود ده نمای ازین بیابان و ساحل خلاصی رسان از موجهای این طوفان و حق خواب می فرماید که پیوسته خلاص جهانیان در هر روز کاری بار بسته بوده است بیکی از خواص بندگان تا خلق در آن باشند نکران نسکرند با آسمان که در آسمان باز نشود بهر خیر فکری حیران بلك رضای ولی خدا بحج و فارغ باش از کیوان که می فرماید رسول صادق سلطان صادقان علیه صلوات الرحمن جو درمانید ای امت مؤمنان در آخر الزمان حیران و سرگردان رضای من بحج و پدید از بندۀ خاص من که برید بروکان بکمان روشن فی چون کان تاریکان چنانک در طوفان نوح علیه السلام هیچ پناهی نبود الا روی آوردن بنوح خنک جان نوحیان و رسول می فرماید علیه السلام که ای امت بهر روز کاری طوفانیست و نوحی و قطب آن زمان که خلیفۀ وقتست کشتی نوحست در آن زمان هر که گرفت او را دامن رست از طوفان و این کلمات بیانست و نشان بخواجه جهان ادام الله علوه علی مر الزمان جزای آن احسانهای وافر که فرمود آن ولی الاحسان محستان که [هل جزاء الاحسان الا الاحسان] ای فخر نیکوکاران بشنو کواهی بی غرضان و برخوان نامه بی علتان و آب را چون می را فی روان مرآین در شورستان و در زمین سنکستان بلك آن خدمت را بکن بازنده دلان که می فرماید در شان

ایشان [والله الطيب يخرج نباته باذن ربه] وایشان را بشناس از پی خبران اگر چه باشند باخرقه و طبلسان ندارند نورجان و حکمت لسان بسی خرقه و دستار و طبلسان که چون بمشمن معنی نگری در میان آتش دوزخست سوزان [ان الله لا ينظر الى صوركم] کویان آخر کافران در هر دوری ناجوانمردی می کردند در حق پیغامبران و جوانمردی می کردند در حق بیکانکان سنک را در کنار دستار چه می بستند و کوه را بسنک می شکستند دور از دوستان شما لاجرم قبول نیامد صدقه های ایشان [وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم كفروا بالله ورسوله] و آنها را که چشم روشن گردانید که اگر برك وسك استخوان اندازند دانند که برك وسك می دهند و اگر بیوسف صدیق ولی حق نواله دهند دانند که بیوسف می دهند اگر چه هر دو در کارست ولیکن تمیز دارند بمخواستم که زحمت دهم درین خیر از غایت خجالت ابرامهای سابق باز حق تعالی چون می خواهد که این خیر خطیر بمعاونت وجد و جهد زبان و ضمیر و قدم و دم قفل کشای هایون را عالم آرای شما باشد که [الطيبات للطيبين] بدان آورد که زحمت باز بمخدمت شما آریم که مرسوم و مهور و مألوف زحمتهای سابق مابوده اید [قد رجع الحق الى اهله والحمد لله على فضله] اتمام چنین خیرات کار شما اکنون داعی چه گوید که ضمیر و درون مبارك شما خود از جانب داعی می گوید و می شود اما چون نیت نیکو کردی مگردان نانی که بمچنین درویش داذی باز مستان دویم مکن که آن درویش نان بسیار باید ولیکن تو چنان درویش نیابی تا سبب دوام دولت سلطان ما سلطان صافی جان فخر سلطانان مهدی آخر زمان صاحب طالع عنایت یزدان و نظر مردان ضاعف الله دولته گردد ان شاء الله تعالی وسلم تسليماً دائماً كثيراً

(۷۳)

الله مفتوح الابواب

مصور رای عالی افتخار الصدور والأیامن صدر معظم دستور مكرم ملك الوزراء معين الحق الجليل الاصيل تاج الدولة والدين عضد الاسلام والمسلمين ادام الله علوه وضاعف اقباله وايداه بروح منه بعد از وظائف سلام و تحیت عذر ابرامها خواسته می شود [الاسلام بدأ غريباً وسعود غريباً] هر ك در جان اواز حقیقت اسلام بهر هاشد میان خلق غریب باشد و خلق با او در دنیا میزد و بیکانه وارزیند چنانك انبیا و اولیاء قصد كشتن می کردند و تهمتهای نهادند و از شهرها بیرون می کردند چنانك حق تعالی حکایت می کند [فريقاً كذبتم وفريقاً تقتلون] تا آنكه که نصرت خدا برسد و چنانك جانوران خشکی با جانوران دریا اگر چه قبیله او باشند و هم شهری او نیامیزند چنانك ابراهیم

فرمود پذیرا و خویشان را چون بیکانگی ایشان بدید [انا بری منکم] مگر هم با غریبی که او را هم ازان شقه لباسی باشد و ازان آتش داعی چون ازیں غریب نفس غریبانه بشنود جنسیت و هم شهری در جوش آید خویشی پیدا شود [انما المؤمنون اخوة وکل غریب للغریب نسیب] نیاز و اخلاص شما نادره و غریب است و بر شما پوشیده نباشد که این داعی آنچ نماید و نمودار استحقاق فخر المشایخ ادام الله بر کتبه بی غرض و بی علتست و بتقلید و بقیاس نیست که ضیاء الدین مرحوم اگر چه هر کسی بمقام خود نیکوست از جا تا بکجا صد سال مجاهده کشیدی کرد ایشان در نیافتی چونست که او را آنچ داشت بسیار نبود ازان همه این دو مقام التماس رفت دشمنان و صاحب غرضان کور دل و کور دیده بی تمیز راه زنی کنند که این دو بسیارست بالله و تالله که غرض داعی صلاح ملک و ملتست و درین رقعہ بیش ازیں شرح بر نمی تابد املتست که از برای زاد آخرت و دستگیری روز درماندگی که درین خیر خطیر معاونت فرماید و وصیت حاجت نیست

[استاذ تو عشق است چو آنجا برسی او خود بزبان حال گوید چون کن
دائم که تو کوهر زخسی بشناسی تو باز سید از مکسی بشناسی]

اگر چه هر آهنی را قیمتی هست و از فائده خالی نیست و اما عقل داند چند غصه و مجاهدها و روز کارها باید تا آهنی آینه کائنات شود و دستگیر عالم گردد [قلم اینجا رسید سر بشکست] جاوید موفق باد و السلام.

(۷۴)

الله مفتح الابواب

سعادت و اقبال مجلس عالی ملک الوزرا آصف الزمان عمده السلطنه اب الملوك و السلاطین معیت الاسلام و المسلمین باسط العدل فی العالمین منشی الخیرات و الکرامات صاحب اعظم دستور معظم ادام الله علوه و خلده دولته و لازال السعدله خادماً و الاقبال لركابه ملازماً مستدام و مخلص و رفیع للدرجات هر روز بر تقادم ادوار و تجدد اطوار اسباب رفعت و مکانت محمد تر و مشید تر دارا ذانه عجیب الدعا سلام و خدمت ازیں داعی مخلص و هوا خواه صادق مطالعه فرماید و آرزومندی ببقای غره هایون و زیارت مقتنمش غالب و باعث داند و چون فرط رغبت و میل همت عالی لازال عالیا پیوسته نکرانست بسوی محتاجان و مستحقان و مظلومان خاصه اهل تقوی و اهل دین که خلاصه وجود ایشانند واجب آید ابواب خیر و مصارف احسان بر رأی عالی داشتن تا بحسن سعی ملک الوزرا اب درجوی خیرات پیوسته روان باشد و زمین مزرعه آخرت بآب طاعت و احسان سیراب گردد

درین احوال فخر المشایخ والابدال ابا بزید العصر جنید الزمان او حد اثر رجال حسام الدین
 ادام الله برکته پوشیده نباشد که روزگار عزیز او مستغرق خلوات و مراقباتست ولاشک که اسباب
 دنیا در خلل باشد حق تعالی از برای سعادت خلق اولیای خود را از خزانه خاص خود روزی
 برساند با کمال قدرت یا حواله ارزاق ایشان بخلق باشد از برای ابتلا و امتحان خلق است که
 می فرماید از زبان عیسی علیه السلام [من انصاری الی الله] حق تعالی قادر بود بر نصرت او
 از خلق نصرت خواستن جهت رحمت خلق است و همچنین مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم
 می فرماید [حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین] و می فرماید [ان تنصر والله ينصرکم]
 از برای رحمت خلق که هر کس را میسر نشود همراه حق بودن الا اگر خواهند که با حق
 تعالی دوستی کنند با اولیای حق دوستی کنند و ایشان را یاری دهند بمال و نفس و آنچه ممکن باشد
 و ایشان را همچون دیگران نپندارند اگر چه [اندرین راه چو طاوس بکارست مکس] هیچ
 صاحب تمیزی برابر ندارد طاوس و مکس را می فرماید که غنیمت دارید این طائفه غریب نادرا
 تا روزی که دولت ایشان در آید و آن روزگار بمراد ایشان باشد شمارا دستگیر شوند و حسرت
 نخورند و نکویند [مالنا من شفیع ولا صدیق حمیم] که آن روز هیچ دوست دوستی را دست
 نکیرد الا آنکس را که با اولیاء حق دستی کرده باشد که [الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوا الا
 المتقین] اگر درین عصر کسی جز ملک الوزرا ضاعف الله علوه بودی که بر عظام خیرات موفق
 بودی این زحمت پر رحمت هم بدان حضرت داده نشدی آنچه حالی خالی شد است مسکن نیست که
 شیخ صدرالدین دامت برکته از اینجا نقل کرده است اگر ارزانی فرماید عظیم بموقع باشد و برین
 داعی منتها باشد و بر خلقه اهل خیر که ملازم دعا اند جاوید مسند خیرات و مصدر سعادت باد والسلام

(۷۵)

بسم الله مفتاح الابواب

منجیع مقاصد و مرادات و حصول مرام و امنیات و کفایت خطوب و مهمات دینی و مالی خالی
 و مالی ذات مطهر عالی همت همایون طلعت مسعود
 بیت :

حدیقه العدل سدره الکرم رضيع المجد مصدر الشرف

غائص بحر الدر تریاق سم الضر اعز ارکان المجد که ربیع جنان السلطنه نور الدولة المنصوره فرح القلوب
 المحضوره صبح المجلال قبة الاقبال فلان الدولة والدین ادام الله علوه فی حدایق السرور والنم باقصای

غایات واعظم نهایت رسیده باز سلامی که آثار آن بهیچ ریب المنون مندرس نشود و تحقیقی که کمال آن بسنین وقرون منطمس نکردد از خلاصات مودت قدیم ورقایق محبت مقیم که جنان حقایق ارواح مؤمنان پیش از دارگاه قوالب بسیصد هزار سال عاقد علی الاطلاق جل وعلا عقد بسته است که [الف بین قلوبهم لوانفقت ما فی الارض جمعاً مالفیت بین قلوبهم] هر صبحی علی الدوام رسانیده می آید و بدان نظر مودت که بخاشاک عوارض بخشیم و غضب آلوده نکردد و بطوارق جفا نابوده نشود در خیال مشرف خصال آن وجود مبارک نکرانست از آینه ضمیر باری تعالی نتایج این سلام و محبت و اتحاد وصلت ظاهر مخفی را هر روز بر ضمیر اشرف لازال مشرفاً شاذی افزای تر داراد [انه روف بالعباد] می خواستم که آینه مودت هر چند گاهی از غبار نسیان پاک می کنم تحقیقی و مراسله بهانه می جستم تا حامل خدمت که از هوا خواهان آن حضرتست و از ممنونان منت آن کرمست التماسها دارد و شفاعتها گرفت داعی مخلص را بنشستن این چند کلمه مهر آمیز بر امید آنک نظر عنایت و نیتها که آن ولی الانعام و التربیه دام علوه در حاجات او موظف داشته است امروز بیفزاید که آن نظر عنایت را از نظر مشتری بقال نیک مقرونتر یافته است و از غره عید اکبر مبارکتر آزموده است توقعت که بآنچ امید اوست مسرور و شادمان بر کردد چنانکه چندین خلائق بنجح حاجات مختلف ازان حضرت شاکر و ذاکرند امیدست که سبب مزید نور دین و دولت گردد و تضاعف اقبال و سعادت آمین یا رب العالمین

(۷۶)

الله مفتاح الابواب

ابواب خبرات ملک الامرا سید الخواص مغیث الخلائق زکی الحقایق محی العدل وافر الفضل نادر الزمان زعیم الامن و الامان شریف الذکر دقیق الفکر الحسیب النسیب الجمیل الاصل الغ اعظم پروانه بك ادام الله علوه و کبت حاسده و عدوه کشاده و افزون باد سلام و دعا و آرزو مندی مطالعه فرماید و تمطش بلبقای خوش سیای عالم آرای شاذی افزای همایونش غالب داند [اللهم اجعلنا علی سرر متقابلین] اگر چه صورت مقصرست در ادراک خدمت اما بصفت مودت و محبت و هوا خواهی متصلست و ایس التزاور بقرب المکان بل التزاور بقرب الجنان قال الشاعر [فقلت و ما نفی بقرب دیاره اذا لم یکن بین القلوب قریب] و قال سلام علی الغائب الحاضر [پیوسته آوازه وصیت خیرات و صدقات اعظم پروانه بك علی العموم می رسید الی خلق الله بسدسبل الافات و علی الخصوص بسدل الصدقات الی اولی الحاجات این داعی را پیوسته آن آرزو و تمنا

بوده است که خیر شما بمصارف شریفه بزرگ منفعت خطیر منزلت مصروف باشد که آنست لایق
 همت عالی [هرک از نسب بلند زاید او را سخن بلند باید] تا زرع خیرات شما بخیر المرازع کاشته
 شود و ربیعهای عجب بر دهد عنایت و بذل و معاونت در اخراجات شیخ اجل اورع ارورع عارف بحق
 امین الغیب جنید الزمان ولی الله حسام الدین ادام الله بر کته تا بر متن سالفه منضم گردد که
 [علامه قبول الحیرات اعادتها] اگر این کلمات دلیذر آید بر خاطر نقاد و قادش لازال منوراً
 و مطلقاً علی الاشیاء کجای احسان و نثار دریغ ندارد که هنگام شفقت است و زمان رقتست
 [ماتشؤون الا ان یشاء الله رب العالمین هو اهل التقوی و اهل المغفرة] جاوید محسب باد والسلام

(۷۷)

❦ الله مفتح الابواب ❦

کل خندان که نخندد چه کند علم از مشک نبندد چه کند
 آنرا که خدای تعالی اختیار کردد و خلعت صفت کرم خود درو پوشیده و تاج [ولقد اخترنا هم
 علی علم علی العالمین] بر فرق او نهاده ادام الله فی العالمین ظله او بنده نوازی و کهنتر پروری نکند
 صد بار کواه گرفتم خلق را و خالق را که هر چه آن مخدوم اندیشه کند منتهای اندیشه منست
 و هر چه بفرماید و خطاب کند خلاصه خطابات من حق آرزوهای روح مارا چون خواست که
 دوا کند صورت مبارکش را مصور کرد هرج آرزوی جان ماباشد لاشک در خطاب و اشارات
 مخدوم حسام الدین لازال مخدوماً لامع باشد اگر آن مراد بر آید بظاهر و اگر بر نیاید بهاء الدین را
 و اصول او را آن شرف و عزت بس کند که معاونت و شفقت آن خاطر آفتاب صفت یاری او کند
 هر چه شما فرمایند هر که گوید که مولانا ن گفته است چلی می گوید غرامت دارد]

از هر دو کون کوشه خلوت کزیده	بیرون ز کفر و دین ره دیگر گرفته
زان چشمه حیات که در کوی دوست بود	تاروز حشر ملک سکندر گرفته
کرشکر شوم شکر تو نتوانم گفت	ورعذر شوم عذر تو نتوانم خواست

بعد از هزاران سلام و شکر و شکرانه مطالعه فرمایند و آرزومندی روز افزونست و بدعای سعادت
 و خیر مشغول می باشم آن دولت که پناه طالبان و مقصران عصرست و مدد مدد خواهانست و از
 کمال مرحمت مالا مالست و بد برداری و تقصیر پذیری و عذر و شفاعت اندیشی و آن مرؤت لایعلم الا الله
 از عالم منقطع مباد آمین و ان حرز اعظم که دافع بلیات آخر زمانست محفوظ و محرز باد آمین
 یا رب العالمین از همت شما شکرها دارم عذرش هم شما بخواید والسلام

❦ الله مفتاح الابواب ❦

سایه عدل و احسان خدایکان عالم عظم الله سلطانه وابد برهانه ولازال الملوك منخرطین فی سلك خدمه والا یامس سائرة تحت ظل علمه برسر عالمیان سالهای بی پایان گسترده باز بررأی معلای خدایکان عالم عظم الله دولته عرض داشته می شود حال بنده کینه که داماد شیخ المشایخ ابایزید العصر جنید الزمان امین القلوب حسام الحق والدین ادام الله برکته که امروز آرام دل و روشنی چشم این پذیرست برای خدایکان عالم سید السلاطین خلد الله دولته پوشیده نیست که سید المشایخ چندین کثرت عزیمت سفر کرد این داعی بهزار لایه مانع شد این پذیر نخواست که این خطه مملکت خدایکان عالم عظم الله دولته از وجود یکنه و از چنین همتی و دعایی خالی ماند که شاهان نامدار ربانی بحاجت جسته اند که در ممالك ایشان از خواص حق مقیم باشد و آن را به از خزینه و لشکرهای قاهر دانسته اند و خدایکان عالم بحمد الله بدان اعتقاد آراسته است که طالب دل اهل دلان باشد اکنون چند بار از والی وقت نمودند که کینه بندگان را رنجاند و قصد تعدی می کند و آن آزاری سید المشایخ و بدل این پذیر مخلص می رسد تصدیع و ابرام از حضرت معلای خدایکانی خلد الله ملکه دور می داشتیم اما جواز حد رفت و عنایت پادشاهانه خدایکان عالم بر همه اهل خیر و درویشان را بحسبت خاصه بدین پذیر چشم دارم که باشارت خدایکان جهان پناه سکندر زمان خلد الله ملکه ظلم این والی و تعدی او ازین کینه بندگان دفع شود تا بفراغت خاطر ایمن چون کبوتران کعبه بدعای دولت قاهره مشغول باشد والسلام المقتخر بدعائه محمد بن محمد بن الحسین البلخی

❦ الله مفتاح الابواب ❦

ثمرات خیرات و خیر اندیشی و مظلوم نوازی و درویش پروری و بلند همتی و عاقبت بینی امیر اجل ولی النعم فرشته اخلاق ملک صفت مغیث الاسلام فخر الانعام مختص الملوك و السلاطین شمس الدولة والدین ادام الله علوه و کتب غدوه درونجزا موفور و بی نهایت باد [وان تک حسنة یضاعفها] اولیا منصور و اعداش مقهور و باری تعالی و تقدس راضی و راعی بمحمد و آله سلام و دعا از این داعی نیکخواه قبول فرماید و پیرسان و جویان و شکرگویان خود داند آن کوهر استعداد و حسن ادب و لطف ادراک مبارکش هیچ از پیش نظام نمی رود و چون بمصالح مشغولند نمی توانم ابرام دادن ان شاء الله که آن وصال بی صداع بی انقطاع که خلاصه طلب همه طالبان است میسر گردد [اخواناً

علی سرر متقلیلین [لطفها فرمودست فرزند عزیز حبیب نسیب پاک کوهر صدرالدین دامت
سعاده شکرها گفت امید دارم که تمام فرمایند که ابتدای خیرنیکوست الا تمام کردنش خود
حدی ندارد ماه نو اگر چه خوبست وزیبا وانکشت نما الا تمامش خود چیز دیگرست ومعلوم رأی
عالیست تعلق این داعی بسید المشایخ والابدال امین القلوب جنیدالزمان حسام الدین ادام الله
برکته وتعلق فخر المشایخ بحضرت ذوالجلال تعالی خود صد هزار چندانست که در بیان و در قم
نیاید توقعت که چنانک همکان شا کنند فرزند صدرالدین شا کر باز گردد و این خیر را از خیرات
دیگر نشمرد خدای داند که آن عزیز را دام علوه ازین سی چه خیرها خواهد بودن
وبرین داعی چه منتها خواهد بود پیوسته محسن باد

(۸۰)

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

ثبات وخیرات وحسنات و دین پروری ومظلوم نوازی ومعدلت امیر اجل خدای ترس
عاقبت بین حلیم کریم معظم امرالله مشفق علی خلق الله [اشداء علی الکفار رحماء بینهم] مختص
الملوک والسلاطین قانع الکفره والشیاطین الغ قتلغ پروانه بك ادام الله علوه وکبت عدوه بحضرت
[غافر الذنب وقابل التوب] مقبول ومبرور ومشکور ومذکور باد سلام و دعاء فراوان ازین
داعی مطالعه فرماید وآرزومندی بر ترایدداند التقا در اوفق الاحوال میسر باز اعلام می رود که
اخلاق و اخلاص ملک الامرای اظهر من الشمس است در تربیت مظلومان و درویشان خاصه
ودرویشان الهی [لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله] و در این وقت جماعتی از متعلقان شما
بی خبر شما بزایوه خواهر عزیزه زاهده عابده ناسکه ادامہ الله عصمتها منزل ساختند و اهل خیر را
تشویش و برا کنندگی خاطر حاصل آمد و اوقات ایشان ودعوات ایشان مقتم است خاصه
دراعتقاد و ظن عالی ملک الامرا توقعت که اشارت فرماید تا درویشان را زحمت ندهند
و آنجا منزل نسازند داعی خواست که بخودی خود بخذمت آید جهت این خیر لیکن چه
محتاج است که لطف ملک الامرائی مستعد خیراتست وبهانه می جوید تا خیر پیش فرستد
جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

❦ الله مفتاح الابواب ❦

سماعت دو جهانی و امداد رحمت آسمانی قرین روزگار هایون مشرف مزین کزیده سید
الامرا مفخر الکبرا علی الهمم ملکی الاخلاق کروی الاوصاف معدن الخیر والانصاف مختص
الملوک والسلاطین ملجاء الضعفا مؤنس الفقرا مغیث المظلومین جلال الملة والدين ادام الله علوه
ولازال العدله خادماً و الاقبال لبابه ملازماً باذ و ایزد جل جلاله درکل احوال معین
وناصر و مؤید و مسدد و مرشد و مؤنس و راعی و شا کر مساعی بحق النبی محمد واله و چون
شفقت و میل رغبت ذات شریف و عنصر لطیف ظریف مبارکش بجانب تربیت فضلا و تقویت
علما و فقرا معاینه می بیند اگر فقیر ربانی محقق درمهمی استعانت خواهد جستن واجب وضع
النسی فی محله آن باشد که اول حاجت را بخدمت شما عرض دهد درین وقت ورثه ملک المشایخ
والابدال سرالله فی الرجال جنید الطریقه ابایزید الحقیقه المؤید بانوار الالهیة و الإضواء الربانیة
المشرف باشراف شمس المعارف المختص ببوارق نور الاختصاص صلاح الحق والدين قدس الله
سره و اعاد علی العالمین نوره و برکته درین وقت باغی خریده اند از ثمن آن بانصد درم در تأخیر
می افتد ده بازده روز بایع باغ مساحت نمی کند هر طرفی نکرسته شد از بهر التماس این معلومت
موافق تر و سزاوار تر و این خیر و معاونت را از جانب مبارک آن یکنه عصر دیده نشد و واجب
آمد خدمت شما را مقدم داشتن در التماس قرض آن مقدار چشم می داریم که بر عادت درویش
نوازی و فقیر پروری و ذخیره سازی آن روز که بخلاق بذخیره عمل صالح محتاج باشند خاصه
تخم خیرکاشتن در باب آن فقرای الهی که باسم فقرا اند و بحقیقت سلاطین دو جهانند که فقرای
عامه پرده ایشانند تا بی تمیزان خرقة و عبادت پرستان بذیشان راه نبرد حق تعالی بصیرت آن یکنه را
و طلب لطیف او را از حجاب حرمان محفوظ و محروس دارد آمین یارب العالمین.

❦ الله مفتاح الابواب ❦

همواره روزگار هایون ملک الامرا و الخواص فخر الحجاب و النواب صاحب اعظم
المعظم لامرالله المشفق علی خلق الله مغیث الاسلام ملاذ الانام ناشر العدل منبع الفضل
معدن الحلم والکرم ملکی الاخلاق جبرئیل الین عرشی الروح معین الملة والدولة والدين مختص

الملوك والسلاطين برهان الهدى واليقين كعبة الآمال في العالمين ادام الله علوه وحرسه الله الكريم بعينه التي لا ينام وبركته الذي لا يرام واعادة من شر الانام وحوادث الايام ومن كل طارق يطرق بسوء اين دعوات و دعوات همه محبان و هوا خواهان آن دولت در حق آن يكانه دهر مستجاب و مقبول باد عند الله تعالى [انه رؤف بالعباد] سلام و تحيت صاف تراز باد صبا و لذیذتر از عهد صبا و نافع تر از هوا بهار و با وفاتر از دار القرار مطالعه فرمايد و آرزومندی بديدار عالم آرای شاذی افزای [سپاهم في وجوههم من اثر السجود] غالب و باعث شناسد چنانك بارها آرزومندی بران می داشت که بدان طرف سفر کنم خاص از بهر ملاقات آن يكانه دل رفت که توکران خیزی در نزول و ارتحال و بر عهده من که دلم سبک رفتارم و بی مؤنس این خدمت را من بجای آرم تو در قنوت دعا مقيم باش وقتی که خاطر هایون از اهل دنیا ملول شود و از دوستان و اخوان صفا یاذ کند دانم که دل داعی را دران میان بیند بان دلها آمیخته و يك لخت شده

[روحه روحی و روحی روحه من رأى روحين عاشاقى بدن

سئل الشيخ من الصوفية قال روح واحدة في ابدان متفرقة

من يك جانم که صد هزار ست تم چه جان و چه تن که هر دو هم خويشتم

قال الله تعالى [ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة] بحمد الله تعالى که خاطر هایون او وثاق لطايف و اسرار حکمتست و سينه پاکش منبت رقايق و حقايق [ارنا الاشياء کما هي] هم از اخلاق مبارکش جواهر برچينم و برسمع شريفش نثار کنيم چنانك گفت [اخذنا من البحر و اهرقنا على البحر] جاويد مصدر و مرجع معارف و اسرار باد آرنده تحيت بحاجتی می آيد بخدمت و اين تحيت را وسيلت می سازد بدان احسانی که بی بهانه و بی وسيلت هم فايض است بر همه محتاجان عالم که باميد روی بدان کعبه کرم نهند باز نمی کردند ازان جناب عالی الاسلامين غايمين فرجين شاكرين که مکشوف شده بر خاطر مبارك که اقبال دنيا و مال دنيا جهت زراعتست و تخم کاشتن است که اين تخم عمر اقبال جهت کاشتن داده اند نه جهت داشتن [قل متاع الدنيا قليل] تخمی که بهر کاشتن دهند اندك دهند تا اندکی آن کواهی دهند که از بهر کاشتنم نه بهر انبار کردن اميد است که از حضرت شاكر باز گردد همچو ديگر شاكران و توقيع قبول و عنايت شهادا سلاح مباحات و افتخار و تازيدن بر امثال و اقران سازد و چون پيرسند که از حضرت آن کریم چون باز کشتی آن عنايت زبان او باشد جاويد محسن و وهاب و موثر و منضل باد آمين

❦ الله مفتاح الابواب ❦

خیرات و حسنات ملك الامرا دستور الممالك نظام الملك وقت نادرة الزمان مغیث الاسلام
 مربی العلما محب اولیا مونس الفقرا انور الشهب املاء السحب الغ دیندار سید الخواص
 معدن الاخلاص معین الحق والدین پروانه بك ادام الله اقباله و مجده و كماله و احسن عاقبه
 و حصل آمله بقبول جاوید مقرون باد سلام بی حد از این داعی مخلص قبول فرماید و بدعای
 دولت و ثنای آن حضرت رطب اللسان داند باری تعالی اجل مقامات و اكمل سعاداتش کرامت
 كناذ بمداز شكر بی بیان اعلام محدود که فرزند قره العیون ثمرة الفواد صدرالدین فرزند شیخ
 المشایخ امین القلوب خازن اسرار الله جنید الزمان حسام الحق والدین ادام الله برکته تحصیل
 علوم مشغولست و بروش خوب و سیرت شریف می کوشد و حاجات انسانی مانع و مشوش طالب
 معالی می شود و هر چند اندیشه کرد داعی که عرضه کند آن حال را بر بزرگان دولت هیچ دل
 مطاوعت نمود الا منتظر رکاب هایون سید الامرا ادام الله علوه بوده اگر نظر کیمیا صفت
 ملك الامرا بر کذاردن آن حاجت سایه افکند ثواب بی نهایت باشد و برین داعی متنبها باشد و السلام

❦ الله مفتاح الابواب ❦

کمال رحمت و بخشایش قدیم حارس احوال و اقوال و افعال ملك الامرا باسط العدل
 باشر الفضل عروة الوثقی والركن الاعلی انوار الشهب املاء السحب مغیث الخلائق اعظم هایون
 پروانه بك ادام الله علوه باد سلام و دعا مطالعه فرماید این نهضت و رحلت بحصول مراد مقرون
 باد اعلام رای عالی کرده می شود که دو سه درویش که ملازم این داعی اند در مجالس ذکر و دل
 درین داعی بسته اند و پنداشته که درین داعی چیز است احوال انقطاع ایشان از حرص دنیا
 و فاقتر شدن ایشان در کسب و کار مشهورست و چون فاقتر نشود کسی که از جلال و بوبیت بویی
 بمشام او رسید
 بیت:

پیش صرصر چراغ چه فروزد پوستین پیش شیر چون دوزد

از فرزندان آدم یکی را چنین اندیشه فرو گرفته بود عیال او محتاج و از برادران یاری می خواست
 گفتند تو نیز چنانک ما می کوشیم بکوش حق تعالی بآدم وحی فرستاد که فرزندان را وصیت کن
 تا او را یاری دهند آدم فرزندان را بخواند و گفت از هر چه مالا بدست یاری دهید که فرمان

اینست ایشان جواب دادند که ما را دستست و او را دست هست ما را پای است و او را پای هست ما را چشم است و او را چشم هست حق تعالی وحی کرد بآدم که بآن ظاهرها منکرید دست او را من ستده ام و پای او را هیبت قیومی من ستده است چشم و عقل او را جلال نور نظر من بستده است چنانکه بخدمت شرح رفت قصه آهو و شیر توقست که آنج ملوک ماضی لله تعالی رحمت نموده اند ملک الامرا آن را تمام کند و تأکید فرماید تا ثواب بی نهایت مدخر گردد جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

(۸۵)

الله مفتوح الابواب

احسان و عاطفت امیر اجل امجد اسعد خوب اخلاق عاقبت اندیش خدای ترس عالی همت درویش پرور مظلوم نواز روشن دل پاك دين فخر الملة والدولة والدین ادام الله علوه عند الله تعالی مقبول و پذیرفته باد و مقابل اضعاف مضاعفه که [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها] و مقرون بوعدهای کرم که [و ان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجرا عظيماً] از غایت نیکبختی مرادان باشد که دل او بوعدهای حق قرار گیرد بحمد الله تعالی آن علامات در عنایات و احسان امیر یافته ایم اگر رجوع رفت بطلب عنایت و منشور پادشاهان از بهر معاف داشتن این دوسه درویش که بدعای دولت مشغولند و آن دعا ایشان را دست شکسته کرده است که ازان کوشش اول شان ده یکی نمانده است قوت دست و پای بمرخص باشد آن مطلب منشور از بهر آن نبوده که از خدمت امیر دیندار دام علوه تقصیری بود در عنایت و درویش نوازی بلك از بهر آن بود که اگر حسودی از بی خبری بر امیر اعتراض کند که آن دوسه درویش را چرا مخصوص می کنی بعنایت کواهی پادشاهان تقدمهم الله بعنایته و جزاهم خیراً امیر را حجت باشد زیرا امیر می داند احوال درویشانی را که شکار محبت حق گشته اند اگر چه بظاهر معمورند در باطن کباب و خرابند هر کس بر آن احوال واقف نباشد آن منشور جهت دست آویز امیر کرده شد و معلومست که امیر در عنایت مقلد هیچ کس نیست مقلد دل پاك خودست و مقلد امید خود بانوار

عنایت مصرع: [آه بیماری شنود بیمار]

و شك نیست که یاری دادن آنچنان طایفه مبارك باشد اولاً و آخراً نه چنان مبارکی سرسری که مردم سرسری فهم کنند بار دیگر علی التجديد التماس می رود اگر چه مطالبات و ضرورات افزون شده است در شهر الایم شفقت و عنایت امیری دشوارها آسان کند در عهد عمر رضی الله عنه

آتش افتاده بود درخانها خلق می کوشیدند بمشکهای آب و مشکهای سرکه تا آتش را فروشانند
عمر منادی برنشاند و بانك زن كه نال دهد كه اين آتش بآب نشیند جاوید محسن باد والسلام

(۸۶)

حسب الله مفتاح الابواب

ذات شریف امیراجل اکرم امجد اسعد ثاقب العقول ثابت الحلم ملك الامرا نظام الملك
صاحب الدولتين الحسیب النسیب تاج الدولة والدين افتخار الاسلام والمسلمین مختص الملوك
والسلاطین ادام الله علوه وایده وسدده وضاعف دولته وتقبل طاعته درکشف حیاطت الہی
سالیان نامتناهی باز سلام ودعا ازاین داعی مخلص علی التجدید مطالعه فرمایر آرزومندی بیدار
مبارك دلکشای محبوب هایونش متجاوز الحدشناد از صادر و وارد اخبار سار می پرسم و چون
احوال لطف ومعدلت وخیر کستری وخدا پرستی آن یکانه می شنویم شکر می گذاریم [والشکر بقید
النعم الحاصلة وصیدالنم الآجلة] اعلام رای عالی می کردد که فرزند عزیز صدر صدر زاده امام
اجل فخر المذکرین صدر الدین نصره الله وزاد عزه وفضله بخیر وشر علم وتحصیل فضل شب
وروز مشغولست وآن قوت فراغت ورفاهیت را زعنایات ولطفهای شما می داند بدعای شما لیلأ
ونهارأ دستها بسوی قبله بر داشته است ومزید دولت شما می خواهد مستجاب باز درین وقت
امامت مسجد قرا ارسلان رحمه الله وتقبل خیره که خطابت آن مسجد بریشان وقفسنت
وبرذريت صدر مرحوم شمس الدین الحجدی رحمة الله و درین وقت امامت نیز ایامن دولت
وبزرگان ملك بفرزند عزیز مفوض کردند که معیلت ومستحق مناصب ازان افزون آنکس که
وقتی امامت آن او بود طمع کرده است که ازوی کشاید ومتوجه دیوان اعلاء الله شده است
ومعلومست فضل فرزند عزیز صدرالدین دام فضله بر دیگران بانواع حسب ونسب وذا وفطنت
واہلیت وعلم وعمل توقع از مکارم اخلاق واحسان عام آفتاب صفت که بمشارق ومغارب
فیض نور او تابان ورسانست علی العموم که در باب امام امام زاده عنایت مخدومان ویاریها
ونوازشهای پادشاهان خویشت که خود عنصر قدیم اوست مبذول فرماید تا ثواب بی نهایت
حاصل شود وبرین داعی منت وسپاس ثابت باشد وبرمنتهای سابق . . احسانهای پیشین که
فرموده است منضم کردد که [علامة قبول الطاعة الحرص علی طاعة بعد الطاعة] آن طاعت
پیشین پیش حق مقبول آید دل طاعت کننده را جذب می کند بمدد دادن آن بطاعت دیگر وبرهم
نهادن چنانک کسی را سرمایة مال بدست آید دایما آن سرمایہ دل اورا جذب می کند بر طلب
مزید جاوید مغیث عالم باد آمین یا رب العالمین

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

شفاعت کرده می شود بخدمت امیر دیندار مختص الملوك والسلاطین ناشر الحیر والعدل فی العالمین بعد از سلام وافر و تحیات و دعوات خیر و شکر و احسانهای سابق و لطفها که در قلم نیاید مکافات آن عند الله تعالی متوافراست [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها] که هیچ کس از اولین و آخرین يك دم و يك قدم و يك حیف بر خود نهادن از بهر حاجات محتاجی که برای رضای حق تعالی نکرد و نیندیشید که آن ضایع باشد یا شکایت کرده که ضایع کردم بلك شکایت کرد که چرا بیشتر نکردم تیز بازاریست ایام عمر که [هل ادلکم علی تجارة تتحکم] که هر که نخرید پشیمان و هر که بخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم و چرا ترسیدم از حیف درین حضرت بی کیف بحمد الله تعالی که امیر ما را مدالله علوه خلعت توفیق و تاج صدق و مکر اجتهاد عطا کرده اند هر روز افزون باد و زبانها بدعای خیر او کشاده باد و دلها بمحبت او متفق باز آرند و تحیت خواجه زکی دامت برکته اهل صلاح و اهل قرآنست جهت جماعت دوستان دکانی گرفته است از مستغلات سلطانی ضاعف الله دولته و خود را پیش داشت جهت برآمدن کار دوستان امروز ایشان استغفامی جویند توقعت از صدقات امیر دیندار ادام الله علوه که عنایت فرماید با این درویشان تا با خیرات متقدم مقرون گردد [نور علی نور یدهی الله لنوره من یشاء]

شعر

نذکر بالرقاع اذا نسینا	ونکتب حین یطلنا الکرام
فان الام لم ترضع غلاماً	علی الاشفاق مذسکت الغلام
آنک چون ابرخواند کف ترا	کرد بیداد بر خردمندی
او همی کرید و همی بخشد	تو همی بخشی و همی خندی
تا شوی اهل ستایش اهل معنی را ستای	تا شوی اهل نوازش اهل معنی را نواز

وقوله تعالی [وهزی الیک بمجذع النخلة تساقط علیک رطباً جنیاً] باری تعالی آن نخل عدل و مرحمت را بریزاند و مریم صفتان معرفت شافی دارداد والحمد لله رب العالمین

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

جنب الله تعالی جناب الامیر الاعلم الاعدل مربی الفضلا صنی الاخلاق وفخر الآفاق مدبر

الملك عماد المملكة مغيث الخلق مختص الملوك والسلطين ادام الله علوه واقباله عن العسرى ويسره
 ليسرى وبلغه المقام الاسنى بحق محمد وآله الطيبين الطاهرين سلام ودعا مطالعه فرمايد و آرزومندى
 باجماع حقايق واختلاط اسرار باك لطيفش زید لطفا غالب شناسد اما عذر تقصير نفاذ تقديرست
 بر راي على بطريق دريوزه والتماس عرض مى رود ضرورت رافع تحيت فلان دامت سعاده كه
 بانواع اهليت وتحصيل علوم آراسته است توقعت كه بلطف وعنايت كه ظل ظليلست بر كافه
 فقرا و علما و غربا درباب او بخشش فرمايد و در مدرسه مرحوم تغمده الله بمغفرته و تقبل حسنه
 او را نصب فرمايد كه استحقاق او بر ديكران زيادتست بسيار و استعداد وتحصيل او و شب بىدارى
 واجتهاد تا برين داعى منت عظيم باشد و براحسانهاى سابق سبق نمايد و چنانست كه خاص درحق
 اين داعى مى فرمايد جاويد مغيث خلايق و برید حقايق باد آمين يارب العالمين والسلام

(۸۹)

الله مفتاح الابواب

پيوسته ذكر و شكر احسان وانعام و درويش نوازی. شما مى شنويم ودعا مى كنم بر مزيد
 توفيق وفقه الله وايد و نصره و للخير يسره حامل تحيت فرزند عزيز مخلص ليث الدين دامت
 سعاده حسيب و نسيب است و اين ساعت معيل شده است و اسباب دنيا كمتريده است
 [المال غاد و رايح] بيت :

بمال غره مباش و بزندگانی شاد كه مال آب روانست و زندگانی باد
 مى خواهد كه از جمله بندگان و خادمان و چاكران و ملازمان سيد الامرا ادام الله علوه كردد
 و درسايه او پناه كيرد توقعت از كرم و لطف و بنده نوازی و درويش پرورى آن يكانه كه سايه
 عنايت و قبول بر سروى كستراند و بخدمتى كه لايق او باشد او را نصب كند تا بذا ن حضرت
 مشرف شود و بر اقران و اخوان خود مفاخرت و مباهاات نمايد تا ثواب جزيل و ثنائى جميل
 مدخر كردد [قال النبي صلى الله عليه وسلم الخلق عيال الله فافضلهم انفعهم لعياله وما تقدموا من خير
 تجدوه عند الله] زان پيش كه داده را اجل بستاند هر داد كه داد تسد مى بايد داد [هل ادلكم
 على تجارة تجيبكم] شعر :

اگر امروز مالی را ترا اینجا زیان باشد	زهی سرمایه و سودی که فردا زان زیان بینی
مر آن مهمان علوی را مکرم دار تا روزی	کزین کنبد برون آبی مرا و را میزبان بینی
آزادی را بلطف خود بنده کنی	به زانك هزار بنده آزاد کنی [

ایده الله ونصره وار شده والهमे خیرالدنیا والآخرة کما سددوالهم ونصر اولیائہ وعباده لصالحین
انه علی مایشاء قدیر ولاجاته جدیر

[حرام دارم بامر دمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم]

(۹۰)

الله مفتوح الابواب

سمعت واقبال ملک عادل فخر آل داود شاه نژاد ادام الله علوه تا ابد الدهر واقصی
العصر در کمال اجلال بر مزید باد درخور آن همت ولایق آن کرم ومناسب آن کهتر نوازی که
[هل جزاء الاحسان الا الاحسان] سلام ودعا مطالعه فرماید ومعلوم باشد که [آناء اللیل
واطراف النهار] ذکر آن پادشاه مکرم ولی الایادی والنعم از دل وخیال او از چشم ونام مبارکش
از دهان خالی نیست [افادتکم النعماء منی ثلثة یدی ولسانی والضمیر المحجبا] شکر احسانهای
شاهانه آن پادشاه در بیان نکنجد ودر بنان ودر قلم در نیاید عالم السر والخفیات ولی الاحسان
والجهازات تبارک وتعالی مکافات آن احسانها از خزاین [له مقالید السموات والارض] مکافات
کناد که [ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کثل حبة
انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء] توقست که این ضعیف را
معذور دارد اگر اجابت نکرد دعوت آن پادشاه را والتماس او را که عذرها بود مانعها که امکان
نوشتن نیست اگر دولت یار آید وایام فراق بکنار آید در مشافهه انشا الله گفته آید وخود
نا گفته دانم که دل روشن وفراست صافی وادراک کامل آن پادشاه ادام الله علوه دریابد عذر
درویشان را که درویش در بحر تصرف حق بحکم خود نیست [تجری الریاح بمالاتشتی السفن]
[یقلبها کیف یشاء] ازان عظیمترست که درویشان را قدرت ماند واختیار [لیس فی الدار غیر الله دیار
والله غالب علی امره]

بیست :

احوال زمن میرس که از تو خطاست زوروی شهم بین ومشکل برخاست

هر که نور چهره [یفعل الله مایشاء] مطالعه کند هیچ اعتراض در نهاد او نماند وبر همه خلایق
مرحمت نماید چنانک بنده جواجه را گفت بر در مسجد بنشین تا من در آیم نماز کنم ویرون آیم
طاس را باتو بحمام برم چو محتاج حامی جواجه گفت بلی وبرون در نشست غلام در مسجد دیر ماند
جواجه آواز داد که ای غلام یرون آی که سخت بیکاهست تا بحمام رویم غلام آواز داد که
باش که مرا نمی هلدند که از مسجد یرون آیم جواجه گفت اندر مسجد غیر تو نیست ترا که

نمی‌هد تا برون آیی گفت همان کس که ترا نمی‌هد در مسجد آیی پس شکایت نماند از هیچ کس
ازین گفته اند [الشکایة عن المخلوق شکایة عن الخالق]

بیت :

هر کرا اسرار عشق آموختند مردهانش راز گفتن دوختند

(۹۱)

الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال فرزند مخلص خوب اعتقاد و فنون مفخر الاطبا تاج الحکما اکمل الملة
والدين ادام الله فضله برتقاد ايام و ترادف اعوام بر تضاعف و ترايد باد و روح پاک طالب عاشق
عارف عزيزش روح قدس مؤيد و مسدد سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه کند و آرزومندی
غالب داند لطفهای که فرموده است از روی حفظ الغیب مکافات آن از خزانه لطف الهی که
[یرزق من یشاء بغير حساب] برسد [و یؤت کل ذی فضل فضله ان الله لا یظلم مثقال ذرة ان تک مثقال
ذرة فتکن فی صحرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله] شکر احسان شما در قلم نیاید
فیالها قصة فی شرحها طول [اعلام می رود که بدین نزدیکی مدرسه امیر اجل فخر الدین
ارسلان دغمش ادام الله علوه و تقبل حسنه کشاده می شود و صدر کیر استاذ الفضلا شمس
الدین ماردینی دام فضله بدانجا نقل می کند جماعتی از فرزندان ما که در مدرسه قراطایی
رحمہ الله ادرازی دارند خایفند که مدرس بیکانه بیاید و ایشان را متعرض شود و مدارا
و مواسا که سید المدرسین می کند با فرزندان ما آن بیکانه بعکس آن کند و معلوم شہاست فقرا
نمی توانند وظائف تحصیل بمجد بجای آوردن و اغلب خلق دشمن این طائفه انداز روی حسد
امید می دارند که تربیت فرمایند تا بعد از صدر شمس الدین مدرسه قراطایی تحویل افتد بصدر
بیر سیف النظر فخر المدرسین افصح الدین دام فضله که فضیلت دارد بران دیگران بهمه انواع
و از درد فقر و فقرا با خبرست و همچون خویش است و قرابت جماعت فقرا را و فرزندان ما را
و پذیر مشفق تا بسی مبارک شما برین منوال مثالی صادر شود تا ثواب آن روزگار شاه عالم برسد
و بدان فرزند مخلص [وما تفعلوا من خیر تجدوه عند الله] ملک المشایخ امین القلوب امام الهدی
حسام الحق والدین ادام الله برکتہ سلام و دعا می رساند و در این باب مبالغه می کند در وصیت که
از آنجا که لطف کفایت شہاست برین تقریر که مدرسه قراطایی را قدس الله روحه بعد از نقل
کردن شمس الدین کسی دیگر طمع نکند ازان افصح الدین باشد و اگر در مثال آن قید نکند که

بعد از فلان هم شاید زیرا که مدرس شمس‌الدین ماردینی بذین راضیست و خوشنود زیرا
خویشاوندانند میان فرقی نیست و بدین کستاخی معذور فرماید که [المشرب العذب کثیر الزحام]
جاوید منور و معطر و مفضل و مقدم باد آمین

(۹۲)

❦ الله مفتح الابواب ❦

سعادت و اقبال فرزند مخلص فخر آل داود ملک ملک نژاد ادام الله علومهم تصادم ادوار
و تجدد اطوار برتراید و تضاعف باز اولیا منصور و اعدا مقهور و باری جل جلاله درجمله احوال
واقوال و افعال مرشد و مسدد و ملهم خیر و ناصر بحق محمد و آله سلام و دعا ازین داعی مخلص
مطالعه فرماید و شا کر نم و ذا کر آن کرم دانند حق جل جلاله مکافات آن احسانهای پادشاهانه
و آن انعام ملکانه از خزانه بی نهایت بی کرانه [برزق من یشاء بغير حساب] موفا و موفر دارد
[انه کریم مجیب] اعلام می رود که حامل تحیت فرزند مخلص فخرالتجار شمس الدین دامت
سعاده حقوق فرزندی دارد پیوسته خدمت فقرا را مقتم می دارد التماس کرد که ازیشان و خویشان
ایشان امیر اکدشان سیواس افراط می کند در مطالبه مصادرات و حقوق نیوانی از خدمت شما
پیش امیر اکد شان جهت مراسا و مدارا با ایشان تا ایشان را از بندکان شما دانند و پناه گرفته
بپادشاهی و کرم شما تا بفراغت بدعای آن دولت و دوام آن سعادت مشغول باشند و برین داعی
منت باشد و بر احسانهای سابق که فراموش نشده است و نخواهد شد [و ما کان ربك نسیا] منضم
کردد و ازین طرف جمله محبان از که و مه از فرزندان ما که غریق آن نم و عتیق آن کرم اند
یشکر و دعا مشغولند و سلام و خدمت می رسانند و منتظر اتفاق آسمانی که خلاق را جمع می گرداند
از جایهای دور با اسباب مستور می باشد که [کتب علی نفسه الرحمه لیجمعنکم انه علی جمهم
اذا یشاء قدیر] انه جامع الشتات و سامع الاصوات و مولف الریم و الرفات و محي الاموات وله
التحيات و الطیبات و صلی الله علی محمد و آله الطیین جاوید خیر کستر و مغیث خلاق باد و السلام

(۹۳)

❦ الله مفتح الابواب ❦

سعادت و اقبال قرین روزگار یکنانه عالم فخر آل داود صفوة الوری قبله الیسری مغیث
المظلومین مجیر المحرومین افتخار السلاطین محرم المکارم خذابرست رعیت نواز احسان کستر ادام

الله علوهم ودمر عدوهم وعصمهم وکلامهم ورعاهم ومن الخیر لا اخلاهم وایزد جل جلاله درجه احوال واقوال وافعال حافظ وملهم الخیر ومرشد باذ بینه وکرمه سلام ودعا وتحیت و ثنا رسانیده می آید و آرزومندی غالبست حق تعالی ملاقات را سببی سازد سریع [انه مجیب سمیع] شنوده آمد مصاهره مبارک همایون مبارک باذها کرده شد ودعاهای خیر کرده آمد [الحمد لله علی فضله . . .] قد وصل الحق الی اهله [ملک جل جلاله که جامع خلائقست منبیان درگاه خود را و متوکلان راه رحمت خود را جایی تعلق دهد که سبب مزید دولت هر دو جهانی باشد که] [ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره] که هر که توکل واعتماد بر فضل حق دارد تعالی و تقدس و متوجه حضرت مقدس ازلی او باشد معاذ الله که کمان داریم که بهیچ حال حق تعالی او را بدی آرد بلك هزار نیکی پیش آرد که ضیف الله باشد [وهو الذی لایوذی ضیفه] هر که روی بحق آرد و بندگان خاص او هر چه او را پیش آید سبب سعادت او باشد و اگر چه حالی او را ازان اندوهی آید آن اندوه از پیش برخیزد و سعادت ها متواتر شود

شعر :

رضیت بها قسم الله لی وفوضت امری الی خالق

لقد احسن الله فیما مضی كذلك یحسن فیما بقی

قال الله تعالی [انا عند ظن عبدي بی وانا معه حین یدکرنی من ذکرنی فی ماله ذکرته فی مالی ومن ذکرنی علی ملام ذکرته علی ملام ومن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی] حق جل جلاله هر سعادت که افزون ترست و هر اقبال که سنی ترست مقیض آن عزیز دارد انه مجیب الدعا آرنده تحیت فرزند مخلص قرة العین شریف الاخلاق کریم الاعراق حسیب نسیب صدرالدین ابن الشیخ امین القلوب جنید الوقت ابا یزید الزمان مفخر المشایخ قاید السالکین حسام الحق والدین متع الله المسلمین بطول بقاءه متوجه خدمتست آن کان لطف واحسان و همت عالی و بادشاه بخشش را وصیت حاجت نیست [ولكن رأيت السبف من بعد شخذه الی الهز محتاجاً وان كان ماضياً] درویش نوازی و کهنه بروری آن یکانه [ابقاهم الله فی دولة صافية ونعمة كافیة] بر عالمیان و قاصدان آن بارگاه اظهر من الشمس است [الشمس لا یخفی بکل مکان] این وصیت جهت آنست تا ما را نیز از ثواب آن احسان حظی باشد [الدال علی الخیر کفاعله] باری تعالی روی زمین را از وجود با جود واحسان بی مر و بی حدان یکانه جهان خالی مگرداند آمین یارب العالمین

❦ الله مفتاح الابواب ❦

سعادت و اقبال ملازم حضرت ملك الامرا عالم عادل مويد مظفر منصور تاجا لایامن عمدة الممالك عماد السلطنة مربی العلماء مغیث المظلومین باسط العدل ناشر الاحسان مؤسس الخیرات مستحق الکرامات ذوالهمم العالیه الغ قتلغ الب خاص عالی همت المؤید روح القدس پروانه بك ادام الله علوه واهلك عدوه ویسره للیسری وجنبه عن العسری واصلح اموره وشرح صدره وایده روح منه پیوسته باد سلام لیلاً و نهاراً که واجبست مورود می دارم و بردست صبا می فرستم [فریح الصبا منی الیک رسول] و معلومت نصیحت و نیکو خواهی و هواداری و حفظ الغیب این داعی خاصه جهت آن ولی الانعام و الاحسان [و البادی بالخیر لایکافی

شعر :

[واکن بکت قبلی تهیج لی البکا بکاها فقات الفضل للمتقدم]

متقدم در احسان و فقیر نوازی و دلداری کردن فقرا آن حضرت است و آن درختست که امروز در این بیابان بی پناه سایه افکنده است که محترقان آفتاب آفات دران سایه کریزند که ظل الله است [خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس اطلبوا الحوائج من سمحاء امتی فانی وضعت فیهم الرحمة] آرندۀ تحیت فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره از دعا کویان و هوا خواهان آن دولتست و امروز فرزند درویشانست و هر چه دارد همه در وجوه فقر است و آن بر شما پوشیده نیست مدتی مدیدست که واقعه بر واقعه و زیان بر زیان در حق اومی بود [من نخن دینه نخن بلاؤه و من رق دینه رق بلاؤه] توقعت از مرحمت عام آفتاب صفت ابر مکرمت دریا عطیت آن یگانه که نظر پادشاهانه دریاره او فرماید امروز خویش فخر المشایخ امین القلوب جنید الزمان ابا یزید الوقت بقية السلف مقدم الحلف حسام الحق والدين متع الله المؤمنین بطول بقاءه و ببارك فی انقاسه متعلق اوست و از کوچکی خود فرزند این داعیست توقعت که از توقع افزونتر اورا بنوازد و زنده کند که [و من احياها فکانما احيا الناس جميعاً] تا برین داعی و بر فقرا منتها باشد جاوید مغیث خلاق باز آمین یارب العالمین و براحسانها و ایثارهای سابق مقبول کشته عند الله تعالی [نور علی نور یردی الله لنوره من یشاء] منضم گردد و السلام

❦ الله مفتاح الابواب ❦

قال النبي صلى الله عليه وسلم [اطلبوا لحوايج من السمحا فاني جعلت فيهم رحمتي ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فاني جعلت فيهم سخطي] بركات كلمات نبوی و اشارات مصطفوی قرین و معین روزگار هایون صاحب اعظم ملك الوزرا نظام الملك مغیث المظلومین ناشر الخیرات مؤسس الحسانات المشفق علی خلق الله المعظم لامر الله ادام الله علوه و تقبل حسناته و تجاوز عن سیاته و آمنه من القرع الاکبر دائماً مخلداً باد توفیق. که درخیرات دارد و توفیقهای دیگر مقرون باد و هیچ شکی نیست که آدمی مرکبش از تنی که خسیس خسیس خسیس است و از جانی که شریف شریف شریفست و حق تعالی با کمال قدرت میان این دو جمع کرده صد و صدهزار حکمت ازان روح شریف پیداست مرصد هزار تاریکی ازیں جسم کثیف ظاهرست و از جهت آن فرموده [انی خالق بشرأ من طین فاذا سویته و نفخت فيه من روحي فقعوله ساجدين] تن را بکل تیره نسبت کردد جان را بنفخه روح خود تا آن نور و نفخه ربانی این کل تیره را آلت خود سازد در اصلاح و معدلت و حفظامان خدا تا سبب نجات بود و رفعت و درجات نه چنانکه این کل تیره آن چراغ را بطمع نور [نفخت فيه من روحي] را آلت خود سازد در عذر و دردی [چو دزدی با چراغ آید کزیده تر برد کلا] بلك آن چراغ و شمع روح نفخت طیتی تن را نور دینی دهد و از طبع کل و جهل و کرانی باز آرد که [فن غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم] سلام و دعا و تحیت و ثنا علی التجدید مطالعه فرماید آرزو مندی بقلای هایونش هیچ حدی ندارد باری تعالی و تقدس توفیق ملاقات را سببی سازد سریع انه محیب سمیع خبر آمده بود که رکاب هایون اعز الله نصره بدین جانب می رسد همه دوستان شاد شدند بشارات ملاقات بازان خبر قاتر شد [وای نغم لایکدره الدهم] ان شاء الله بمبارکترین زمانی و هایون ترین وقتی رجوع باشد جعلنا الله اخواناً و جمع بیننا انه علی جمعهم اذایشاء قدیر آرنده تحیت امیر عالم علمه الله ثناء باکرام و انعام عام آفتاب صفت صاحب اعظم مد الله علوه می آرد لاشک اکنون معیل شده است و بسی زیانهاش افتاد است و قلت دنیا مانع تحصیل علم می شود اگر صاحب اعظم بر قاعده عنصر پاک خود و کف کریم خود او را بنوازد و احیا کند که [و من احياها فکانما احيا الناس جميعاً] ازان لطف بی حد هیچ بدیع نباشد [و ما تفعلوا من خیر تجدوه عند الله مثل الذين ينفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء] جاوید محسن و منعم و ناشر خیر باد و السلام

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

خیرات و حسنات و اجتهاد و تعبد و طلب فرزند مخلص امیر اجل امجد افخر اسعد عالم عابد عادل المشفق علی خلق الله المعظم لامرالله مختص الملوك و السلاطین عاقبت اندیش [كانوا قليلاً من الليل ما يهجمون به بالاسحارهم يستغفرون] شمس الملة و الدولة و الدين ادام الله علوه مقبول و مبرور باد و ايزد تعالى که رزاق رزق بی حسابست و علام علم بی کتاب درهمه احوال و ازمان و سفرو حضرت و خلوت و عزلت ناصر و حافظ و حارس و مؤيد و معين بحق محمد و آله

[سلام علی اهل نادیکم و من حل يوماً بوادیکم]

هزاران سلام و دعا که از لوازم و مواجیبت فرستاده می آید و آرزومندی کاشتیاق العطشان الی الماء و المهجور الی اللقاء و المحبوس الی الفضا غالب و باعث داند حق جل جلاله که جامع شتات و مخرج نبات و محي اموات و سامع اصواتست ملاقات را علی احسن الحال و ایمن الفال میسر و مهیا گرداناد انه ولی الاجابة توقعست که سایه عنایت بروفق عنصر کریم رحیم محسن احسان پیشه خود برکار و حاجات و مهمات فرزند مخلص عزیز معتقد مجتهد اخي محمد سلمه الله و ابقاء و من الخير لا اخلاء کستراند تا شا کر نعم و غریق آن کرم گردد برین داعی متقی بسیار باشد و بخدمت ملک الامرا صاحب اعظم مشهور خراسان و عراق ولی الایادی و الامانات عضد الاسلام معدن الاخلاق الشریفه و الصفات المنیفة تاج الحق و الدين ادام الله علوه و تقبل حسناته و ایده و نصره سلام این داعی برساند و آنچه داند از معاونت و مناصرت آشکارا و پنهان دریغ ندارد لله تعالى [ان احسنتم احسنتم لانفسکم] اگر چه لطیف عنصری شما محتاج وصیت نیست

شعر :

ولا کن رأيت السيف من بعد شخذه الى الهز محتاجاً وان كان ماضياً

الله الله توقعست باحسان که پیوسته درخواستهای این داعی از خدمتش بمنجیح بوده است و حسن اجابت رسیداست تقبل الله حسناته و ضاعف اجره

بیت :

کر آب دهی نهاله تو کاشته و ریست کنی همش تو افراشته

انعام المعروف خیر من ابتدائه [شنوده آمد که اشتغال کلی بکار آخرت شروع کرده اید مبارك باد اولاً و آخراً و اعانکم الله و نصرکم و یسر علیکم الیسری و جنبکم عن العسری] فیسرد الله ان یمیده

یشرح صدره للاسلام [ازاين طرف برادران وفقرا همه مشتاق اند سلام ودعا می‌رسانند جاوید
مغيث مظلومان باد والسلام

(۹۷)

❦ الله مفتاح الابواب ❦

حيات طيه متصل زندگانی ملك الامرا والايامن مغيث المظلومين المجتهد في طاعة الله الحريص
على عبادة الله [كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وبلا سحر هم يستغفرون يذكرون الله قياماً وقعوداً
وعلى جنوبهم لا يخافون في الله لومة لائم] مربى الفضلا الربانيين انيس الفقرا الروحانيين معين الدولة
والدين ادام الله علوه بيوسته باد سلام ودعا رسانيده می‌آید [السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
وسلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا سلام قولاً من رب رحيم] و آرزومندی اشتیاق
همچو آرزومندی مقطوع الجوارح الى اعضائه واجزائه که [المؤمنون كنفس واحدة اذا اشتكى
منه عضو تداعى سائر الجسد بالحوى والنهر] ماخلفكم ولا بعتكم الا كنفس واحدة ان الله على جمعا
اذا يشاء قدير كتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم جعلنا الله اخواناً على سررٍ متقابلين [آمين يارب
العالمين آردۀ تحيت فرزند مخلص کافی وافى شيخ حسام الدين سلمه الله متوجه خدمت آن كعبۀ
آمال و قبله سؤال لازال مفضلاً للرقود ومطلباً للعطاء والجود توقعت از انعام بى علت آن عز
لازال عزيزاً که [انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاءً ولا شكوراً] که بخدمتی که لایق اوباشد
او را نصب کند تا از چا کران و نواختگان آن ولی الانعام باشد

بيت :

بنواز مرا شها بکن مردمی تا لاف زنم که دیده ام خرمی
ای شاه زمان از توجه کردد کمی کز رحمت تو شاذ شود آدمی

خود بیشتر صنعت و کاران یکانه در بازار جهان درویش نوازیست و شکسته بندی توفیق بر توفیق
و تأیید بر تأیید افزون باد [الخلق عيال الله فافضلهم عند الله انفعهم لعياله خير الناس من ينفع الناس] وليكن
منفعت زر سرخ درویش را مثل منفعت نقره نبود و منفعت نقره همچو منفعت لكيس پول نبود
اگرچه [النفع خير كله] الا فرق بسيارست از نفع تا بنفع پذیر و مادر آدمی را درین زندان دنیا
كشيد و نفع انبيا و اوليا خلق را ازین زندان دنیا بكشاد و فضای عالم غیب رسانيد اين سخن را
پایان نیست ثواب ملك الامرا و مدد و توفیق او بی پایان باز داعی مخلص معودست بحاجات عرض کردن
بدان حضرت کریم و آن حضرت معودست بانحاج حاجات و اتمام مطلوبات و دلدارى بی دلال

شعر :

اکرام اهل الهوى من الکرم وامة العشق اضف الامم

جاوید محسن باد داعی درین احسان متحمل منت عظیم خواهد بود و بر لطفهای سابق منضم
خواهد گشت والسلام

(۹۸)

الله مفتاح الابواب

زندگانی مجلس عالی صاحب اعظم ملک الامرا والایامن مضیت الملهوفین غیاث المظلومین
مشهور الافاق فخر خراسان و عراق مؤنس الفقرا مربی الفضلا الذاب عن حریم الاسلام
کھف الانام تاج الدولة والدين ادام الله علوه دردولتی برمذاق آن استحقاق وسعادتی لایق آن
اشفاق وعطیتی درخور آن همت ومکافاتی ومجازاتی لایق آن نیت داراد اقبال ساعد وروزگار
مساعد وایزد عز وجل درکل مساعی راضی و راعی عالم الاسرار مطلع است که این داعی
پیوسته حقوق احسان سابق وانعام وایادی بی مر ملک الامرا ادام الله علوه را فراموش
نکرده ام ویاذ دارم وشاکر ان نعمتم وجاذبه آن الفت هرروز پیوسته تر و بیشترست ودانم
بحقیقت که ازان طرف نیز اعتقاد واتصال روز افزونست که [من القلب الى القلب روزنه والقلوب
تتشاهد] وچنان واجب کند درقضیه عقل ودلیل که البته محبت والتفات دوستی از هر دو جانب
باشد ومحرك شوق وداعیه توقان ازهر دو طرف بود زیرا دوستی باحق وباخلق هرگز از يك
جانب نباشد ونبوده است وتصورندارد آواز از يك دست بالانکند دو رقاصی بیک پای راست نیاید
[یحکم] بی [محبونه] نباشد [رضی الله عنهم] بی [رضوا عنه] نباشد سلام وتحیت از صدق
وصفا مطالعه فرماید آرزومندی واشتیاق سعادت آن ملاقات شریف نه در آن نصابست که عقل کوتاه
فطر را از ادراک آن نصیبی تواند بود یا صبرکزین پای را بادست برد او پای دارئی تواند بودن
درغیب عجائب است وشبها آبتن است تا نتایج وآثار آن درعالم ظهور آید و دردلها شوقها ودرسرها
سوداها متقاضی آن نتایج اند وجاذب آند ولا به کنانند تا آنچ درغیب مکتوم است وشبها
بدان آبتن است دروجود ودرظهور آید ومصور شود که حق جل جلاله درین جهان ودر آن جهان
ازهر اندیشه که درچشم نمی آید صورتی خواهد آفریدن که درچشم درآید لایق آن اندیشه
وآن صورت را قرین خواهد کرد باندیشه کنند [ان کان کریماً اکرمک وان کان لئماً اسلمک]
ملک الامرا ادام الله علوه بحمد الله تعالی که آن قضیه را دانسته است واعتقاد کرده لاجرم همه اندیشه

او تمظیم امرالله است وشفقت علی خلق الله همه کوش او سوی نالهٔ مظلومانست و همه چشم او سوی کربیهٔ ستم زدگان تا مرهم فرماید و دست گیرد حق تعالی هرروز و هر زمان توفیق برتوفیق و تأیید برتأیید افزونش دهد آمین یارب العالمین فرزند عزیز معتقد متعبد اخی محمد اعزه الله از بندگان و جا کران قدیم و دعاگویان و هوا خواهان دیرینهٔ آن حضرتست و پروردهٔ آن رحمت و رضیع آن نعمت متوجه خدمت شده است بر امید آن رحمت پادشاهانه توقعت که چون بعد از یأس تمام وحیرت و حرمان و محنت فراق آن بزرگوار که مضروب علیه شده بود لغفوی بخشایش آن عزیز مشرف وزنده شد [و ربنا ظلمناهای] او بحضرت کریم [والکاظمین الغیظ والماعین عن الناس والله یحب المحسنین] ادام الله علوه پذیرفته و مقبول آمد و باز حلقهٔ بندگان راه یافت و از مجاوران کعبهٔ آن اقبال شد که بسیار همچو او ذل بسته و بسته تشنه اند

شعر:

کانا من بشا شتنا ظللنا بیوم لیس من هذا الزمان
اکنون جز آن نواختگاه و معدن اقبال ملجائی و ملاذی دیگر نمی داند و نمی خواهد
[ای ساقی ازان باده که اول دادی رطلی دو در انداز و بیفراشادی
یا چاشنی ازان نبایست نمود یا مست خراب کن چو سربکشادی]
مهر آن حضرت را بر کوشهٔ جان بسته است و سرمهٔ او میزد در دیدهٔ نیاز کشیده بدان حضرت می آید و پیش کشی و دست آویزی ندارد جز آن رحمت بی پایان بشفاعت این داعی مخلص که ازان حضرت هرگز مردود نشده است توقع از احسان و پادشاهی و درویش نوازی بی حد آن یگانهٔ جهان آنست که احوال پراکندهٔ او را نظامی دهد و بعنایت و رعایت او را زنده کند [و من احياها فکانما احيا الناس جميعاً آزادی را بلطف خود بنده کنی
به زانک هزار بنده آزاد کنی
جاوید معین خلاق باد آمین یا رب العالمین

(۹۹)

الله مفتوح الابواب

سجادت مخلد و اقبال مؤبد میسر و مقیض ملک الامرا مغیث المظلومین مؤنس الفقرا ذوالهمم
العالیه السریره الصافیه المعظم لامرالله المحب لما یحب الله [تجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم
خوفاً وطمعاً] عالم عادل اکرم انجب اسعد ولی الایادی والنعم معین الدوله والدين عضد الاسلام

والمسلمين الغ قتلغ دالكا بلكا الب دیندار پروانه بك ادام الله علوه وكبت عدوه وايدہ ونصره
 وطريق الخير يسره باد ابداه وهرخيرات كه مي فرمايد واساس مي نهد وآنچ نيت دارد مقبول
 ومبرور باد [ان الله يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات] آمين يارب العالمين سلام ودعا وثنا
 ازین مخلص مطالعه فرمايد و آرزومندی بدان ديذار درویش نواز حليم كريم [يحب للناس ما ينجب
 لنفسه ويختار للناس ما يختار لنفسه وهو اعظم عرى الايمان] غالب وباعث شناسد حق جل جلاله كه
 جامع الشتات ومحبي الاموات وسامع الاصوات ومجيب الدعوات ملاقات را سبي سازد مبارك وسريع
 [انه محيب سميع] رافع تحيت فرزند مخلص كافي هنرمند شمس الدين دامت سعاده ازخويشان
 اين داعيست وديرست كه در آرزوي آنست كه بوسيلتي از وسايل بخدمتگاري آن بارگاه مشرف
 شود وازجمله خادمان وبندها وچاكران آن حضرت باشد اجلها الله زحمت ازان جناب عالي
 دور مي داشت با اشتياق وارادت بنهايت رسيد

بيت:

صبر با عشق بس نمي آيد عقل فرياد رس نمي آيد
 توقعست از مكارم اخلاق آفتاب صفت عام منفعت بي دريغ عطيت كه اين شفاعت را قبول
 فرمايد تا ثنای بي حد ودعاي بي عد وثواب بي غايت مدخر گردد اگرچه رحمت وپادشاهی آن
 بزرگ هيچ طالبي را محروم باز نكرداند ليكن احتياط را شفاعت کرده شد

بيت: من خود دامن كز تو خطايي نайд

ليكن دل عاشقان بذ انديش بود

جاويد مغيث خلائق باد آمين يارب العالمين

(۱۰۰)

الله مفتوح الابواب

اقبال ودولت كه مقصود ومحسود مقبلان ابدی وسابقان سرمدی باشد ملازم ومناصر
 وممازج ذات شريف آن يكانه عالم فخرالملوك والسلطين افتخار آل داود ذالحامد الفاخرة باذل
 الدنيا للآخرة معاهد قلوب الفقرا اسوة الايمان والكبرا مخلص الارواح سرور الاشباح مغيث
 اهل الحن معدن كل حسن ينبوع التفائيس اشرف النفوس ذى النور الفطرى والادب العزيزى
 ادام الله علومهم مؤيد ومسدد باد اولياى آن دولت باهره همواره مسرور ومنصور واعدا مبتور
 ومقهور شعر:

وَأَكُنْ بِسَلَامٍ لَا يَزَالُ جَدِيدٌ	[سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا سَلَامَ مَوْدِعٍ
وَمِنْ حُلِّ يَوْمًا بِوَادِيكُمْ	سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ نَادِيكُمْ
كَرَّازِجْشَمِ دُورِي بَدَلِ حَاضِرِي	سَلَامَتُكُمْ زَانِكُ دَرِخَاطِرِي
سَلَامٌ عَلَى الْغَائِبِ الْحَاضِرِ]	إِيَّا غَائِبِ ازِجْشَمِ وَحَاضِرِ بَدَلِ

اوراد سلام و تحیت از صدق و صفا و وفور و لا رسانیده می آید و پیوسته از صادر و وارد از سر
 اشتیاق و آرزومندی اخبار کمال آن دولت و فروغ آن اقبال که پناه ضعف است و آرامگاه
 مظلومان و ملهوفان که سالهای نامحسوس مستدام باذ می برسم و مستبدع و متفحص می باشم بر امید
 آنک ناکهانی مبشری شادمان شادکننده خبر مراجعت مبارک و معاودت آن سعادت بگوید
 و برساند و این مشتاقان را شادمان کند هنوز چنین صبح صادق طالع نشد و لکن باراجیف
 خوش و صبحهای کاذب باخبر آمدن آن خلاصه شاهی و کزیده الهی بسی شادها را دریاقیم
 [فدونی و اخلفوا بشرونی و لاتفوا] دل قانع شده است ملاقات مفرح مشرف و لقای ظریف
 شریف ضاعفه الله شرفاً و عزاً بهمایون ترین وقتی و مبارکترین ساعتی میسر و مهیا باذ پیوسته
 ذکر و شکر احسان پادشاهانه و دلداری ملکانه گفته می آید و کواه صادقترین برین دعوی ملک
 المشایخ امین القلوب جنید الزمان ابایزید الوقت خاصة الله فی الارض حسام الحق والدين علم الهدی
 والیقین متع الله المسلمین بطول بقائه و انار قلوب العارفين بنور لقائه که دردعای خیر شما و استزادت
 کامرانی و دولت شما همدم و معاون آن راهست آن دعوات خیر در دوام آن اقبال و تضاعف آن
 دولت و فیض فضل الهی و عنایت آسمانی مستجاب باد و الله ولی الاجابه و دعوة المخلص مستجابه
 از این طرف خرد و بزرگ و جماعت فقرا که برادران مانند حال الصلوات و الخلوات سرّاً و جهراً
 دعای آن دولت موظف می دارند و مزید دولت و کمال رفعت از قاضی الحاجات و دافع السیّات
 و ولی الحسنات تبارک و تعالی درمی خواهند تا مرادات و حاجات آن یکنانه عالم را ادام الله علوه
 و بندکان و دوستانش بحصول موصول گرداند [انه علی ما یشاء قدیر و بالا جابة قدیر و صلی الله
 علی محمد و آله] بندکان و جا کران و مجاوران آن جوار عصمت و مقیمان آن حریم حایت که
 در سایه بسیط مشرف اند و مکرم سلام بخوانید و جاوید مغیث خلایق و پناه فقرا باد آمین یارب
 العالمین مشرفه شریف دلتوار کهتر پرور رسید شادها افزود لازال محسنّاً والسلام

❦ الله مفتاح الابواب ❦

الله يجمع بيننا ويرفع البعد عن بيننا

[همان خدای که مارا طریق هجر نمود امید دارم کاسان کند طریق وصال]

رضینا من وصالک بالكلام ویکفینا الاشارة بالسلام

فیوم لا اراک کالف شهر و شهر لا اراک کالف عام

بخدایی که ملکش از عظمت درخم آسمان نمی ~~کنجد~~

[ولو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید] اگر سعادت مرا بدی ویتام را همچو دلم پربدی

بعد پیران شدی بجانب مستطاب خداوند افتخار الملوك تاج آل داود عالی همت مستبصر عاقبت

خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم المشتاق الی لقاربه الروح العلوی والضمیر السماوی ادام الله علوه

ودولته [لوان الريح یحملنی الیکم تشبثت باذ یال الراح

وکدت اطیر من شوقی الیکم وکیف یطیر مقصوص الجناح

کر تو انی ای صبا بگذرشی برکوی او ورکذر یابی پیر از من پیامی سوی او

وردلم را بینی آنجا کو حرمت باد وصل من چنین مهجور و تویسته هم زانوی او]

حق علیمست [وکفی به علماً] که خیال آن آفتاب روز و شب بواقعات دیدن و بخواه و معاینه

دردیده این ضعیف داعیه است [ومن طول التفكير کل یوم رأیتک کل لیل فی المنام] بر صادران

و واردان آن حضرت کریم رشک می برم و حسود می باشم و بنوشتن نامه و تبلیغ سلام آتش اشتیاق

نمی آرامد بیت :

من سیر نمی شوم بلب ترک کردن الامرا در افکنی در جوبت

اعانقکم والنفس بعد عشقیه الیکم وهل بعد العناق تدانی

کان فوادی لیس یشفی عليلة سوی ان تری الروحین ممتزجان

چند جهد کردم و چند لابه کردم تا آمدن بخدمت از روی صهورت میسر شود و حاکم تقدیر

در توقف می دارد بیت :

[کر بمانیم زنده بر دوزیم دامنی کز فراق چاک شدست

ورنمانم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شدست]

نی فی غلطم آرزوی اهل دین و معرفت که از بهر هوا هرگز خاک نشود بلک [اخواناً علی سرر

متقابلین] باشد [والحقنا بهم ذریاتهم] باشد [ان الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل عمر ان

على العالمين ذرية بعضها من بعض] بیت :

بیشتر آیشتر چند ازین بدخویی چون تومنی من توم چند منی وتویی
من و تو کرد آدمی را دو بی من و تو تو من بذی من تو
کی بود ماز ماجدا مانده من تو تو رفته و خدا مانده

[انهم اليهم لا يرجعون وان كل لما جميع لدينا محضرون]

چنانك جانهای عزیزان ما و پیشوایان ما اگر چه از نظر مایرون رفتند نیست نشدند همچو استارکارند
امروز در نور آفتاب حق پنهان شده موجود الذات معدوم الوصف این سخن پایان ندارد که
اگر بحرهای عالم مداد و حبر گردد و درختان بیشها جمله قلم گردد و ذرات هوا جمله نویسنده
شوند وصف ملاقات و انصالحای جانهای پاك ربانی و عشق بازیهای ایشان بتواند نوشتن و در قلم نیاید

بیت :

از عشق دلانه بر زبان خواهی شد بی جان ز کجا شوی که جان خواهی شد
اول بزمین ز آسمان آمده آخر ز زمین بر آسمان خواهی شد

صد هزاران سلام و دعا می رسانم علی الدوام و التواتر صباحاً و مساءً و می خواهم که بجای سلام
من باشم که بر سم که [واتونی باهلیکم اجمعین] اگر چه بر زبان همه شرح شکر اوست و در دیده
همه خیال وصال اوست و در دل همه ذکر و فکر اوست ولیکن روح مستقی اشتیاق آن
خداوند است بذینها سیر نمی شود امید وائق است از خداوند امید رواگتنده که علی العجل
قبل حلول الاجل مشاهده جان افزای آن خداوند نادره الزمان منور الجنان ادام الله
علومهم فی دولة صافیة و نعمة وافیة و عصمة کافیة میسر و مهیا گرداند سریعاً انه کان للدعاء سميعاً
[ومن یقنط من رحمة ربه الا الظالمون] بیت :

نومید مشو امید می دار ای دل در غیب عجایبست بسیار ای دل
مدار ای روح هیچ انده که یار از تو جدا ماند رسن کر چه دراز آید گذر دارد بچنبر
حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم

لا یمّ مناجاتنا ابدأ ولو جئنا بمثله مدداً] جاوید قبله حاجات و مصعد مناجات باد آمین یا رب العالمین
از طرف کنیزکان که خواهران ما اند و فرزندان ما اند زمین بوس می رسانند و متعشش می باشند
ملازمان آن خدمت سلام بخوانند مشرقه شریف ازان جناب منیف بدین ضعیف رسید نور
چشم و سرور دل افزود و چون پیراهن یوسف چشم یعقوب روشن گردانید [انی لاجد ریح
یوسف لولا ان تفندون] والسلام

❦ الله مفتاح الابواب ❦

زندگانی فرزند مخلص مکرم مشفق معتقد صادق صديق نادرة الزمان عالی همت فرشته
صفت جمال الدولة والدين در رفعتی که سر بر آسمان دارد و روی بملك جاودان دراز باد و جهره
دل که مشرف همه فضائلست از غبار وسوسه و کرد غفلت زدوده و بك ومصقول باد تا محل الهام
ربانی باشد و فیض رحمت آسمانی آمین یارب العالمین و سلام و دعا بخواند و آرزومند داند [و من
القلوب الى القلوب روزنه
بیت :

گویند که روز نیست از دل سوی دل روزن چه بود که نیز دیوار نماید [حق تعالی دل آن فرزند را بشاذنی که ورای عالم فانیت مزین و آراسته دارد و بسلامتی
و مراد فی ایمن الاحوال و اقرب الازمان بمارساناد [انه على ذلك قدير وبلاجابة جدير] و براذران
همه سلام می رسانند و مشتاق می باشند سلام و دعا بخذمت آصف زمان ملك الوزرا منشی الخیرات
مغیت الخلائق نظام الملك وقت ادام الله علوه برساند و بخواص او آرزومند داند و شاکر نم دانند که
ما احسانهای ایشان فراموش نکرده ایم [وما كان ربك نسياً ان تك متقالة حبة من خردل فتكن
في صخرة او في السموات او في الارض يأت بها الله] چنانکه عزیز را بواقعه نمودند که هر چه پیش آمد
فرمان خدا نیست که زمین را باز کاوی و حفره کنی و دفن کنی و بخاك پیوندی هم در واقعه
از آنجا گذشت دید لکنی زرین در میان صحرائی می تافت و لمعان می زد آن وصیت یادش آمد
در حال زمین را بکنند دو کز کا بیش کرد همچنین بارها عاجز شد گفت مرا یکبار فرموده اند
من چندین بار کردم ازان واقعه بگذشت و می رفت آن شخص را که او را وصیت کرده بود بدید
حال با او باز گفت گفت بدان که آن نیکو نیست و احسان که از بهر آنک درازی مدت
پوشانیده خیرهاست آن خیر پوشیده نشود و حق تعالی بفضل خود آنرا آشکار کند و اگر
کسی را درین کان است درنگر که در منارهای بلند و ازان مؤذنان و منبرهای بلند و وعظ واعظان
و مکتبهای کوزکان و غیر آن که همه آن نیکهای محمدست صلی الله علیه وسلم وسی او و صبر او
بر ایدای کافران و قصد ایشان که حق تعالی وعده کرده بود که من این را آشکارا کنم و نکه دارم
اگر چه ترا وارثی نیست من وارث نیکو کارانم [ولسوف يعطيك ربك فترضى والآخره خير لك
من الاولى انا اعطيتك الكوثر انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون] نیکی که برای خدا بود نه
از نور آفتاب بود و مهتاب استخوان در کور رود اما نور در زیر کور زود بیار ما نور آفتاب را
در کور کن باز بر سر آید این سخن پایان ندارد [قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربی لنفد البحر

قبل ان تنفذ كلمات ربی [حق تعالی توفیق برتوفیق وجذبه و دعوات و هدایت برهدایت متابعت
وافزون دارداد] حرام دارم بامردمان سخن گفتن و چون حدیث توآید سخن دراز کنم [
جاوید طالب وعاشق باد آمین یا رب العالمین

(۱۰۳)

❦ الله مفتوح الابواب ❦

زندگانی فرزند مخلص معتقد نادره جهان طالب حق تعالی عالی همت احسان پیشه طاعت
اندیشه لطیف کوهر باک عنصر مونس الفقرا محب الاولیا جمال الدولة والدین احسن الله عاقبه
دراقتناء اسباب شاذمانی واعتناء اکتساب نیکنامی و تیسیر مقاصد دولت عالی منظوم باد و محیفه
کامرانی و توفیق خیر که اصل همه کامهاست و کیمیای همه مرادهاست بارقام فضل یزدانی مرقوم
و اوج معرفت و اعتقاد مرتفع و فوج اجتهاد و میل خدمت رب العباد و حلالت طاعت مجتمع و روزگار
هایون که سرمایه سعادت عالمیست و ملکی که از روزگار بیرونست بنشاط عقل و تازگی ایمان
مقرون باد عقل بی چاره و جان هر یچاره در نظاره عجائب صنع و تصرف و تفریق حق تعالی متحیرست
که ارواح همچون کبوتران کعبه بر بام او میز خانه حق جمع گشته اند بر زنان بعضی بر خوف
می جنبانند یعنی پرشکر و مستی و صنع او همچون کبوتر بازی برین بام بلند بی الهام و اندیشه و تخویف
و ترجیه هر کبوتر جانی را بطرفی کسل می کند لایق کوهر آن کبوتر و بشهرها می فرستد بعضی را
براههای نا ایمن فرستد که اسیر چنکل باز می شوند جقق فریاد کبوتر می شنود که درماندیم اگر بد
خدمتی رفت دیگر نکم و بال و پر بی ادبانه نجبانم او مناجات جقق ایشان در چنکل باز می شنود
بعضی را خلاص می کند و هیبتی و مرحمتی در دل باز می افکند و بعضی را جواب [ولورد والمادوا]
می فرماید [ولله ملك السموات والارض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء] یعنی آسمانیان همه لرزانند
و زمینیان هم لرزانند چنانکه سؤال کرد مصطفی جبرئیل را علیه السلام از حال او گفت ساعتی
چنان باشم که بر وبال من در همه وجود نکنجد و ساعتی چنان باشم که از هیبت و عظمت بنداری
صعوه باشم مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم شما که مجردید و نور مطلق اسیر نفس اماره ای و همسایگی
طیبت عنصری نی شهادا چون خوفست گفت آن عظمت ازان عظیمترست که عزایل را بیک
بازی مات کرد و هاروت را و ماروت را بیک اندیشه از اوج فلك بجاه بابل محبوس گردانید
و از زمزمه تسبیح ابلیس را در دمدمه و سوسه آورد و هاروت و ماروت را در لجلجه سحر افکند
[و طاف علیها طائف من ربکم

بیت :

آجاکه بودی کاستان بادوستان در بوستان

شد کړك ورو به را مکان شد جغدو کر کس را وطن

عصنا الله وایاکم و آمتنا من الفزع الاکبر و جمع بیننا اخواناً علی سرر متقابلین انه یعطى النعم قبل استحقاقها وینزل الفیث من بعد ما قنطوا [برادران و خواهران جمله سلام می رسانند و مشتاق می باشد و السلام

(۱۰۴)

الله مفتوح الابواب

چون موکل ضرورت و بیچارگی بوالعجبی آغاز کرد و سخت دلی در پیش گرفت سر رشته صبر و تمناک از دست داد و زحمت طویل بحضرت آن مکرم جلیل آورد امیدست که بر عادت درویش نوازی و مسکین پروری و شکسته بندی که خوی مهتران و مقبولان و سابقان و صادقان است و موهود و مرسوم عهد آن یگانه است ادام الله علوه او را شا کر و ذا کر بداعی کسبل کندا کر چه تصدیع داعی دراز کشت لیکن بحمد الله سروکار با عالی همتست که این کستخی و صدهزار پیش دل دریا صفتش زورقی باشد استسقای ماهیان ملول نکر داند لجه آن بحر را [حدث عن البحر ولا جرح] ذکر احسانش بر همه زبانها و شکر بی پایانش در همه جانها مستدام باد آمین یا رب العالمین بر قضیه [الاناء] تیر شح بمافیه [از کوزه همان برون تراود که دروست] عجب نیست مداومت آن یگانه عالم که رئیس اکابرست در خیرات و امام نیکوکاران منشی الخیرات و الکرامات ملک الامرا و الایامن با انیه فاتحه و اخلاص مشکین رائحه اودر عالم منتشر باشد و دیگران را تحریض شود و راغب کند بر اعمال بر که [هل ادلکم علی تجارة تحیکم] و اگر سهوی نموز بالله برود در مسابقت خیرات روز همت عالی متیقظ باشد که [اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون] زود کریبان دل محکم بگیرد و چنک در دامن ندامت و استغفار سخت کند و تفحص نماید که سبب آن تغافل و تنکاسل چیست و امهال و اهمال در خدمت ذوالجلال از کجا راه یافت آن ثلمه را بند کند و آن کمین شیطان را تدارک کند تا دارالملک ایمان از چنین غوغا ایمن باشد و چون بنده عقد او میزد بحضرت جاوید بست و خدمت و طاعت شکسته بسته اساس نهاده بر امید آنک کمال گیرد و کمر خدمت بر میان بست کمری که وسیلت شود بتاج قبول بار آورد این کمر چون بر میان متبذست شد لابد خوف افتادن باشد تدارک آن بیاید کرد

[افاحرف من جلك الحل عقدہ تداعی و شيكاً بانحلال مرار]

درسنت تهاونی رود شیطان درفرايض طمع کند

[فاحذر صفار الشر قبل كباره ان الكبار بدایتین صفار

آغاز مناره زیبکی خشت بود مهمل داری توخشت رازشت بود

[واما بنعمة ربك فحدث] بقدر امکان تدارك باید کردن تا بازگرم خدمت را بر میان محکم کنی

واگرچه آن خدمت در فضیلت ازان افزونست که اگر صد کمر بندی همچو خرگاه ترك مقصر

باشی و اگر هر سر مویی زبان شود درشکر و ثنا قاصر باشی و مقصر

شعر:

[ولو كان لي في كل منبت شعرة لسانا يشكر منك كان مقصرا]

ایزد تعالی صدر آن صدر را وضیم منبران امیر را ادام الله علوه بنور اخلاص که وهاب

اخلاص جل جلاله جهت مخلصان حضرت خود پنهان کرد است در مخزن غیب آراسته دارد

وقضای حقوق بی حدش که فرض عین و عین فرض است کهتران را کرامت باز تا جاودان

در مکافات و مجازات آن اصطناع و احسان که بمجازات مجزی نخواهد شد [وهذا دعاء لوسکت

کفیته] پیغام آن عزیز و حفظ الغیب بدين داعی رسید دلکشایی حاصل شد

بیت:

راحتش بادا کز و مر خلق را راحت بود

نیست ممکن خلق را راحت مگر از روح پاک

صد هزاران ديك حلوا بخته آن لطف الفعال

صد هزاران جام باذه برده زواند وهناك]

(۱۰۵)

الله مفتوح الابواب

الله يجمع بيننا ويرفع البعد عن بيننا قال النبي صلى الله عليه وسلم [ان لله تعالى عبداً

امجاداً محلهم في الارض كمحل المطران وقع على البر اخرج البروان وقع على البحر اخرج الدر

الخلق عيال الله فافضلهم عند الله انفعهم لعياله] بحمد الله امروز درین دور مشارالیه درنفع عباد

واکرام فضلا و تربیت فقرا و انشاء خیرات تقبل الله ملك الامرا دستور اعظم نظام الملك

فخر خراسان و عراق لطیف الفعال و الاخلاق امیر دیندار ولی الایادی و الانعام الذاب عن

حریم الدین ربیضة الاسلام تاج الحق و الدین ادام الله علوه و اکرمه و احسن عاقبتیه و تقبل حسناته

وَمَجَاوِزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَأَمَنَهُ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ سَلَامٌ وَدَعَاكَ وَاجِبَتْ مِی رَسَامِ
وَأَرْزُومَنْدِی بِمَلَاقَاتِ حَقَائِقِ غَالِبٍ وَبَاعَثَ اسْتِ مِیْسِرَ كُلِّ عَسِیرٍ وَمُسْهَلِ كُلِّ صَعْبٍ وَمَعْطَى الْكَمِّ
قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا قَدِیمِ الْإِحْسَانِ جَلَّ جَلَالُهُ أَسْبَابَ مَلَاقَاتِ بِخُوبَتَرِینِ وَجْهِی مِیْسِرٍ وَمُهَبَا كِرْدَانَادِ
[اَنه على ذلك قدیر] معلوم رأی عالی باشد که اگر در خور اشتیاق و ارتباط نامه نوشته آید هر
روز علی التجدید نامه جدید نوشتنی الا اصل اجتماع حقایق و تلاقی قلوبست و نخواهم که آن
عزیز را بصورت نامه خواندن تصدیع دهم لیک چون عزیزان استدعا می کنند بدان حضرت
تذکره و دران هم معذورند که [المشرب العذب کثیر الزحام] فرزند عزیز مخلص سید المدرسین
ناج الخطباء عالم فاضل متفنن جلال الملة والدين الامام ابن الامام رضى الله عنه وعن اسلافه
الکرام پیوسته شا کر و ذا کر احسان و تربیت و نوازش آن بزرگوارست و بشکر شهادت اللسانست
اعلامی رود اکنون خویش این داعی مخلص است و عزیز عزیز عزیز هر مزید احسان و عنایت
و نظر پادشاهانه که درباره او فرماید این داعی منت نداشت و بحقیقت آن احسان بذین داعی
رسیده است و صدر کبیر مرحوم ملک الافاضل رکن الدین تغمدہ الله برحمتہ برین داعی حقوق
داشت بانواع تقبل الله منه ومنکم ومن کل محسن [والله لا ینسی من احسن عملا وما کان ربک نسیا
ویؤت کل ذی فضل فضله الدنيا مزرعة الآخرة طوبی لمن اغتم وزرع واقرض الله قرضاً حسناً
یضاعف له] خود بیدار دلی و انتہای همت عالی و شفقت شما بخیرات ازیں تحریضات مستغنی
[ولیکن رایت السیف من بعد شخذه الى الهز محتاجاً وان کان ماضیا]
جاوید محسن باد و توفیق بر توفیق و تسدید بر تسدید و قبول بر قبول آمین یا رب العالمین

(۱۰۶)

❦ الله مفتوح الابواب ❦

سایه عدل و فضل ملک الوزرا آصف الزمان نظام الملك راستین صاحب اعظم دستور عالم
عادل مفضل کریم منشی الخیرات منبع الکرامات الموفق من السما المؤید من الرضا فخر الحق
والدين ادام الله علوه واحسن عاقبه و تقبل حسناته و تجاوز عن سيئاته وايدہ ونصره ولليسرى يسره
انه کریم مجیب دائماً مبسوط باد سلام و دعا که فرض عین و عین فرض است رسانیده می آید
و آرزومندی بملاقات عزیزش متوافرست و پیوسته مستنشق و متنسم اخبار سار می باشم و چون
می شنوم که هر روز در خیر و احسان حریص ترست و در اعمال صالحات راغب تر و در حقایق درین
بایقین تر شادمان می شوم و از مجیب الدعوات جل جلاله مزید توفیق و تأیید و رضا و قبول اومی خواهم

مستجاب باد شکرهای احسان شما می‌خواهم که بنویسم چون قلم از نوشتن عاجزست مکافات آن بحق تعالی جل جلاله حواله کردم انه خیر مجازی و مکافی دارنده تحیت فرزند عزیز شیخ صالح قانع متنسک جمال الدین ایده الله درویشی عزیزست مشغول باوراد خلوات مدتی مدیدست که باقلت مال و کثرت عیال صبر را پیشه خود کرده است و قناعت را قبله خود ساخته است چنانکه سیرت درویشان متقدم بوده است رضی الله عنهم تا بحدی خانقاهی بدست او بود دگران ازوبستند هیچ جایی مراجعت و مرافعت نکرد از غایت قناعت خود امروز عیال افزون شده اند و طاقت قناعت و صبر ندارند از رحمت ملک الوزرا چشم می‌دارم که بر عادت درویش نوازی خویش خانقاه اخی کهرتاش را رحمه الله پادشاهی فرماید و بشیخ جمالی الدین ارزانی دارد تا بفراغت او و عیال او بخدمت و طاعت حق مشغول باشند و دعای شما گویند دعای او دران دولت نکو باشد و مستجاب باشد و برین داعی منتی عظیم باشد که آن احسان با این داعی کرده باشد که پیوسته دل داعی نگران احوال اوست و نیکویی و اخلاق خوب او بدان می‌ارزد که خاطرها متعلق بود بمعاونت و یاری او ملک الوزرا پیوسته مستفقد درویشان و مستحقان بوده است و زیر سایه درخت لطف ملک الوزرا بسی اهل خیر آرام یافته اند امیدست که شیخ عزیز جمال الدین شا کر و ذا کر آن احسان شود جاوید ملاذ و پناه اهل خیر باد آمین یارب العالمین

(۱۰۷)

الله مفتح الابواب

مسابقت و مسارعت و منافست و مبادرت امیر اجل عالم عادل ملک خلقت عاقبت بین کریم الاخلاق طاهر الاعراق الحریص علی الخیرات الراغب الی الحسنات شمس الدولة والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ادام الله علوه و وفقه و سدده بر تقادم ادوار برحیرات و حسنات و طلب مرضات رب السموات روز بروز افزون تر باد یسر الله له الیسری و جنبه عن الیسری سلام و دعا مورد می‌دارم [سلام علیکم لاسلام مودع و لکن سلام لایزال جدید] شنوده می‌آید توجه او الی الله تعالی و تبتل او بخیرات هر روز افزون ترست شادیهامی افزاید تا مشرفه عزیز رسید متضمن انواع دلداری و لطایف بجان و دل تلقی افتاد و از عزم مبارک استماع رفت ان شاء الله تعالی آنچ نیکوتر و بهتر و نافع تر اولاً و آخراً بران موفق شود نستجیر الله تعالی انه خیر هادی و احسن مرشد و معلومست که این داعی احسانهای شما فراموش نکرده است [شکر النعم واجب] و دلداریها که فرموده است فقرا را و اهل خیر را در حضرت حق تعالی شفیعان شما اند که حق تعالی هر

عمل را صورتی خوب دهد و او را مستغفر و دعا کوی انکس کند که آن خیر کرده است
[وماکان ربك نسیا] خواجه اجل دین دار حسیب نسیب موفق الخیرات ادام الله برکت
از خدمت شما شکرها گفت و از حسن سیرت شما و اجتهاد شما در خیرات و نیتهای صالح و عزیمهای
نیک حکایت کرد و نعم القرین هو شاذیهما افزود و شکرها کردیم برتراید باد

(۱۰۸)

❦ الله مفتح الابواب ❦

زندگانی مجلس عالی خداوندی در اقتنای اسباب شاذکامی و اعتنا با کتساب نیکنامی و تیسیر
مقاصد دولت تمامی سالیان نامتناهی باد سلك معالی بوفور دولت عالی منظوم و صحیفه کاهرانی بارقام
فضل یزدانی مرقوم و اوج حشمت مرتفع و فوج نعمت مجتمع و روزگار هایون بنشاط و خرمی مقرون
داعی بغایت متحیر و متفکرست با شرح آرزومندی و اشتیاق بدریافت آن ولی الانعام و الایادی
چگونه دهد و شکر آن مواهب جسم و عذر آن لطایف عمیم که از آن جناب کریم فایض شده است
بکدام زبان تمهید کند [فیالها قصة فی شرحها طول] پس چون شرح آن در بیان و بنان نمیکنجد
دست ازان داشتن و بدعای دولت عالی مشغول شدن بصواب نزدیکتر می شناسد ایزد تعالی آن ذات
شریف را که طراز کسوت معالی و زینت ایام و لیلایست روز افزون دارا و بعد از ایزاد سلام و دعا
عرض می رود که جماعتی درویشان عزیز که دعای ایشان در حضرت مستجاب باشد ازین داعی
مخلص التماس کردند بشفاعت جهت خواجه فخرالدین یوسف که غریق نعم و عتیق کرم
ملك الوزراست از قدیم و بسبب ناموافقی ایام بسیار کسر و زیان افتاده است او را و از خدمت خجل
مانده است در غرامت و صدقات و مواهب ملك الوزرا ادام الله علوه بعالمین می رسد املست که
آنچ در خدمت اوست تحقیقی فرماید و موهبت نماید تا مکافات آن احسان از رب العالمین اضاعافاً
مضاعفه برسد و بدین داعی منت باشد و براحسانهای سالف منضم گردد والسلام

(۱۰۹)

❦ الله مفتح الابواب ❦

زندگانی مجلس عالی امیر اجل عالم عادل مؤسس الخیرات مقدم الحسنات قانع الظلمه معین
المظلومین مربی العلما محب الفقرا سیف الدولة والدین الغ قتلغ خاص دیندار عالی همت والی بك
ادام الله قرین اقبال و دولت و سعادت و دوستکامی و شاذمانی و توفیق باد ایزد تعالی سفر و حضر
موفق و مسدد و مرشد و ناصر و معین باذ بحق محمد و آله سلام و دعا و مدحت از سر صدق و ولا

و وفور محبت و هوا مطالعه فرماید آرزومندی بیدار مبارکش وافر شناسد اسباب ملاقات علی‌ایمن الحال و احسن الفال میسر و مهیا باد چون شنوده می‌آید حرص آن عزیز بر خیرات و صدقات و صلوات شاذمانی می‌نمایم و از حق تعالی مزید آن توفیق می‌خواهم و استظهار کلی حاصلست بدان دوست مخلص ایزدش درین و کرامت روز افزون دارد آرندۀ تحت فرزند عزیز مخلص نظام الدین نظم الله اموره از خدمت شکرها کرد و آزادی و از دلداری شما و مظلوم پروری شما هزار چندانست و شمارا معلوم است که خاطر درویشان چند متعلق حالت نظام الدینست نظام الدین را هر چه هست فدای فقر است از عهد طفولیت الی یومنا هذا او فرزند فقر است هرچ در حق او کنند چنانست که در حق فقرا کرده باشد خصوص که این ساعت از انواع زیان‌مند شده است و از هر طرفی که امید سودی بود زیان بر زیان روی نمود مع هذا هر نشیی را بالاییست و پس هر درشتی آسانست

شعر :

فلا تحسبن انا علی الدهر ضیع فللدهر من بعد العار نهوض
[تا بود چنین بدست کار عالم راحت پس آنده است و شاذی پس غم]

الا هر کسی را آن قوت صبر نیست که چندان صبر کند که فرج پیش او آید او پیش فرج و امی رود دشواری ازینست اما خنك آنکس که همچو امیر دین دار الغ والی بك ادام الله علوه مسکینان را و بی صبر ان را دست گیرد و بنوازد لله تعالی توقع می‌دارم که آن لطف که فرمودی در باب نظام الدین و او را باز جستی تمام فرمائی و او را ازین حال بر آری تا برین داعی منتها باشد بخدا دوستان ترا شاذ کام کند و دشمنان ترا کور گرداند و دولت ترا آن سری گرداند تا هم این جهان امیر باشی و هم آن جهان امیر الله الله هنگام رقتست و وقت شفقت است کارد با ستحوان رسیده است این ساعت یکی هزار بود و ثواب بی‌شمار بود و بر احسان پیشین منضم شود و فقه الله و سنده و ایده و کلاه و رجاء و من الحیر لا اخلاء مانیز بدعای او میان بسته باشیم و یاران ما و برادران ما بدعای خیر میان بسته باشند فخر المشایخ جنید الزمان حسام الحق والدین سلام و دعا می‌رسند و آرزومند می‌باشد والسلام

(۱۱۰)

الله مفتاح الابواب

همواره ایام و اعوام امیر دین دار عالی همت روحانی ربانی خدای ترس درویش پرور مغیث المظلومین مختص الملوك و السلاطین ملك السواحل امیر الرواجل و المراجل عاقبتین حلیم کریم

المعظم لامر الله المشفق على خلق الله بهاء الدولة والدين ظهير الاسلام والمسلمين ادام الله علوه
 درخبر كستري ومظلوم پروری و خداترسی و باخاصان حق همنشینی مستدام باد اولیا منصور و اعدا
 مقهور و بحقیقت اولیای ماعقل ماست و اعدای مانفس اماره ماست و معلومست که آدمی دردوان
 و رفعت بر مثال خاک نیست بازش در رباید ببلندی برساعتی که [الدنيا ساعة] باز بمحضض اجل
 بر زمین فر و کذارد خنك آن خاکی که چون بالا برآید بر مرکب باذ خویشتن فراموش نکند
 و بداند که من همان خاک بی دست و پایم و این بلندی و این باذ عاریتست

بیت :

[بر باذ فکندۀ بنای همه عمر بر باد کجا بود بنا پاینده]

خنك آن خاک دران بلندی خویشتن شناس بود و کوید خداوندا من همان خاکیم خویشتن را غلط
 نکرده ام ترا می دانم که خداوندی بلندی آن تست من درین بلندی پست توم و بنده توم بقصد
 هیچ دیده را بخاک خود خسته نکند چون چنین باشد روزی که این خاک از مرکب باذ پیاده شود
 حق تعالی او را سوار نور خود گرداند و بعوض مرکب باز مرکب نور ارشاد بدهد و درکوش او
 می گوید کو سواره آن دولت که [لاتأسوا علی ما فاتکم] سلام و دعا بخواند و مشتاق داند
 جمع الله بیننا [اخواناً علی سرر متقابلین ان الله علی جمعهم اذا یشاء قدير] امیر عالم فرزند مخلص
 از دعا گویان و شا کران و ذا کران احسان و اکرام آن یگانه است بسیار شکرها کرد از خدمت
 آن پادشاهی که کردند و لطف امید می داریم که عن قریب از حضرت [ان الله لا یظلم مثقال ذرة
 وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرأ عظیماً] مجازات احسان اضاعافاً مضاعفة مدخر ماند
 و شک نیست که امیر عالم را علمه الله حق تعالی از برای کاری آفریده است [وما خلقت الجن
 والانس الا لیعبدون] الا جهت امتحان درین غلامی افتاده است چنانکه یوسف صدیق
 علیه السلام چند روزی درین غلامی افتاد و بندگی غیر حق کرد و خدمت مخلوق کرد آن
 امتحان بود باز باصل خود رفت و آن خدمت حق است و ترک مخلوقان کرد [کل شیء یرجع الی اصله]
 بیون غریب و مهمان شهابست چند روزی چون عزیز مصر بارکان و اعیان و خدمتکاران و دوستان
 و ذ جهت او وصیت خیر فرمایند که [اكرمی مثواه عسی ان ینقنا او نتخذہ ولداً] حق تعالی بعد چندین
 روز شکران عزیز مصر می گوید بدین لطف که کرد در حق یوسف صدیق علیه السلام که وصیت
 کرد که [اكرمی مثواه] توقع از مکارم اخلاق و خدا پرستی و درویش نوازی آن یگانه است که
 پادشاهی فرماید و سایه لطف مخدمانه و پذرانه بر سر امیر عالم گستراند تا در آفتاب قیامت
 آید گردد از رحمت بر سر او جاوید که تهنواز باد مدارك ضمیر منیر بالهامات ربانی مقرون و منصور

❦ الله مفتوح الابواب ❦

سینه هایون امیراجل عالم عادل محسن امجد اسعد مذهب الدولة والدين ادام الله علوه هر روز صافی تر و روشن تر باد سعادت ابدی مساعد و تصاریف زمان شاذی افزای ونواصی اعدای دولت درقبضه اقبال و سعادت او مذل و مسخر باز توفیق خیرات که عظیمترین نعمتیت و سنی ترین کرامتیت اورا مدد از حضرت کردگار لاینقطع باز سلام و دعا و تحیت و ثنا ازین داعی مطالعه فرماید و آرزومندان وصال داند و الحریص محروم [و لایلقاها الا کل ذو حظ عظیم] باری تعالی اسباب ملاقات و ادوات موافات میسر و مقیض کرداناد انه ولی الاجابه و دعوة المشتاقین مستجابہ آرندہ تحیت فرزند عزیز کافی معتقد هنرمند نیکو اخلاق شمس الدین دامت سیمادته از خویشان و فرزندان این داعیت احرام خدمت بسته است می خواهد که از جمله بندگان و چاکران آن حضرت باشد و پادشاهی و احسان شما هیچ امیدوار را خائب و محروم باز نکرده اند است و ما ذاک یلیق بایادهم و حاشا عن نادیم توقعت که سایه رحمت و بنده نوازی و کهن تروری بروی گستراند تا براخوان و اقران خود مفاخرت و مباهاات نماید و مجربست که درکارها و خدمتها جلدست و میان خدمت او و خدمتهای دیگر خادمان و چاکران فرقه های بسیارست امیدست که مقبول آن مقبول گردد [و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء] و شاکر و ذاکر باز گردد چنانک چندین هزار امیدوار شاکر و ذاکرند از احسان شما [الخلق عیال الله و احب الناس الی الله انفعهم لعیاله] ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون [درین داعی منت باشد جاوید محسن باد و السلام

❦ الله مفتوح الابواب ❦

سعادت آسمانی و کرامات ربانی میسر و مقیض رای عالم آرای ملک الامرا و الخواص المخصوص بالمقرب و الایناس صاحب الدولتین ولی السعادتین ناشر العدل و الاحسان ظهیر الملة الحمديه قانع البدعة الدنیه مونس الفقرا مربی العلما المویذ بالتوفیق و التشدید [و لا آخرة خیر لك من الاولى] معین الحق و الدولة و الدین ادام الله علوه و ایدہ و نصره و کلاه و رعاه و من الخیر لا اخلاه و احسن آخرته و عقباه سلام و دعای فراوان ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی بملاقات باکرامات و سعادات عزیزش که دائماً بی انقطاع در حفظ حق تعالی محفوظ باد و مستبشر غالب و باعث آید توفیق ملاقات با سبایی که میسر حضرت کل عسیر علیه یسیر و لایحتاج الی البیان و التفسیر میسر و مهیا باد نوازشها و لطفهای پادشاهانه و حفظ النیب که دردلداری این ضعیف می فرماید

شرح آن در آثار قلم در نیاید و در لهجات زبان در نکتند شکر و مکافات آن موکولست و مفوض
 [خیر الناصرین و نعم المجیب القریب قدیم الاحسان معطی النعم قبل استحقاقها فما ظنک بعد استحقاقها
 جزاء الله افضل لما جزاه محسناً] آمین یارب العالمین آرنده تحیت فرزند عزیز کافی هنرمند معتقد
 کامل الکفایه شمس الدین دامت سعادت متوجه خدمتست و معیل و مستحق و دست کشاده و حسن
 الاخلاق و کافی و جلد در خدمت می خواهد که شرف آن قبول در یابد و بخدمت آن یگانه مشرف
 شود و از بندکان آن حضرت معدود گردد و بر اخوان و اقربان خود مفاخرت و مباحثات نماید و کرم
 شاهانه آن بزرگوار ادام الله علوه منتهض است بانجاز حاجات و دستگیری محتاجان و امیدواران
 توقعت که درباره او پادشاهی فرماید و بنده نوازی برین داعی منت باشد و بر احسانهای قدیم
 منضم گردد [و ما کان ربک نسیاً] جاوید مغیث خلایق باذ

(۱۱۳)

الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال دوجاهانی قرین روزگار ملک الامرا ولی الانعام ادام الله علوه باذ پادشاهی
 و لطفها و دقایق دلداری و درویش نوازی که می فرماید در حضرت [فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره]
 مقبول و مبرورست و عن قریب ثمرات آن خیرات در رسد [سأریکم آیاتی فلا تستعجلون] رافع
 تحیت فرزند مخلص سعد الدین خویش این داعیست و کوزک مظلومست نیم باغ او را متعلقان
 و بندکان شما خریده اند توقعت ده بندکان را وصیت فرماید که او را بلطف نکرند و از بندکان
 شما دانند عنایت و لطف پادشاهانه شما بر جهانیان می رسد و حق تعالی در خور آن اکرام و لایق آن
 افضال از بهر شما نیکبها و خلعتها پنهان کرده است [ان الله لایضیع اجرا للمحسنین] داعی هر جا که
 هست بدان دعا میان بسته است و و ام دارد دعای خیر آن عزیزست و شاگرد احسان او و ام دار
 هر جا که و ام دار باشد و قضای آن حقوق بدعا برو واجب باشد تن بی ادب دارم از جناب عالی
 زحمتش دور می دارم الا ضمیر و دل چالاک بخدمت می فرستم

بیت:

کر دلم را بینی آنجا که حرامات باد وصل من چنین مهجور و تو پیوسته همزانوی او
 جاوید بحلل توفیق محلل باذ و مغیث خلایق و قرین بوستان حقایق آمین یارب العالمین
 [تا ظن نبوی که من گمت می بینم بی زحمت دیده هر دمت می بینم]

مع هذا چون عنایت و پادشاهی شما درباره این داعی مشهور شده است داعی شفیع می گیرد

امام اجل عالم خير القضاء تاج الدين ادام الله فضله که بار دیگر او را بنوازد ومنصب قضاوی ارزانی دارد که غیر آن بزرگ ملجائی ومخلصی نیست اهل خیر را امروز پاداش باقی دارد وبرین داعی منت عظیم خواهد بودن وبرمتهای سابق منضم کرد و ان شاء الله تعالی

(۱۱۴)

الله مفتاح الابواب

حق تعالی علیمست وکنفی به علیها که بغایت واز غایت افزون تر خجلم وشرمسارم از ابرام وتصدیع مکاتبات بخدمت ملک الامرا المشرف بالعلم المیزین بالحلم حسن الخلق لطیف الخلق المقتدی بسيرة النبي قاهر الشيطان الابی سراج القلوب سائر العيوب سائس الشاردين ساقی الواردين منبع الادب منجج الارب ارتياح الفؤاد ينبوع الوداد ولی الاحسان خلاصة نسل الانسان معین الدولة والدين ادام الله علوه وخلد فی سلامة الايام رفعت وحرص من الغير دولته وظاهر علیه احسانه ونعمه و مواهبه و قسمه وزاد فیما حوله وختم بالحسنى عمله واعطاء من خير الدارين سؤله وامله [اطال الله عمرک فی سرور . . . وعاد علیک عیدک الف عام

ولا زالت نفوساً من اناس . . . تحمل عنک مجذور الحما]

سلام وتحیت مطالعه فرماید وآرزومندی وتعطش کاشتیاق الحبيب الی حبیبه والعلیل الی طیبیه وتوقانی الی رؤيته الوضیه و اخلاقه المرضیه لایمکن کتمانہ ولا یقاوم الی اشجانه باری تعالی ملاقات باسرع الازمان وایمن الاحوال مبسر ومهیا کرداناد صفت آینه ندارم در لطافت اما سخت روی آینه دارم در وقاحت و ابرام امیدست که چون از بهر خداست جل جلاله خالصاً مخلصاً بر خاطر عزیز شریف لطیف ظریف ثقیل نباید واکر بدان را بامید صفت رحمت الہی و مجازات وثواب نامتناهی سبک کرداند موفق من رب التوفیق عرض میروزد یکبار دیگر حال فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره که باغافات سنیه که عقول بتدیری خویش از محالست آن نتوانند سالم بودن و اگر بتدیر عقل ممکن بودی از زیان احتراز کردن سلطان عاقلان سلطان عقل را فرمودی خالق عقل که [قل لا املك لنفسی نقماً ولا خراً الا ماشاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخير ومامسنى السوء] چون حال آفتاب این بود که سرکردان آن درگاه بود درنفع ضر ذره خود چه کوید وجه لافد توقع از مکارم عنصری بدرسته نه عاریقی بل [ذریه بعضها من بعض] میراث صفت کرم ورحمت واعتماد بر فضل حق وتوکل بروی تقدیم خیرات که [وعسى ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم] متوارست ذریات طیه را از اصول پاک خویش که [والحقنا بهم

ذریتم [نظر عنایت پادشاهانه دریاب احوال متفرق شده و بی مراد کشته او گستراند تا احیای او باشد و برین داعی متی عظیم باشد که فرزند عزیز حقوق خدمت و حقوق فرزندی دارد از عهد صغر چشم می دارم که کرم آن بزرگ مستغنی گرداند بعد ازین از کسانی که احسان الله را برکاری نمی دانند [یخذ ما ینفق مفرماً] تا باقی عمر مرفه خلاص یافته باشد از غرامات و کرامات آن ولی النعم تا بدعای دولت و سعادت دوجہانی شہاداعیان دیگر عمر بی پایان آورد مدتیست که آن درپوزہ نامہ بخدمت منبع المکارم لازال قبلہ للآیین خواست انها کردن موقوف داشته شد تا رکاب ہایون صاحبہا اسعادات السہاویہ بمن و سعادت رجوع کند الحمد لله مراجعت آن عزیز مبشر قلوب و اشباح و مفرح عقول و ارواح گشت [الحمد لله علی فضلہ .. قدرجع الحق الی اہلہ] [اعلموا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور]

(۱۱۵)

❦ الله مفتوح الابواب ❦

الحمد لله تعالى که توفیق خیرات و توفیر صدقات و درویش نوازی و خدای پرستی و عاقبت بینی و خیراندیشی قرین دل پاک آن یکانہ عصر کریم محسن ولی الایادی والکرم گردانیده است زادہ الله داعی مخلص سلامی رساند و بدعاء خیر و کرامات و سلامات ایشان مشغولست حالہ الصلوات و الحلوات و سخت خجل گشتم از آنچ فرمودید از ایشار وصلہ و احسان حقا کہ این داعی جهت آن نیامد کہ آن عزیزان در زحمت افتند تقبل الله منهم از ایشان قبول گرداند و اضعاف مضاعفہ از خزینہ الہی خود عوض فرماید و مزید و مدد دین و دولت و دنیا و آخرت آن عزیزان گرداند کہ [ویؤت من لدنہ اجراً عظیماً] دیگر اعلامی می رود کہ فرزند عزیز مخلص عالم زاهد عابد عارف ولی الله سراج الدین ادام الله برکتہ در صدد آن بود کہ مدرس مدرسہ بزرگ باشد یا شیخ خانقاہ عظیم الاغیرت حق او را بخدمت خود چنان مشغول کرد کہ از دنیا منقطع کرد اما چون تن آدمی ضعیفست همچون درختی ضعیف خاصہ کہ میوہای علم و معرفت و موارد غیبی بروی فروز آیدیم باشد کہ شاخہای آن در زحمت بشکند محتاج باشد باستونها تا قائم ماند ہر بندہ خدا کہ توفیق یابد بخدمت این چنین درخت سعادت و نہکداشت او باستون زدن و تیمار کردن او بندہ مقبل باشد آن خیر بالای نمازها و روزها و حجتها و صدقہای دیگر باشد زیرا صدقہ همچون آب دادنست آب را بزمین کلزار فرستی بہ بودکہ زمین خارزار اگرچہ درکارست اما فرق بسیارست آن مقام مبارک را مصلحتست بشیخ اعز سراج الدین دامت برکتہ

ارزانی دارند و نام زد کردن تا صد هزار راحت و رحمت و قبول روی نماید و این داعی
منتدار باشد والسلام

(۱۱۰)

❦ الله مفتاح الابواب ❦

[پیوسته سرت سبز ولبت خندان باد پیوسته دل جهان ز تو شادان باد]
شاذی بی عثار و مستی بی خمار ملازم فرزند عزیز فخر البنین مظفر الدین اظفره الله علی کل عدو
[من الجنة والناس] وایده و سده و ارشده و وفقه لما یحب و یرضی سلام و تحیت بخواند
و مشتاق داند و معلوم داند که فرزند عزیز وافی نیکمهد حسام الدین بر من و تو حق خدمت
و یاری دارد بسیار [و البادی بالخیر لایکافی] شنوده آمد که آن فرزند با او مناقشه می کند بقول
صاحب غرضان و بعضی چیزها را محسوب و مسموع نمی دارد و حسام الدین امین و معتمد و فرزند
ماست [و القول قول الامین مع الیمین] از بهر دل این پدر او را دلداری کند و وعده خلعت دهد
و خاطرش را بجای آرد و آن لطف با این پدر کرده باشد و معلومست شما را که حسام الدین
در کنار ما بزرگ شده است بد و نیک او او بهتر داند اگر کان شهاست و اگر قول کسی دیگرست
علی کل حال آن از حال او دورست که در نصیحت و نیکخواهی تقصیر کرده باشد تا این قیاس نکنی
و آن کان نبری که [ان بعض الظن اثم] آن کان از قیل آن ظنهاست که پشیمان شوی
و اثم بینی
شعر :

[ستعرفنی اذا جربت غیری و تعلم انی لبق نصوح]

الله این وصیتها را درباره او از قیل تکلف و مبالغه نشمرد و بلك از بسیار اندك و از هزار
یکی هر زیادتیی که درین مطالبه و مناقشه مطلوبست آن فرزند را و مطموع آن بحقیقت خسارتست
و زیان تا معلوم باشد چنانك گفته اند که مبارزی را اسب او زخم خورد پادشاه مرکب خاص که
سر آخر تا زیان اصطبل بود با و داد و او را سوار کرد تا کهان بران مرکب هم زخم رسید
تا کهان از زبان پادشاه بجست که دریغ در حال آن مبارز از اسب فرود آمد و چندانك یدك
دیگر پادشاه پیش کش کرد قبول نکرد و گفت من جان عزیز را از نصرت خواه تو دریغ
نمی داشتم و نکفتم که دریغ توجهت چهار پایی که بمن دادی دریغ کفتم بروم خدمت پادشاهی کنم که
قدر روح من بداند و این کوه بکوه شناسی برم و اما دعوات خیر و سعادت و راست شدن
کارهای شما از جایی که امید ندارید [و یرزقه من حیث لایحتسب] فذلك عنا و الاجابة من الله

والغوث والمون بلا كيف ولا كيفية حوالينا [رضيت بما قسم الله لي] [وفوضت امری الى خالق]
لقد احسن الله فيما مضى [كذلك يحسن فيما بقى]

شمر

هر چه دشواریست بر تو هم زیاد و بگذشت
و ر نه عمر آسان کذارد مرهم آسان کذار
خففوا يخفف الله عليكم والسلام اگر از حسام الدین شکرتو نشنوم خواهم رنجیدن عظیم
[انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون]

(۱۱۷)

الله مفتاح الابواب

[ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون] دل دولت تازه و جان اقبال خندان بسمیهای
مبارك و اهتمامات پادشاهانه صاحب اعظم دستور مکرم مشهور الافاق ولی الایادی والاشفاق
خداپرست ربانی عالی همت وافر رحمت تاج الحق والدین الحسیب النسیب الاصلیل الجلیل ادام الله
علوه پیوسته باد علی الایام و تقادم الاعوام امداد توفیق برافزون و تضاعف اولیا واجلب مسرور
بحق محمد و آله اهل الهدی والنور سلام تحیت و ثنا علی التجدید رسانیده می آید آرزو مندی بدیدار
هایون بی حد و مرست جامع الشتات و سامع الاصوات اسباب ملاقات بزودترین زمانی و هایون ترین
وقتی مسهل و میسر کرداناد عوارضی که ذات مبارک را امتحان کرده است سبب درجات
و وسیلت نجات و ثواب ایوبی و نجات یعقوبی را مستجلب و جاذب آرند تحیت بنده قدیم شما
و رضیع لبان نعمت شما فرزند عزیز مقبل معتقد شمس الدین دامت سعادت بار دیگر متوجه
آن کعبه آمال و معدن افصال و محط رجال کشته است و احرام آن خدمت بسته است [والمشرب
العذب کثیر الزحام] و صاحب اعظم اذان اصلست که بندکان چون معاودت نمایند بحضرت
ایشان چون جای دیگر هیچ خود نیایند [الرجوع الى الحق خیر من التمادی فی الباطل]
برخوانند ایشان عفو فرمایند از ماضی و تاریخ بنده نوازی ازین ساعت از سرگیرند و صاحب
اعظم اذان اصل است [و حق علی ابن الصقران یشبه الصقرا] یرثی و یرث من آل یعقوب
واجمله رب رضیا [توقست از اکرام وافر مجموع از مکتسب و موروث که بار دیگر سایه مرحمت
و نظر عاطفت درباره این اومیدوار مبذول فرماید] انه کان للآوا بین غفوراً

ان کان لایر جوك الا محسن . . . فیمن یلوز ویستجیر المحرم

من از جهولی کردم چنان سزید از من . . . تو خود کریمی آن کن که از کریم سزد
 دائماً موفق باد علی الحیرات والحسنات والاعمال الصالحات ومایرضی به رب السموات آمین یارب
 العالمین احسانهایی که فرموده است و می فرماید شکران در تحریر قلم و بیان زبان نکنجد وشکر
 مکافات آن خیر از حضرت [یرزق من یشاء بغير حساب والله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون]
 صورت نبندد باری تعالی ازان انوار که در خزانه بی نهایت از بهر مقبولان خویش مخزون کرده است
 مکافات احسان آن یکنانه کناد [ویؤت من لدنه اجرأ عظیماً] آمین یارب العالمین والسلام

(۱۱۸)

الله مفتح الابواب

[صبح سعادت بجهان بردمید ملك سليمان بسليمان رسید
 انت الاميرون تؤت منشوراً فالامردونك ان لم تؤتمن شوراً]

امداد برکات و کرامات وعصمت الهی وتوفیق وتأيید نامتناهی مقبض ورام مرام صدر کبیر معظم
 سیدالوزرا آصف الزمان نظام الملك معدن العدل والانصاف شریف النعمت والاولصاف العالم العادل
 المحسن مونس الفقرا مربی الفضلا صاحب الدولتين والدين علاء الاسلام والمسلمين اب الملوك
 والاسلاطين علم الهدی والیقین ادام الله علوه واقباله وحقق مرجوه وآماله ولازال السعد له ناصراً
 وعین الکمال عن جلاله قاصراً کلاه الله ورعاه ومن الخیر لا اخلاء واتم مکارم دینه ودنیاه سلام
 وتحیت ازین داعی مخلص مشتاق مطالعه فرماید وآرزومندی بلباقی مبارک ومنظر هایون که هلال
 عید محتاجان ومظلومانست وشمع جمع هنرمندانست غالب وباعث داند جمع الله بیننا اکرم جمع
 فی ائمن ساعة یمتد الی الابد اجتماعاً فی الله والله فانه لا ینقطع قال الله تعالی [الاخلاء یومئذ بعضهم
 لبعض عدوا الا المتقون] یعنی الذین تحاللو وجالسوا وتواخوا لله تعالی کالمهاجرین تواخوا مع الانصار
 فتلك الصحبة لا ینقطع فی الدنیا ولا فی الآخرة لان سببه لا ینقطع فیدوم بدوام سببه قال النبی علیه السلام
 [کل نسب وسبب ینقطع الا نسبی وسبی] یعنی سبب وضعته انا ونسب واخوة وضعتها انا باذن الله
 تعالی لا ینقطع الصاحبان فی الله یمین احدهما صاحبه علی الحیرات غیة بخیاله وحضوراً بمقاله فاذا خرجا
 من الدنیا فلا قاروحهما فتکالما بلسان الروح احدهما صاحبه کما یتکلم الروح فی المنام وبل اظهر لان
 فی النوم تجرد الروح الشریف عن الجسد الکثیف الناسی الثقیل الجمادیة المظلمة فیقول الروح
 لروح صاحبه نم الاخ والصاحب لی انت فی الدنیا والآخرة الی آخر ما یقولان والعاقل یکفیه
 الاشارة وحفنة تکیفی لتعریف الیذر آرندة تحیت فرزند مخلص الامام الفاضل المتقن الحسیب

النسیب تاج المدرسین مجدالملة والدين ادام الله فضله وايدہ بروح منه بخدمت تعریف او حاجت نیست که نظر عالی برضایر بیکانکان مطلع باشد [اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله] خاصه احوال حبيب و خليل و محب و دعا کوی خود که [سیاهم فی وجوهم] وکلامه فی لحنه انه تدل علی خصاله الشریفة الکریمه زاده الله قرباً الیکم ومودة ولا فرق بینکم ظاهراً وباطناً متوجه خدمت بود این مبارک باذراهمراه کرده آمد که مستجاب باد ومستدام علی مرالایام این مبارکی آمین یارب العالمین چون حامل خدمت از مخلصان قدیم آن حضرتست و ازخانه است برین مختصر مکتوب اکتفا باشد باقی بمشافهه بخدمت عرض رود والسلام

(۱۱۹)

الله مفتوح الابواب

همواره ایام واعوام ملک الوزرا آصف الزمان نظام الملك دستور اعظم اب الملوك والسلطین ناشر العدل والفضل والاحسان مجدالدولة والدين علماء الاسلام والمسلمین مفتی المظلومین قاصع البغاة والمتردين ادام الله علوه بخیرات وحسنات وتعظیم امرالله والشفقة علی خلق الله والحب لله والبغض لله والاعطاء لله والمنع لله والاخلاص لله مستغرق ومصرف باذ اولیای آن دولت واقبال منصور واعداى حضرت مقهور وایزد جل جلاله درهمه احوال وافعال وحضر وسفریار ونکهدار و مرشد ومدد وغفور وشکور بحق محمد وآله سلام وخدمت مطالعه فرماید واز تکثیر نبشتن مکاتبات برای حوایج خلق ملول نشوند که [المشرب العذب کثیر الزحام] پیوسته وهمیشه انکشت نمای لطف والاحسان واجال وکعبه رکبان ورجال باذ آرندۀ تحت فرزند مخلص هنر مند صدرالدین شرح الله صدره فرزند سیدالمشایخ جنیدالزمان ابو یزید الوقت امین القلوب شمس الحقایق حسام الدین ادام الله برکته ومتع المسلمین بطول بقائه متوجه خدمتست امید ست از لطف میسور وکرم مشهور ملک الوزرا که بر عادت درویش نوازی خویش وعنصر شریف ظریف خویش معاونت پادشاهانه ونوازش مخدومانه درحق فرزند صدرالدین شرح الله صدره ارزانی فرماید داشتن تا از میان دل وجان شکر ودعا گفته آید وبرین داعی مخلص منت بسیار باشد که این داعی را درین شهر روشنائی ومونس شب وروز وغمکسار وخویش وقیله ایشانند املست که از خدمت شاگرد وذا کر باز گردد تائسای جیل وثواب جزیل ومجازات ومکافات [کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء] حاصل آید واین احسان را پهلوی احسانهای دیگر نهد ومثل تربیتهای دیگر ودرویش نوازیهای دیگر

ندانند [شان بین حومل وجندل] که ایشان از غرایب ونوادر سرهای خدایند درزمین درهل
 پانصد سال چنین بنده یکی درزمین آید غنیمت باید داشتن چنین خاطر را [اذا احبت
 عبداً كنت له سمعاً وبصراً ولساناً حتى بي يسمع وبى يبصر وبى ينطق وبى يبطش] وما
 علينا الا البلاغ المين جايد فراست خوب وراست ملك الوزرا که مؤيدست ستايد [المؤمن
 ينظر بنور الله] مدرك حقايق ودقايق وحدائق حكم آسمانى باد [ومن يؤت الحكمة فقد
 اوتي خيراً كثيراً] والسلام

(۱۲۰)

الله مفتاح الابواب

جواهر دریای معرفت نثار روح سیاح سیاح ملك الحکما افتحار الاطبا جالینوس الفضل
 افلاطون التدیر نادر الزمان طالب الرحمان اکمل الحق والدين ادام الله علوه پیوسته باد درشاه
 راه [صرط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم] مهدی وسابق وسایق وبرادات وغنائم وارباح
 روحانی لاحق بمحمد وآله سلام ودعا رسانیده می آید وحفظ الغیب ولطفها که می فرماید پیانی
 بذین داعی می رسد جزاء الله خیر ما جزاءه محسناً

بیت:

[هر که مارا کند بنیکی یازد یادش اندر جهان بنیکی باد]

از دیوان [من جاء بالحسنة] که من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکرنی فی ماله ذکرته
 فی مالی ومن ذکرنی علی ملاء ذکرته علی ملاء ان الدیان اجزی بالحسنة وعفی عن السيئة [هر تخم
 پاک که می کارد وهر نهال خیر که می نشاند مستکمل ومثمر ومستوی باز هر چند که از تواتر
 تصدیقات بذان ذات خوب صفات از حد گذشت وخجلم ولیکن [المشرب العذب
 کثیر الزحام اولی بالبذل والا کرام] عرض می رود که فرزند عزیز امیر عالم اسعد الله از لطف
 شما چشم می دارد که عنایتی ومعونتی درباب معیشت او بفرمایند بحضرت ملك الامرا نظام
 الملك عدل اصف کفایت افتحار الایمن ناشر الاحسان شریف الافکار زکی الاسرار الغ عالی
 همت خدا پرست جهان پناه پروانه بك ادام الله علوه وجعل عقباه خیراً من اولاه وآخرته
 خیراً من دنياه ازین داعی شکرها وعذرهای که داند عرض کند اگرچه آن در عرض
 نکنجد [وما لا يدرك كله لا يترك كله] توقعت که مهم امیر عالم بسی مبارك شما وبدست

عطا بخش نواز ملك الامرا صاحب السعادتین مكن الدولتين ادام الله علوه كذارده
آيدكه معيل كشته است وخرجها بيستر شده تا بفرغت در خلوات و صلوات دعای آن
دولت بفرغت بال می كويد [الخلق عبال الله فافضلهم لعياله انفعهم لعياله]

فريدون فرخ فرشته نبود زمشك وزعبر سرشته نبود
بداد ودهش يافت آن نيكوي توداد ودهش كن فريدون توي

[السخاء شجرة في الجنة اغصانها متدلية في الدنيا فمن استمسك بعض من اغصانها
رفعه الى الجنة] فاد زكوة الجاه واعلم بانها كمثل زكوة المال تم نصابها [اكرجه آن موالى را
احسان شعارست واکرام دثار وبوصيت حاجت نيست
اشعر :

[وليكن رأيت السيف من بعد شخذه الى الهز محتاجا وان كان ماضياً]
سنت اينست في الحركات بركات [وهزى اليك بمجدع النخلة تساقط عليك رطباً جنياً]
نذكر بالرقاع اذانسينا ونكتب حين يطلنا الكرام
فان الام ان لم ترضع غلاماً على الاشفاق مذسكت الغلام
ولهذا قال ربنا تعالى [ادعوا ربكم تضرعاً وخفية فلو اذ جاءهم بأسنا تضرعوا] جاويد محسن باد

(۱۲۱)

❦ الله مفتح الابواب ❦

سعادت واقبال دوجهانی نثار روزگار امير محسن منم مکرم خوب سيرت واقبال
پاك اعتقاد خير اندیشه احسان پیشه مجير الفقرا معین المظلومين عزيز الملوك والسلطين
شمس الدين ادام الله علوه واحسن عاقبه وايدہ بروح منه پیوسته باد وتوفيق خيرات که
بهترین سعادتها ست وعالی ترین کرامتها هر روز برافزون سلام ودعا ازين داعی مخلص
مطالعه کند وسخت مشتاق داند [سلام على من غاب شخصه وحضر ذكره بيت
[سلامت کنم زانک در خاطری کراز چشم دوری بدل حاضری]

باری تبارک وتعالی که جامع شتات وسامع اصوات وقاضی الحاجاتست اسباب ملاقات را
على احسن الحال واکرم الاثار مهيا وميسر کرداناد انه ولی الاجابه اعلام رود که حامل
تحيت خواجه عزيز منم مکرم تاج الدين فخر التجارة وتحتہ کر ادام الله علوه وصاله
عن مکاره الزمان الات روينه بدان طرف می آرد اکر بخدمت آن شاهان ادام الله علوهم

وايدهم ونضرهم في الدارين قبول آيد و بخرند تو قسمست که در رسانیدن بهای آن تمجیلی رود
تأخیر نرود سعی جیل نمایی و کرم و لطف نمایی تا بهای آن زود تربی تأخیر بذو رسد
تا بمراد باز آید و دعای آن دولت میگوید ازین طرف فرزندان همه سلام می‌رسانند
سلام و پیرسان می‌باشند فرزندان عزیز شما سلامها بخوانند و آرزومندانند [الله یجمع
بیننا و یرفع البعد عن بیننا و جعلنا اخواناً علی سرر متقابلین جمعنا الله وایا کم علی موائد
الحمد خالدين
بيت :

جهد کن تا چومرک بشتابد بوی جانت بکوی او یابد
[فن یعمل مثقال ذرة خیراً یره الدنیا مزرعة الآخرة] هر که در هنگام کاشتن سستی
و کاهلی کند بوقت خرمین پشیمان شود و پشیمانی آنکه سود ندارد امروز که مهره بدست
کم‌زن و غنیمت دار که مردم تو کنجیست و کیمیایی است در ذکر حق و طاعت او خرج
کن چندانک توانی و نومید مباش [انه لا یئاس من روح الله الا القوم الکافرین] هر روز
روشنایی و دولت و توفیق افزون باد والسلام

(۱۲۲)

❦ الله مفتح الابواب ❦

زندگانی فرزند مخلص معتقد خوب سیرت پاک سریرت فخر الاولاد علم الدین دامت
سعاده و ایده روح منه در شادمانی و انشراح صدر و توفیق طاعت و صراط مستقیم مستدام
باد و سایه فضل الهی بر احوال هر دو جهان او گسترده باد سلام و دعا ازین داعی مطالعه
کند و آرزومند داند باری تعالی اسباب ملاقات و شرائط موافات علی احسن الحال و ایمن
الغال مرتبط و ملتفق کردا ناد انه ولی الاجابة علامة قبول الطاعات ان یرتب الطاعات
الاخری و یرتب الحیرات فی الخیرات علی التوالی [سارعوالی مغفرة من ربکم و جنة
عرضها السموات والارض]

بيت :

زان پیش که داذه را اجل بستاند هر داد که داد نیست می باید داد [
دنیا نیز بازار خیراتست [هل ادلکم علی تجارة تحیکم] در بازار جهان آن فروش
و آن خر که ازان سوی بازار پشیمانی نباشد بازار کرم است هرک متاع خیر نخرید پشیمانی
و هرک بخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم

[در جهان شاهی و مافارغ در قدح جرعه و ما هشیار]
 زین سپس دست ما و دامن دوست زین سپس کوش ما و حلقه یار
 خیز تا ز آب روی بنشایم باد این خاک توده غدار
 ترك تازی کنیم و بر شکیم نفس رنکی مزاج را باز ار
 والسلام علينا وعلیکم وعلی اهل نادیکم ومن حل یوماً بوادیکم [آمین یارب العالمین]

(۱۲۳)

❦ الله مفتاح الابواب ❦

[خیر الناس من ینفع الناس] بر ناصیه اقبال امیر اجل کبیر عالم عادل مؤید منصور
 مجاهد فلان الدین ناصر الهدی والیقین ناشر الخیرات فی العالمین مربی العلما مونس الفقرا
 قانع البغاة زعیم الجیوش والغزاة نصیر المجاهدین عضد الملوک والسلطین هایون الف اعظم سوباشی
 بك ادام الله علوه مکتوبست و بر دل مقدس مطهر موفق شما [و کتب فی قلوبهم
 الايمان] نبشته است و موسم کرده لا جرم می داند که این دولت دنیا آلت صید و شکار
 آخرتست جهد می فرماید و شکار خیرات لیلاً و نهاراً نفساً و مالاً بدست می آرد
 خالصاً که و [انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا] تا روزی که
 منصب و مال که دام است از بوستانند حسرتش نباشد که دام رفت و شکار حاصل نکردم
 لاشک طاعت بهترین خیرهاست و لکن آنچ عوض طاعت خواهی یافت بهترست از طاعت
 [من جاء بالحسنة فله خیر منها] شبه بدهی دری بستانی فانی بدهی باقی بستانی مرده
 بدهی زنده بستانی الحمد لله که بران یکانه عالم عنایت اعظم الهی قرین و معین است
 هر روز افزون باد ناطقان دعای شما می گویند و ضامنان دعای شما می گویند [یقول
 المال کنت فانیاً فابقیته و کنت ضایعاً فادیتنی] مشرفه شریف رسید و احسنانی که
 فرموده سخت درخور وقت بود مقبول و مبرور باز آمین یارب العالمین.

(۱۲۴)

❦ الله مفتاح الابواب ❦

قدوم و اقدام و قدم و دم مبارک هایون امیر اجل صدر کبیر عالم عادل خدای
 ترس عاقبت اندیش عالی همت شامل رحمت صاحب الالقاب الشریفه العالیه طالب الاوصاف
 الباقیه الدائمہ بحقیقت لقب نیک او دارد که بدان لقب باقی رودارد و از لقب فانی نیک

دارد برادران فلان فی الممالک مستوفی و ذوالفضل المستوفی ادام الله فضله و علوه هماره لایلا و نهارا بخیرات و باقیات الصالحات المارکات الطیبات معروف باز تا آثار آن و ثمرات و نتایج آن خیرات تا ابدالابد کرد روح پاکش طواف می کنند بخدمت که ای روح پاک دران صورت تو بسیار بقدیم کرد ما طواف کردی و طالب ما بوزی مادرین صورت تا ابد حق آن خواهم کذارد سلام مطالعه فرماید و از صحیفه کاغذ بلك از صحیفه دل صاف خود که مسطر و رقم کاه [کتب فی قلوبهم الایمان] است و تقصیری که می رود در رسوم زیارت عالم الاسرار واقفست که از فراموشی و کاهلی نیست و حقوق پیشین فراموش نشده (و ما کان ربك نسیا) درین وقت خاتمه ضیاء الدین وزیر رحمة الله که بشیخ اجل کبیر امین القلوب جنید الزمان ولی الله حسام الحق والدین ادام الله برکته مفوض است و معلومست که خاتمه و خیرات که در عالم بنا کرده اند بر امید آن کرده اند که بنده حق نه بنده دق و یار خاصه نه یار کاسه و عاشق دیندار نه عاشق دینار و درویش جاندار نه درویش نان خوار باشد که روزی از اقبال اتفاقا درین عمارت کذر کنند کو طمع آن که مقیم شود اکنون این داعی را معلوم شد که ضیاء الدین مرحوم نیت او مقبول بوده است که آن خیر او چنین بنده مفوض شد و آنجا که روح او ست رب الارواح می داند که شادست بدین واکر بدانستی بجای هر خشتی خشت زر نهادی اکنون بعضی از قاصر نظران در انجا حکمی می کنند و بحکم او راضی نیستند که ایشانرا طاقت معامله حکم او نباشد توقعتست که چون فرمان را مطالعه فرماید برادرانه و دوستانه دست ایشان را ازان مرد حق کوتاه کند که آن مزوران باهل تزویر در ساخته بودند الله الله چنان کند دل او راضی و خشنود شود و این داعی در عهده است که ضیاء الدین و خدای ضیاء الدین ازان راضی خواهد بود تا برین داعی و جماعت اصحاب منت باشد و از حضرت سلطان وقت عظم الله دولته بران موجب فرمان شده آید و ثواب این همه شمارا باشد و بر منتهای سابق منضم گردد و ذخیره روز جزا باشد ان شاء الله تعالی ،

(۱۲۵)

الله مفتوح الابواب

شرح الله صدر مولانا قاضی القضاة الذی استحق الصدریه بشرح الصدر و اشاعة الفضل و الحیر العالم الفاضل العادل المتقی البارع الورع منبع الحکمة قانع البدعة محی السنة ادام الله علوه

و فضله و انم مراده و قضی حوایج و احسن عاقبت و اکرم فی الدارین منزلته [و سلام علیه یوم
 ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا] سلام و خدمت از این داعی قبول فرماید و الله که پیوسته
 آرزومندم که زیارت و استفادت بیایم بخدمت الاعذره‌های این داعی مولانا را معلوم باشد
 [قلبها کیف یشاء و ماتسقط من ورقة الایملهما و لاجبة فی ظلمات الارض ان کل نفس لما علیها
 حافظ و مایترل الا بامر ربك له مایین ایدینا و ما خلقنا] لکن حقا علی هذه اتلاق و الفراق
 دل از مهرش و زبان از ذکرش و دیده از خیال مبارکش خالی نیست و حقوق نعم که پیش
 از این از عنایات و الطاف مخدومانه او رسیده است هیچ فراموش نیست باری تعالی ثواب و اجر
 و پاداش آن را باوفر الاعواض و الأجور برساند [و یزید من لدنه فضلاً عظیماً]
 آمین یا رب العالمین و السلام

(۱۲۶)

الله مفتوح الابواب

صحت و عاقبت فلان خوب اخلاق فرشته صفات زنده دل روشن ضمیر فخرالعباد زین
 الزهاد خدای شناس عاقبت بین معین الفقرا ادام الله عصمتها و زاد کرامتها می‌خواهم از حضرت
 [و اذا مرضت فهو یشفین] جل جلاله تا از دار و خانه لطف لایزالی و از خزینة کرم و عطایای
 بی‌نهایت خداوندی خویش آن یکانة عزیز را شربت شفا و داروی صحت تن و دین و دل فرستد که
 وجود عزیز او مونس فقرا و ملجاء درویشان و ارشاد سالکان راه راست بنصیحت و موعظت
 و یاری بدم و قدم و آنچ و سع او بوده است پیوسته درخیرات و طیات و صلوات و خلوات
 و مناجات کوشیده است بر حضرتی که يك دم و يك نفس بر آن حضرت ضایع نیست و مقال
 ذره بردرگاه او هرگز فراموش نشود و کم نشود و آن ذره نیکی را کوه کرداند و کوه
 تقصیر را ذره کرداند که می‌فرماید که من خلایق را از عدم بوجود آوردم و ایشان را
 عمر و عقل و اسباب دادم از بهر آن ندادم تا درین تجارت و زراعت اعمال صالحه و اعمال
 غیر صالحه من بریشان سود کنم که من از سود مزهم بلك از بهر آن آفریدم تا ایشان بر من
 سود کنند و دولت گیرند و سعادت ابد یابند و بحمد الله این معالی بران خاتون یکانه روشن
 شده است و بیش چشم وی معاینه بی‌حجاب استاده است آنچ دیگران را تقلیدست و کان از دولت
 آخرت او را تحقیق است و یقین الا چون رخت از تنه برون آرند و بر خداوند کاله عرض کنند
 خوشترش آید سبب نامه نا نوشتن شمارا معلوم است که مقادیر جمله بدست و فرمان حضرتست

بی دستوری^۱ حضرت یکدم و یک نفس ممکن نیست و مثال خلقان در دریای تقدیر همچون کشتیهای سرگردانند مسخر باد را کنده بانک می‌زنی که ای کشتی این سو بران کشتی بحکم حال جواب می‌گوید که ما محکوم باذدریایم تا از چب آید یا از راست از پیش آید یا از پس و اگر باور نمی‌کنی عجز خود را بین که صدهزار کار تو بی‌مراد می‌رود از دریچه عجز خود عجز همه عالم را مطالعه کن و از دریچه عجزها قادر بر اطلاق را مطالعه کن زیرا شاه هر لحظه لکام اسب بدان می‌کشد تا اسب فهم کند که بر پشت او سوار نیست که بر سروی لکام عجز نهاده است جاوید سدادی و صحت تن و صحت نظرباد والسلام

(۱۲۷)

الله مفتوح الابواب

سلام و دعا و شکر و ثنا بخوانند و آرزومندی غالب دانند و عذر قبول کنند که اگر نه عنان اختیار بدست تقدیر آسمانی بودی بخدم آمده شدی الا کشتیهای مرادات در میان دریا اسیر بادست و خرمها در صحرا منتظر باد

اگر محول حال جهانیان نه خداست [۱] چرا مجاری احوال برخلاف هواست [۲]
بلی خداست بهر نیک و بد عنان کش خلق ازین سبب [۳] همه تدبیرهای خلق خطاست
تقدیر آسمانی چگونه کرداند چنان کرد که بدست مانیت الا ناله مشتاقانه و آه محبانه وصال فراق بحکم ملک خلافت و این معانی و این بند و کشاد و کون و فساد بر اغلب خلق پوشیده است احوال خود را می‌بینند و گرداننده حال خود را نمی‌بینند بی‌مرادی خود را می‌بینند و انکس را که ایشان را بی‌مراد می‌دارد نمی‌بینند باری کاشکی کافی برزدنی [الایظن اولئک انهم مبعوثون] بحمد الله تعالی که بوی خوش این دانش و اثر این اعتقاد از خدمت بزرگوار عالی همت فرشته اخلاق می‌آید آن خداوند روشن دل منور جان حلیم کریم فخر الملوك والاسلاطین ادام الله علوهم لقبی نمی‌بایم که آن خداوند را صفت کنیم که لقبها را ناکس و کس در نامها و مخاطبات دستمال و مستعمل کرده‌اند اگر چه بحقیقت دریا مستعمل کس نشود چنانک قائل گوید
بیت :

لطف تو تنک شکر طعنه خصمان مکسی

قیمت تنک شکر کی شکند از مکسی

[۱] قضاست. [۲] رضا است. [۳] بدین دلیل.

دست در آن اقبال کاه قدیم و آستانه در زده است الله الله محکم دستگاه نیست محکم کبیر که هرگز نخواهد آن دستگاه باطل شدن هرک دست در آن دستگاه زد دستش گرفتند بالا بردند دستگیری همه عالمش کردند آفرین بر همت باد و بر نظرت باد که درین عالم پرتشویش و درین دریای بی فریاد خود را بهر موج هوا و هوس نسپردی دست در کشتی نوح زدی و محکم گرفتی قوت بر قوت توفیق بر توفیق مدد بر مدد رحمت بر رحمت هر زمانت افزون باد این دعا بر ما فریضه است در عقب هر پنج نماز بلك کار ما از پنج وشش گذشت

[بر مردم چشمم گذرت بایستی . . . وز کردش این دل خبرت بایستی]

امیدست که خبرت کنند زیرا که طالب آن خبری آن مطلوب هیچ طالب را محروم نگردانید تعالی و تقدس اگر گلات ما فهم نشود تمام ترجمانش عشقت و کر ضمیر ما معلوم نشود غمازش چهره زرد و اشکیست ولیکن آن اشک را از رشك بهر دیده نمایند و آن شراب را بهر کله نیباند [حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم] سخن دراز کسی کوید که آنچه مقصود اوست بزبان نتواند آوردن و در کدام زبان و دهان کنجد آن سخن که در زمین و آسمان نکنجد که [ما یسعی سماءى ولا ارضى] وقتی عزیزی بدرختی رسید شاخ و برکی عجب دید و میوه عجب هر کرامی رسید که این چه درختست این چه میوه است هیچ باغبانی فهم نکرد و نام آن ندانست و جنس آن نشان نداد گفت اگر فهم نمی کنم که این چه درخت است باری می دانم که تا نظرم برین درخت افتاده است دل و جاتم تازه و سبز شده است بیا تا درسایه این درخت فرو آیم چه گویم و چه نویسم بر دعا اقتصار کنم و دعا را نیز پایان نیست زیرا دعا رحمت خواستن است چون رحمتش کونا کون است رنکارنك دلربا هر لحظه آن لطف دعای نو می انگیزد از میان جان دعا بی قرارست و دعا کوپان بی قرارند [وان الی ربك المنتهى] کسی که آوازه منتهای بی منتهی شنیده باشد و در جان او نشسته چون نکیں در میان انکشتی همچون آن خداوند باشد پسران و جوپان و نثار کنان [ضاعف الله التوفیق انه کریم عجیب] باقی را ضمیر روشن پادشاهانه او نا نوشته بخواند [الرحمن علم القرآن] سفر مبارک باد و باز کشتن از سفر مبارک تر و نافع تر مرادهای بسیار و کامهای دل میسر و آنچه اومیددارید حاصل بی منت خلق از فضل حق و آنچه اومید ندارید و در خاطر شما نمی گذرد و آن را چشمی ندیده است و کوشی نشنیده است و وهم و فهم هیچ آفریده بدان زرسیده است

[قلم اینجا رسید سر بشکست مرغ اینجا رسید بر بشکست]

تا با تو فاذ آشنایی ما را آشنایهای دیگران در نظر ما حقیر شده است و تا لطف وفای شما دیدیم

لطفها و وفاهای دوستان دیگر کاسد شد اعتقاد شما و یقین شما نور داد اعتقادهای دیگران هوس و بازیچه نمود آن فضیلت که خدای بخشید بشارت شما را که تمام خواهد کرد

[ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدراً]

مشرفهای عزیز رسید و خوانده شد و شکرها گفته شد و بجای هیکل و تعویذ آمد اگرچه پیش ازان نامه‌ای نا نوشته می‌رسید و منزل بمنزل از احوال مبارك شما پیغام می‌آورد که [من القلب الى القلب روزنه] حق تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف انه کریم لطیف ملاقات لا ینقطع ابد الابدین کریمهاش تبارک و تعالی والسلام

(۱۲۸)

الله مفتوح الابواب

[سلام لاح کالبدر السنی سلام فاح کالورد الطری
سلام رق نشرأ کالجرامی سلام طاب کالطرب الجنی]

حق تعالی علام الغیوبست او را بکواهی می‌آوردم اگرچه دانم بوعده شهد الله که او بی‌کواه آوردن من خود کواهی می‌دهد بر هر چیزی بوقت خویش خاصه درکوش پرنور سمیع لطیف کامل العلم کامل العمل فی اقواله و افعاله و احواله السامع اللامع بیدار هشیار پاینده تابنده حلیم کریم شریف ظریف حاضر ناظر ابدی احدی هم فرزند مراهم پذیر هم نور مراهم بصرهم منظور مراهم نظر حسام الحق والدين ادام الله برکته و متع العالمین بطول عمره و علو امره که صباحاً و مساءً منقطع نیست سلام و تحیت و عرض اشتیاق رؤیت بردست نسیم و صبا تبلیغ می‌رود بیت :

[بخدایی که عزش از عظمت در قم آسمان نمی‌کنجد

که اشارات آرزومندی در بیان بنان نمی‌کنجد

الا این مرکب جسم پر علت کاهی بیمار و کاهی یلنک و کاهی خرنلک هیچ بر مراد دل هموار نمی‌رود کاهی لکلك و کاهی سکسک کاهی قبله و کاهی دبره نه می‌میرد نه صحت می‌پذیرد و خواهم که سلام مدام بفرستم و عذری که نو نو حادث می‌شود بنمایم ولیکن از طمع آنک باشد که فرصت یابم و از طبع رنجور خود دزدیده شبانکاهی یا بکاهی بنفسه خود بیایم سلمه سلام خود آرم بنفس خود شعر :

[وما غلظت رقاب الاسد حتی بانفسها تولت ما عناها]

بحمد الله تعالى که درآمدن و درسلام از آفت ایام و غیرت رب الانام صدتاخیر روز و هیچ تمهید عذر تعریف حال نکند ضمیر منیرش واقف است از ورای تقلید و ورای استدلال که پیوستگی و اتصال و امتزاج و اتحاد و اختلاط بی چون و بی چگونه ارواح ماورای پیوستگیهاست بفضل حق تعالی و انتم که ذوالفقار مړكه که قاطع همه اسبابست آن اتصال را نبرد و تاریکی لحد بفضل احد نبوشاند و طوفان قیامت دران خلل نیفکند که [والباقیات الصالحاتش] لقب کرده است [خالق الاسماء والالقب] درین روزها شنیده باشید که مخلصی دعوتی می ساخت اگرچه آن عزیز از حضور دعوتها از نازکی و لطف مزاج محروس گریزانست لیکن نمی خواسته که بی حضور مبارکش باشد که [لاصلوة الا بحضور القلب]

من بنده آنکسم که بی ماش خوش است جفت غم آنکسم که تنهاش خوش است
کویند وفاهاش چه لذت دارد زانم خبری نیست جفاهاش خوش است

چه جای جفا ازان معدن صفا و وفا که تا قوت بود تن و جسمش را وفا می کرد شب و روز در معاونت این ضعیف بود و امروز که تن ضعیف شد و روح مبارکش قوت گرفت بدین صفت که قائل گوید

بیت :

[فصلیست چو وصل دوست فرخنده شده

و زمردن تن چراغ دل زنده شده]

بتأیید روح قدس دریاری و معاونت این ضعیف و لطفهای معاونت او می رسد [شکر النعم واجب] بهانها می کردم بصاحب دعوت و بفردا و پس فردا می انداختم بر امید قدوم مبارک شما تا بحضور صوت مبارک شاد شوند و آن دعوت که کوارنده آید بگلشکر و کوارش حضور و تبسم شما قسمت نبود و آن دفع و بهانه چون بسیار شد دل آن دوست شکستن گرفت و بهانها را متهم داشتن گرفت چون دراز شد بر خیال لطیف ظریف شریف آن عزیز بضرورت قناعت کردیم [رضینا بعض العیش حقیقت بزرگست ما بر خیال این خیال قناعت کردیم که باقی باز این خیال ابد لا یتقطع این چند حرف بی دل و بی دست نه هشیار نه مست نبسته آمد عذر خواستن حاجت نیست که در ضمیر مبارکش کسی دارم بی واسطه آنجا حاضر که عذر من می خواهد از من بهتر و فصیح تر و راست تر و بی تهمت تر باقی باد الله یجمع بیننا و رآء الجمع جمعا من عنده ففنده و رآء کل جمع جمع اعلی من الاول و اسنی و اعلی و احلی الی مالانهایه له ولاغیه آمین یارب العالمین اگر آفت تصدیع نبودی و خوف ملال بنوشتی احوال دل کداخته چون ملال اما نوشته فرو می خوان بتأیید و نور سبحات وجه ذوالجلال که خوانا باش ابد

❦ الله مفتاح الابواب ❦

بحضرت معالی خداوند و بجان و دل پیوندم عرض می‌رود که دی ضعف تن عنان
عزم را از مقصود بر تافت عزیمت مصمم بود موکد ولیکن [تجری الرياح بما لا تشهى السفن]
ومعلومست که ناصیه هر مخلوق در قبضه خالقست [ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها] در قبضه
قدرتش هم عنان آفتاب هم عنان هر ذره بر مجاری ارادت تواند بودن و امروز نیز بر آن
ضعف باقیست اما در مزاج مودت و جوهر محبت و مهر اتحاد و تعلق و امتزاج با آن ذات شریف
طریف لطیف لازال ممتعاً بالكرامات السباوية والعطاياء الالهية بحمد الله هیچ فتوری وضعفی
نبوده‌است و نباشد که مغز و حقیقت چون محروس باشد از آفات هر ضعف که بر ظاهر آید
از پرتو و قوت مغز زود آن ضعف بصحت باز آید اما مبادا که در صمیم حقیقت و ضمیر
داعی که خانه مودت و مخزن محبت آن محبوبست خللی در آید که بعد از آن حیات را نخواهم
و جهان را نپذیرم
بیت :

[مقصود ز عالم آدم آمد مقصود ز آدم آن دم آمد]

مقصود از جسم قوام روحست و مقصود از روح انتظام جوارح و حواس است و مقصود از جوارح
و حواس کمال دلست و مقصود از دل مودت آن همدلست مدالله علوه و ضاعف سعاده و متع العالمین
بطول بقاءه و ببارك في انقاسه و آنچه وصیت فرموده بود جهت پنهان داشتن اخبار از هر ك ممكن بود
پنهان داشتن لازم دانم اما از آن کس که از من واقف ترست مکابره کردن او را کرم کردنست
بزیادتی پیدا کردن که جد کرد ظاهر کردن را یعنی بدان که واقفم و بدانك از منست پنهان کردن
ممكن نیست و بندارد که اگر سهل گیرد بی‌خبری بر و مقرر خواهد شدن و ندارد که برو
خندیدند و از و پنهان کردند و اغلب خلق در کارها مکاس کنند نه از بهر لكاس بلك از بهر آنك
ما مغلوب نباشد و مغبون عقل و زیرکی نباشند و این هم شح نفس است و ایشان خبر ندارند که
عقل چیزی دیگر است که تا این عقل و زیرکی را نهی آن عقل روی ننماید تا بدین ابله
نشوی بدان ابله باشی رای عالی را این معلومست اکنون این بسست جهت عذر و با شما کم ازین
هم بسست که در ضمیر شما من کسی دارم که هم از اندرون به ازین عذر ها می‌خواهد و هر کرا
در اندرون دوست عذر خواهی نبود مقیم و مراقب عذر برونش سود ندارد نمود بالله من ذلك
جاوید محسن باد والسلام ،

❦ الله مفتح الابواب ❦

فراغت دل تمام حاصل کشت و تشویش وقت و جمعیت خاطر تازه شد باطفهای ملک
الوزرا اعظم الله القابه که فرموده که غایت من باشاست از مکر و حسد دشمنان دل فارغ
باشید واجب آمد بزبان دیگر و بنیاز دیگر دعای دولت دستور اعظم گفتن درخلوات و صلوات
آنچ نموده اند که داعی آنجا مقیم نیست با آنک چندین ملازمست که داعی کرده است درین
مدت که اغلب ایام ازچاشتگاه تا شهنکام در آنجا راقب بوده ام و وقت نماز دیگر نیز که برون
می آمده ام هم از تشویش حسد و بغض نگریستن دوسه لقمه پرست که از لذت حق هیچ خبر
ندارند و همه را همچون خود می دانند و می بندارند و بدان نظر بحقد می نکرند و آن ملازمات که
کرده ام درین مدت ازان شیخان که دران مقام پیش از داعی بوده اند تا پرسند که کرده است
یا بیم آن یارب آن الا جوابشان جنس همدگر بودند هیچ ازین سخنان نبود با این همه داعی
خود ملازم نباشد که در عالم هیچ کاری و مهمی ندارم مهم من بامنست [و هو معکم اینما کتم]
و کان من بامنست و هر روز هر پنج نماز با جماعت و بیست ورود دیگر بگذارم و هم ببینند که
بهانه جویی کم نکنند و پنج و پنج و ده ده مکر بر تراشند تا بدانید که ایشان را مقصود چیز
دیگرست می خواهند که ایشان را پرستد و بندگان حق نتوانند ایشان را و غیر ایشان را
پرستیدن [افسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء] آن بی خبران خواهند که
بندگان مرا بفریبند و با صحبت خود ملوث کنند ایشان را چون فریبند که من ایشان را فریفته ام
بدولت ابد اگر مثلی می کنم بمقامی جهت جمعیت اهل اصلاح تا یاران خیر جمع باشند و همدگر را
مدد باشند

بیت :

که چنین گفته اند هشیاران خانه را یار و راه را یاران
هر چند که راه عظیمتر باشد همراه پیش باید چنانک راه بادیه و حج عظیم تراست و صعبتر فافله
بزرگ باید و همراه بسیار و امیر حاج پس تابخانه خدا چنین همراهان تا بحضرت خداوند خانه که
چندین حجابست و بیابانست و کوهست و رهنست چگونه یاران باید و هر پیغامبری با حق
سروکار داشت فرمودند که پیروی یاران طلب خلوت را برشکن [یا ایها المد ترقم فانذر]
و جهت این مصلحت قلمها می گرفت و مکه را حصار می داد نه جهت حرص ملک آخر ملک
آسمان بیشترست از ملک زمین و چندین بار بروعرضه کردند که قبول کن و ننگریست و نظر
نیز نکرد که [مازاغ البصر] فرقت میان کسی که بقعه و کوشه طلبد از بهر طمع لقمه نان که

امروز بسقايه برد و فردا بکور و میان کسی که بقعه طلبد تا حلقه اهل خير درو جمع آیند بقوت همدگر
 راه آخرت سپرند و از نان و جان برکذرند شرح این گفته شدی اگر خوف ملالت خاطر نبودی
 و این قدر هم باعتماد کمال اعتقاد پاك و ميل و نیاز و تشنگی صاحب اعظم باحوال اهل حق نوشته شد
 جاوید معین و مربی اهل حق باد والسلام

(۱۳۱)

الله مفتاح الابواب

رحمت و فضل عنایت ربانی قرین روزگار ملک الامرا و الخواص اتابك اعظم اب الملوك
 و السلاطين مغیث الاسلام و المسلمین ادام الله علوه باد چراغ هدایت و شمع رشاد خدای افکار
 و اندیشها و تدبیرهای مبادکش بان تا همه اندیشها و تدبیرهاش محمود العواقب مسعود الخواتم باشد
 سلام و خدمت ازین داعی مخلص قبول فرماید و عذر زحمتهای بپذیرد ان شاء الله هر سعی و تعظیمی که
 می فرماید عن قریب ثمرات و میوه های آن بدولتش دررسد [لامقطوعة و لامنوعة] این داعی
 بوقق که رکاب هایون هنوز نرسیده بود از سفر انکودیه چنین شنیدم که مظاهر و خویشی
 و پیوندی فرمود ملک الامرا با حرم مرحوم شمس الدین بوتاش نعمدالله برحمته و بدان خبر عظیم
 شاد شدم که ایشان فرزند داعی اند و نسب و اصل ایشان پادشاهانه عادل بوده اند از رحمت الله
 و الاصل لا یخطی بحمدالله ایشان بران صفتها خوب محبوبند که ملک الامرا مراد دارد دوست
 دارد در عفت و پاك دامنی و خدای ترسی و بلند همتی و وفاداری و نیکامی و عقل و ترسکاری در صفت
 نیاید و هر که بخلاف آن از سر حسد سختی گوید بجان غرامت دارد خود دریا بدهان سک
 نیالاید اما حسود هرگز از ان خود فرونگذارد و اگر خود فروگذشتی در حق انبیای مطهر چندان
 طعن نزدندی طعن زدند و اینارا بچیزها منسوب کردند که ایشان ازاد پاك بودند هر که با سنان
 خدا سنك اندازد فرو نیاید الا بروی او لاجرم سرخویش را خوردند و سرخویش را سوختند چه جای
 پیغامبران که حسد بجایی رسید که خالق ذوالجلال را بچیزها افترا کردند بابتد کانش را و طالبانش را
 بدکمان کردند در حق خالق خویش و آن حسودان دونوعند یکی خلق ظاهر از بنی آدم که از زبانشان
 آتش برون می آید قومی دیگر پنهان [وسواس خناس الذی یوسوس فی صدور الناس] در دل اندیشهای
 اندازند که دوستان دینی در حق همدیگر بدکمان شوند حاشا از آرای عالی ملک الامرای که از خدا
 خواسته ایم بالهام ملکی و عنایت ملکی روز شب که با سنان دل و خاطر و چشم و گوش مبارك خیر اندیش
 طاعت پرور ملک الامرا باشد تا از همه و سوسها و راه زنان بیرونی و اندرونی در امان باشد ان شاء الله

تعالی و چون شنیدم که آن مصاهرت مبارک در تأخیر افتاد غمگین شدم که می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم [الخیر لایؤخر] زیرا در تأخیر آفاتست ملک المشایخ والابدال بارع ورع متقی مفخر الزهاد والعباد جنید الزمان جسام الملة والدين ادام الله برکته جهت تحقیق این خبر بخدمت می آید و این داعی با او خواست آمدن الا چون ملک الامرا داعی را قول کرد بارها از غایت تواضع و دین داری نخواهم که قدم رنجه کنی الا چون کاری بود مرا بخوانی و بدان حد بی ادبی هم نتوانستم کردن الا بارها بخدمت نموده ام که هرچه ملک المشایخ حسام الدین بگوید گفته منست و هرچه کند کرده منست لافرق هر که اورا خوار داشته است یا عزیز داشت یا احسان کرده است حقیقت بی تکلف و بی رعنائی با این داعی کرده است اگر ملک الامرا بسمع قبول اشارت های مبارکش را در هر باب استماع کند و آنرا خیر اول و آخر دهند و سبب سعادت هر دو جهانی داند از حساب صدقات باشد که می فرماید و از حساب نمازها و مناجاتها باشد که می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم [من خدم عبداً من عباد الله تعالی يوماً فکانما عبدالله سنة] تا سبب مزید دولت هر دو جهانی و حصول امانی باشد و ملک الامرا مارا صادق و ناصح خویش و نیک اندیش دانسته باشد جاوید مؤید باد بنور توفیق آمین یارب العالمین

(۱۳۲)

الله مفتاح الابواب

عنایت آسمانی و لطف ربانی نثار اتابک اعظم عمدة السلطنة عماد المملکة اب الملوك والسلاطین ناشر العدل فی العالمین ملاذا المظلومین مربی الفقرا و المساکین فخر الدولة والدين ادام الله علوه و اکرمه فی الدارين بادو سعادت و اقبال در کل احوال ملازم حضرت مبارکش باد دوستان دولتش مسرور بدخواهان دین و دنیا شاق مقهور بنحق محمد وآله سلام و خدمت و دعا مطالعه فرماید و آرزومند داند سبب تقصیر شمارا معلومست که تقدیر ربانی بر آرزو و خواست ما حاکم است و ما محکوم تقدیر فرق اینست که بعضی محکومان خود را محکوم نمی دانند اگر چه بزبان می گویند که ما محکومیم مرغی که خود را محکوم داند و گرفتار دام حکم داند احوال آن مرغ دران دام پیدا باشد از مرغان هوایی ترسیدن و فروماندگی که عجب آزاد کنند با در قفس کنند یا کجا برند هرگز نکوید مرغ گرفته که کجا روم و کجا برم الا گوید کجام برند باری تعالی که حاکم مطلق است بر مرغان ارواح بشر و دوستان را بیزاری این دام و توفیق کرامت کنانده رؤف بالعباد عرض می رود احوال فرزند عزیز جلیل حبیب نسیب هنرمند کافی بکاف اعتقاد قوام الدین حصل الله مراده که از محتاجان و مخلصان ملک الامراست و تابوده است شا کرو ذا کر کرم شایوده است پیش از انک رکاب هامون شما بدان

طرف رسید فرزند قوام الدین پیوسته در جمعها شکر و ثنای اخلاق ملک الامرا از دل و جان گفته است همگی امید و اعتماد بعد فضل الله تعالی بر رحمت و عاطفت و مظلوم پروری ملک الامرا زید علوا داشته است درین وقت نانباره او را فرکشوده اند ولیکن غم ندارد که اگر چه آن در بسته شد در احسان و مرحمت رعایت ملک الامرا پیوسته بازست بر محتاجان و محبان که [عَدْلُ الْمَلِكِ الْعَادِلُ يَغْنِي النَّاسَ عَنِ الْحَصْبِ] می فرماید پیغامبر صلوات الله علیه و سلم که چون شاه عادل و رحیم باشد تنگی سال و قحط کندم خلق را زیان ندارد که رحمت پادشاه از ابرارنده و زمین دخل آورنده خلق را نافع ترست باری تعالی آن رحمت را بر خلق باقی دارد و نصرت فرستد و تأیید بمنه وجوده توقع از رحمت ملک الامرا آنست که در حق فرزند قوام الدین عنایت و مرحمت فرماید که آن خدمت که او کند و آن نصیحت و هنر و نیکو بندگی از دیگران نیاید خاصه که خویش سید المشایخ یگانه جهان امین القلوب خاصه الله فی الارض حسام الحق والدین ادام الله فضله کتبه است آنچه در حق او فرماید در حق داعی مخلص فرموده باشد و بر منها و احسانهای دیگر که فرموده است پیوسته کردند که فرزند قوام الدین را بسیار زیانها شده است اگر چه از شرم بخدمت عرضه نمی کند جاوید مغیث مظلومان باد آمین یا رب العالمین

(۱۳۳)

الله مفتوح الابواب

خیرات و صدقات و نیک اندیشی اتابک اعظم ملک الامرا امیر عالم عادل زاهد عابد خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم عاقبت اندیش مقوی اسلام پناه اسلامیان فخر الدولة والدین ادام الله علوه و احسن عاقبت و ایده بروح منه در حضرت [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها] مقبول ویندرفته باد و عنایت و نور بی نهایت راه نمای و بند کشای اندیشه و رای تدبیر مبارک او باز تا هر چیزی را بی غلط چنان بیند که حق است تا آخریشیانی پیش نیاید که چرا غلط دیدم چرا تلم نظر نکردم سلام و دعا می رسانم و می شنوم از دوستان لطفهای امیر دین دار که در حق این داعی می فرماید دانم که آن لطفها و دلجوییها خاص برای رضای حق می فرماید حاجتها و مرادهای این جهانی و آن جهانیش میسر و محصل باد این داعی هر جا که هست در خلوت و صلوات بدعای خیر مشغولست و پیش ازین التماس رفته که در حق فرزند عزیز مقبل کافی هنرمند متورع صدر الدین بلغه الله الدرجات عنایت فرماید که بی جرمی و بی تقصیر از وی جهت او را فروکشوده اند مدتی هست که منتظر رحمت شاهانه امیر دین دارست توقست که جهت صدقه جاه و دولت و جهت دوام امن و امان و ذخیره آخرت دل او را خوش گرداند تا منتهای بسیار داشته شود که نزد این داعی دیرین شهر

ازین ساعت تا ابد ازیشان عزیز تر و خویش تر و نزدیکتر نیست هر چه درباب ایشان فرماید یقین داند که خاص در حق این داعی می فرماید و آروز که این داعی آمد زیارت امیر دین دار ایده الله حقا که قاصد جهت این سپارش آمدم فرصت یافتم الا همین قدر که کفتم که ایشان را کنار گیر که عزیز عزیز عزیزند امیر فرمود که چون دیدم دلم کواهی داد و اگر دل امیر منور نبود اولیای حق را بکن نبردی اکنون صدهزار رحمت بر دل امیر دین دار درویش پرور فرشته صفت باد که چنین کواهی داد که حق است توقعت که هر چه عرضه کند شیخ اجل اکمل عالم عارف جنید الوقت حسام الدین ولی الله فی العالمین ادام الله برکته از احوال بازگوید یا پیغام کند آن تکفته و پیغام این داعی داند بلك گفته و پیغام حق داند تعالی و تقدس وداعی را درین کواهی هیچ غرضی نیست الا سعادت ملك الامرا ایده الله بانوار التوفیق و هر که خلاف این گوید بخدمت رده زنی دین کرده باشد از مایه حسد این ساعت امیر نائب حق است واجب کرد و اهل حق را بخدمتش تعریف کردن تا بخدمت پوشیده نباشد که احسان کردن با اولیا چنانست که احسان کردن باخدای واسطه که حق تعالی این قوم را از میان خلق کزید و فرمود هر که شمارا دید مرا که خدایم دید هرك شمارا عزیز داشت مرا که خدایم عزیز داشت هر که شمارا خوار داشت مرا خوار داشت این کلمات در حق ملك الامرا نافع باد [والسلام علينا وعلى عباد الله الصالحین

بیت :

حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم
من احب شیئا اکثر ذكره [تشنه ذکر آب بسیار کند خاصه چنین آب حیات ابدی ازلی بقی
جان فزای بی نهایت که از دوستان حق منقطع نیست و کسانی که دست در دامن دوستان حق زنند
بذل اقبال برسند ان شاء الله تعالی ،

(۱۳۴)

الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال صاحب اعظم ملك الوزرا مشهور آفاق شریف الاخلاق طاهر الاعراق
ناشر الاحسان معدن الايثار والایقان کعبه الاقبال ولی الایادی والافضال مربی العلماء مونس
الفقرا مؤسس الخیرات مغیث الانام فخر خراسان تاج دولة والذین ادام الله علوه از چشم زخم
ونوایب عالم غدار مصوک و محروس باد اولیای دولت منصور و پیروز و مسرور و اعدای دولت و خائنان
و بدسکالان آن سعادت سر نکون و مخدول و مقهور بحق محمد وآله و القرآن و آیاته سلام و دعای خیر که

واجبست بردای موظف می‌دارم و متنسم اخبار سار می‌باشم از صادر و وارد چون انظام آن دوات و مقهور شدن بدخواهان می‌شوم شاذ می‌شوم شکر باری می‌گذارم جل جلاله که [الشکر قید و صید النعمة اذا سمعت صوت الشکر تأهیت للمزید لئن شکرتم لازیدنکم] تا باز آن سعادت برافزون باد و اعدا سر نکون و توفیق خیرات در همه اوقات که مقصود از مهلت عالم و تعقیب روز و شب و تواتر زمستان و تابستان غنیمت داشتن خیراتست و بجد کاشتن تخمهای خیر چنانکه معلوم آن بزرگست که دیده یقینش هر روز روشنتر باد تا دلی را مستغرق غم آخرت کرداند تا بی تکلفی مرادهای او حاصل شود که [من جعل الهموم لها واحداً كفاه الله سائر همومه] فرزند فلان متوجه خدمتست [و المشرّب العذب کثیر الزحام] هر چند نیت می‌کنیم آن جناب عالی را بر قاعها زحمت ندهیم لیکن چون حق تعالی حسن خلق اروا و لطف پادشاهانه او را قبله حاجات کرده است مصلی را از توجه بقبله چاره نباشد چنانکه مجنون را گفتند توبه کن و حلقه کعبه بگیر که درین مقام دعا مستجاب است گفت شما دستها بآمین بردارید تا من توبه خواهم و دعا کنم بعد ازان دستها برداشتند خویشان او مجنون گفت

[الیک اتوب یا رحمن مما
والا عن هوی لیلی و حی
جنیت فقد تکاثرت الذنوب
زیادتها فانی لا اتوب]

منادی امید می‌گوید بیت:

[توبه من درست نیست خموش
چهره نکهاست که آن شوخ چشم نامیزد
بجز عز خدا کز بلاش نکریزم
از من دل شکسته دست بدار
که تا مکر دلم از مهر تو پرهیزد
که هیچ تشنه ز آب حیات نکریزد]

اعتقاد پاکش و صفای ادراکش نه بنیان مرصوص است و برهان منصوص است هر روز در ره دین بتوفیق رب العالمین ثابت تر و موکد تر باد آمین یا رب العالمین [ان الله لا یظلم مثقال ذرة] شخصی را کرک فرزندش را ربوده بود در آن آشوب درویشی آمد نان خواست نان کرم از تنور برآورد در آن سال قحط بدرویش داد و آنکه بسوی کوه روی نهاد که از فرزندش از خوردن کرک استخوانی مانده باشد آن را جایی دفن کند و کوری سازد و نوحه گاهی کند چون پیشتر آمد دید فرزند خود را که از کوه فرود می‌آمد بسلامت نعره زد و بهوش شد فرزند پای پدر را مغمزی می‌کرد چون بهوش آمد احوال می‌پرسید گفت کرک مرا بر سر راه آورد و بنهانی بسلامت و گفت [لقمة بلقمة] و باز گشت و یقین است که هیچ ذره خیر در راه دین ضایع نیست خنک آنکس که ازین درگاه نا امید نشود چنانکه عنصریاک و عقل دراک آن امیر دین دار در کل احوال ساعی خیر باشد و السلام،

الله مفتوح الابواب

رایات جیوش اهل اسلام بعزم و حزم ملائ الامرأ فی العالم قبلۃ الاکابر و الاعاظم نظام
الملك نادرۃ الزمان اعجوبة الدوران ملجاء الخلائق مشرق الحقایق صاحب الدولتین جامع السعادتین
کامل العقل و العلم فی الدین مغيث الضعفا و المساکین البحر الزاخر و الكنز الفاخر و السطود
الراسخ معین الدولة و الحق و الدین عامر اركان الاسلام و المسلمین پروانه بك حفظ الله عن مکابه
الزمان و طوارق الحدثنان و نصره على اعدائه و ایده لاولیایه با انقراض زمان و طی بساط
جهان و افراشه و سرافراز و منصور باد دیده عقل و جان باشعه آفتاب عدل و مرحتشن مزین
و منور و مشام زمین و آسمان بفوايح لطف و مکر متشن مشرف و معطر آمین یارب العالمین

شعر : لازلت فی دولة عمت محاسنها : بین الانام و فی دین بلا خلل

نحف دعا و ثنا و با کوره بوستان خلوت سحرگاهی که در عرضۀ بهار سینه روید که از صرصر خزان
[یوسوس فی صدور الناس] منزّه و مبرا باشد بر دست بریدسبک رودل که اورا جبال و فقار و بحار
مانع نکردد و فقدان زاد و مطیه حائل نیاید بدان حضرت معلا و عتبه آسمان آسا فرستاده می آید:
بیت : [مردان سفر کنند در آفاق همچو دل فی بسته منازل و پالان و اشترند]

بر هر که همای دل سایه اند از دنا چاران تاب آفتاب مصون و محروس بود داز عقاب غلب عقاب
حوادث محروز باشد و از هر که دل صاحب دل اعراض نماید لاشک مقهور و منکوب گردد
زیرا حق جل جلاله بهشت و دورخ را از پرتو قهر و لطف دل هست کردانیده است و حدیث
مصطفوی بدین معنی ناطق است [جز یا مؤمن فان نورك اطفأ ناری] که همیشه اصل بر فرح
غالب و چیره است بیت :

بهشت و دوزخ باتست در باطل نکرتاتو سفرها در جگریابی جناها در جنان بینی
و درین دور ذاتی که موصوف باشد بمحبوبی اهل دل آن یوسف مصر بشریت و سلیمان بخت دین
و دولت است ایده الله بروح القدس و اعانه و حفظ شانه عما شانه شک نیست که چنین وجودی
در حوزه شرح و ضبط عقل نکنجد و وصفش بی نهایت باشد لاجرم بر مقتضای [لایتم مدايحه
ابدا و لوجئنا بمثله مدداً] اختصار رفت شعر :

[عدوك مذموم نکل لسان و ان کان من اعدائك القمران]
الحمد لله که اهل اسلام بعودت رکاب میمون و موکب هایون شمشادمان کشتند و غبار آشوب
و فقه از بساط روزگار بچاروب عدل و انصاف بر افشاندند شد :

یث

[ملکی که بریشان شد از شومی شیطان شد

باز آن سلیمان شد تا باز چنین با ذا]

(۱۳۶)

الله مفتوح الابواب

مسند دیوان وزارت و چار بالش ایوان سیادت باتکای صاحب اعظم دستور معظم ناشر الخیرات
مظهر الحسنات خاتم زمان بکرم خاتم وزرای مقدم معدن العدل والانصاف بحر المکارم والالطاف
آصف الدوران نظام الملك فخر الحق والدولة والدين اب الملوك والسلاطین ایده الله بتوفیق سرمدی
وعمر ابندی ودولة كاملة وحكمة شاملة چون دیده بنور وسینه بسرور پیوسته مشرف و مکرم
ومزین باد و شرب عذب احسان و کرشم که زمزم محرمان کعبه آمال و غیرت چشمه آب
زالال است از خاشاک فتور تکدر قصور محروس و مقصور باد بحق محمد و عترته [انت الذی بالمعالی
مفخر الامم فی العدل والطف والاحسان والکرم] سلام و دعای بی پایان و تحیت و ثنای فراوان از عالم
دل و جان فی از سر زبان بدان معدن احسان و منبع دین و دولت بی نقصان فرستاده می آید و از حق
جل جلاله در خلا و ملا ترقی عظمت و بایکاه و رفعت و جاه آن حضرت را مستدعی می باشد و فی الحقیقه
رفعت و عظمت آدمی را وقتی حاصل شود که طرف دین و اهل یقین را رعایت و حمایت کند و جبوب
انقاس و افعال و اخطار را در زمین خیر و طاعت باشد و با دوستانی باشد که لایق امتزاج و اختلاط
روحانی باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم [عظموا العلماء و خالطوا الفقراء] تا وقت ربیع نادم
و خاسر نکردد و دست تحسر و تغانن نخاید و نکوید که [یا لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً] بحمد الله که
آن وجود پر جود و ذات شریف باین اوصاف صاف موصوفست و بمنوت و مبعوثست و بساط عقل
و کرم و دین پروری در بسط جهان گسترانیده [هر تخم که کاشتی بروید این تخم بکار تا توانی]،

(۱۳۷)

الله مفتوح الابواب

حرم با حرمت و قصر دین و دولت ملکه آفاق رفیع القدر وسیع الصدر حلیم کریم المشتاق
الی لقاء ربها عالی همت عاقبت اندیشی خدای ترس دین پرور فاطمه العصر خدیجه الدوران مریم
الزمان ادام الله علوها و زاء سموها و جعلها للخیرات قبة و للطاعة کعبة چون مسجد روحانیان
و قلعه آسمانیان از آسب منجنیق حوادث زمان تا ابد الدهر در امان باد آمین یا رب العالمین

❦ الله مفتاح الابواب ❦

خالق تبارك وتعالى که آفتاب اقبال در آسمان او [تلك الايام نداولها بين الناس] باسر وفرمان او می گردد در مشارق و مغارب [تغر من تشاء وتذل من تشاء] بر تقدم ادوار و تجدد اطوار قرین غزوات و غدوات و حزم و عزم و عنان رکاب هایون امیر سپاه سالار معظم موقر مظفر منصور مجاهد اصیل جمیل معدن السخاء والکرم ولی الایادی والنعم سعدالدولة والدين نظام الحق والیقین الغ قتلغ بلنکا عالی همت خدای ترس درویش پرور دیندار بك ادام الله علوه را ذوالفقار صمصام قهر اعدای دین محمدی و اعزاز و احراز ملت احسن الملل که [ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون] گرداناد مشرفه شریف و ملاطفه لطیف بدین داعی مخلص رسید هزاران ابتهاج و شادی فرود آرزومندی بلاقای مبارک هایونش کاشتیاق المریض الی الشفاء والسک الی الماء والعاشق الی اللقاء صادق و غالب داند [الذمن الصهباء بللاء ذکره] [واحسن من یسر تلقاه معدم] باری تبارک و تعالی که صانع و جامع [ایحسب الانسان ان لن نجتمع عظامه] که جامع شتات و حیات بخش رمیم و رفات و ناشر و حاشر اوست که [انا نحن نحی الموتی] و پوشاننده خلعت تقدیس اوست جان وافیان را و ملبس لباس تدنیس اوست جان طاغیان را از بهر اظهار فضل و عدل که [كنت کتراً مخفياً فاجبت ان اعرف] که هر که ذره دروفاي او کوشد آن ذره را کوه قاف رحمت گرداند و صاحب آن ذره خیر را سیمرغ عالم پیمایا گرداند و بکوه قاف قرب رساند و هر که زهر و کفر و نفاق را بمکر پنهان دزدیده درمداهنه بشریت خود تمییه کند تلخی آن زهر را عاقبت کلوکبر او گرداند که [کلا اذا بلغت التراقي] تا عالمیان بدانند که نه ازان ذره احسان ظافیم و نه ازان بزه طافیان بی خبریم ولیکن مهلت داده ایم تا بندگان مخلص تمام هنرها نمایند و مغروران تمام بی انصافها بکنند که اگر پرده برداریم محسنان از شادی و مستی از احسان بمانند و طاغیان از هیت و سیاست از بدیها باز مانند باری تبارک و تعالی دوستان و محبان شمارا آن جهان و این جهان دوستکام دارد

❦ الله مفتاح الابواب ❦

سعادت که ورای صولت سعادت فانیست و اقبالی که باقی و جاودانیست میسر و مقبض امیر اجل حسیب نسیب عالم عادل مقدم الجیوش اسد الوفا ذوالشرفین بدر الملة والدين ضیاء

الاسلام والمسلمين ادام الله علوه باد وايزد تعالى وتقديس درهمه مضايق ونوازل واخطار حافظ
 وناصر وميسر ومسهل باد بحق محمد وآله واهل بيته الطيبين الطاهرين سلام ودعا از سرفرط
 ولا وفور هوا رسانيده مي آيد و آرزومندي غالبست صداقة الالباء قرابة الابناء از صدر اجل
 سعيد شهيد تغمده الله برحمته مارا شما يادگار عزيزيد اين يادگار بروي زمين سالهاي نامحصور
 باقي باد درتوفيق خيرات ونشر حسنات واستعداد يوم المعاد آمين يارب العالمين رافع تحيت فلان الدين
 قضي الله حاجته از خدمت شكرهاي بسيار كفت از احسانهاي سابق كه بدرحق او فرموده ايد
 وامروز مضطربست اميد مي دارد كه هم ازان مكر كه ابتدا دستگيري فرمود و مرحمت كرد
 درانتها نيز موهبت فرمايد كه اتمام المعروف خير من ابتداءه الخير يشرع فيه كل احد ولا يمتعه الا
 اللبث ماه نواكر چه خوبست ومبارك و دراز و روشن وزيبا ومشار اليه وانكشت نما وسرمائة حساب
 وليكن چون تمام شود وبدر كردد يكي هزار باشد ورونق عجب دارد وكارخير ومرحمت بر مثال
 اينست كه آغاز او نزد حق تعالى باقدرست وعزيز ومشكور ومذكور وليكن چون تمام كند آن
 خيرا چون بدری باشد من بين يديه ومن خلفه يوم لا يكون نور الشمس ولا نور القمر ولا نور
 السراج الا نور العمل وخسف الشمس والقمر يقول الانسان يومئذ اين المفر ربنا اتم لنا نورنا
 توقست واميدست كه اين شفاعت مقبول ايد تا ثواب و ثنای بي حد مدخر گردد وبدين داعي متق
 عظيم باشد جاويد محسن باد آمين يارب العالمين

(۱۴۰)

❦ الله مفتاح الابواب ❦

سلام وخدمت قبول فرمايد دعای دولتش ورد ساختهام وبشكر ايادی وانعامش میان
 بسته شكر النعم واجب خصوصا انعام واكرام كهتر نواز بي ملال مستمرش كه خالص است
 لله تعالى لاجرم آنچه لله است دل آسمان صفوتش از تواتر تصديع وتكاثر عرض حوايج سير ملول
 نشد و اثر ملالت پيش نياورد جزاء الله احسن ماجزاه محسنا وشكر سعيه وصار اقباله
 وضاعف دولته واحسن عاقبه بفضل القديم تعالى وتقديس ونعم المسئول والمتمس بر رأي
 حاجت رواي مشكل كشای عالم آرای ملك الوزرا صاحب اعظم مشيد الخيرات اعلى الله ذكره
 عرضه كرده مي شود احوال رافع خدمت قره العيون فرزند مقبل هنرمند صدر الدين باغه الله
 مناه فرزند فخر المشايخ جنيد الزمان امين اسرار العرش حجة الحق على الخلق امام القى حسام الحق
 والدين شمس الهدى واليقين كه فضائلش از اين تعريف مستغنيست جل عمر وعن الطوق ادام الله

ظله و برکته و انفاسه که همه را به بتفرید خلوت مشغول و بطو همت و کوتاه دستی و آزادی از طلب نصیبا و طلب مناصب عنان کشیده بوده است و درکنج قناعت و اعتزال [ان اجرى الا على الله] انیس طاعت و جلیس براعت بوده است باخلاص دین و بدعای دولت مشغول و از آن نکرده چنانکه سنت مشایخ سلف است رضی الله عنهم لیکن فرزند عزیز صدر الدین آتم الله رشد را که در طاب تحصیل است و طاب عم را از کفایت چاره نیست بحمد الله امروز صغیر و کبیر جمله در سایه احسان ملک الوزرا ضاعف الله علوه منالی و کفایتی یافته اند شاید که او نیز نواخت آن عنایت یابد و مستظل گردد اگرچه آن ناپاره کند می طلبد نسبت بدو اندکست الا چون بنایت ملک الوزرا منال یابد و مشرف شود آن بسیار شود [قلیک لایقال له قلیل] عطای نواله عنایت اکابر از بهر شرف جوینده از بهر علف جاوید چون کرم و لطف باری قاضی الحاجات و قاسم الارزاق باد آمین یارب العالمین.

(۱۴۱)

الله مفتاح الابواب

خدای بندگان و خدای بکشاید از مقالید السموات والارض يك نظر و صدهزار عنایت منتظر که وقت آن نظر آید مشرفه عزیز کریم فرزند مخلص فخر الامرا والخواص الحسیب النسیب اسدالوفا زعیم الجیوش المجاهد فی سبیل الله سعدالدوله والدین ادام الله علوه رسید و معلومست فرط دینداری و رحمت و شفقت آن یگانه [ارحم من فی الارض یرحمک من فی السماء] بنده نوازی و رحمت و کهنه پروری در ذات شما و آبا و اجداد شما حق تعالی بنایت خود سرشته است و ودیعت نهاده و آن علامت سعادت و دولت آن جهانست که بنده را بر بندگان ضعیف رحمت دهد و رحمت آن باشد که کناهان بزرگ را خوردینند از مجرمان و بندگان و وفای اندک را بسیارینند

(۱۴۲)

الله مفتاح الابواب

توفیق خیرات پذیرفته و حنات مقبول میسر و مرغوب خاطر اشرف خیر اندیش عالی نظر امیر ملک النواب نظام الملك صاحب الدولتین المخصوص بمخصایص الفضل و العدل و الاحسان ادام الله علوه و تقبل حسناته باد و چون احوال لطیف و معدلت و خیر کستری و فرهنگ و تدبیر اصلاح ملک جهت آسایش درویشان و دفع تشویشها از ضعیفان که [کلکم راع و کلکم مسئول

عن رعيته [هرسی وانديشه و صحرا خسي که راعي کند جهت محافظت رعيه عند الله تعالى مقابل باشد بطاعات اهل خافين زیرا آن طاعت وایمی بسی ودب او و دفع دباب و طاغیان تواند کردن رنج آن اکابر ما درین سفر ودب محافظت ثغور و اطراف مقبول باد عند الله تعالى

(۱۴۳)

الله مفتوح الابواب

صدر و صدر زاده امیر اجل کیر عالم عادل همت خدای شناس عاقبت بین مربی الفقرا ملاذ الضعفا سد المستحفظین بدرالدولة والدين ادام الله علوه سلام و تحیت ازاین داعی مخلص و محب دیرینه که صداقة الاباء قرابة الابناء الحب يتوارث والبغض يتوارث قبول فرماید و آرزومندی غالب و باعث و صادق داند باری تعالی ملاقات را سببی سازد سریع انه محیب سمیع اخبار سار و سیرت خوب و احیای خصال خیر که سبب سعادت آن جهانی بدان باز بسته است وهو التعظیم لامر الله والشفقة على خاق الله برتواتر می شنویم خیرات شبارا والخبر لا يخفى [انه ان تك في صخرة فتكن في الارض او في السماء يات بها الله ان الله لا يظلم مثقال ذرة و ان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجراً عظيماً] زاده الله توفيقه شاد می شویم بحصول آن توفیق بر شما افزون باز آرنده تحیت فرزند عزیز تاج الدین اعزّه الله از هوا خواهان آن دولت و محبان آن حضرتست احرام کعبه کرم و احسان کرده است وداعی را وسیلت ساخت بدان جناب عالی املت که نظر عنایت و احسان و کهنه پروری و ضعیف نوازی که از اخلاق قدیم و جبات اصلی آن عزیزست درباره او مبذول فرماید چنانکه برد کر صادران و واردان آن جناب می فرماید تا موجب ثواب جزیل و ثنای جمیل باشد ارحم من في الارض يرحمك من في السماء من ذي الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له

مقصود ز عالم آدم آمد مقصود ز آدم آن دم آمد

مقصود ازین بازار دنیا نظاره تنهائست [هل ادلكم على تجارة تحييكم] مقصود بازرگانست بمال و بنفس بذل کردن تا عوضهای شریف از مشتری ان الله اشترى در رسد بی نهایت و بدین داعی منت باشد فراوان و بر احسانهای ماضی منضم گردد که اتمام المعروف خیر من ابتدائه والهلال وان كان انيقاً وليكن اذا تم وكل وصار بدراً كان احسن واجل ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا هر روز امداد توفیق بر شما افزون تر باد و بر محبان شما آمین یا رب العالمین

الله مفتوح الابواب

وصیت میکنم جهت رعایت شاهزاده و روشنائی دل و دیده ما همه عالم که امروز درجاله و حواله آن فرزندست و کفلها زکریا جهت امتحان عظیم امانت سپرده شد توقع آن است که آتش در بنیاد عذرها زند و یکدم و یکنفس نه قصد نه سهو حرکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نکرده اند که در خاطر ایشان یکذره تشویش بیوفایی و ملالت درآید ایشان هیچ نکویند از يك نوهری خود و عنصر شاهزادگی و صبر موروث بر رسته که

بیت : بجهت بط اگر چه دینه بود آب دریش تابسینه بود

اما حذر از مرصاد و اشهاد و مشهود ارواح الهی که مراقبت ذریات طبیات ایشان است که الحقنا بهم ذریاتهم الله الله الله الله الله الله الله و از بهر سید روی ابدی این پدر و ازان خود و ازان همه قبيله خاطر ایشان را عزیز عزیز دارد و هر روز را و هر شب را چون روز اول و شب کردک داند در صید کردن بدام دل و جان و نپندارد که صید شده است و محتاج صید نیست که آن مذهب ظاهرینانست که [يعلمون ظاهرا من الحیوة الدنيا] که ایشان نه از عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی ازان و افرترست که در دیوار ایشان منور و معطر نباشد که [والتین والزیتون و طور سین] که قسم بجماداتست که روی قدم ایشان بدانجا رسیده است تا مرتبه [یا علی لورایت کبدی یخبر علی الارض ایش تصنع به قال لا استطیع الجواب یا رسول الله اجمل جفن عینی مأواه وحشو فوادی مثواء واعد نفسی فیه من المجرمین المقصرین فقال النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة بصعة منی اولادنا اکبادنا تمشی علی الارض] آزار آن ارواح يك آزار نیست و صد نه و هزارنی

بیت : برخاستن ازان جان و جهان مشکل نیست

مشکل ز سرکوی تو برخاستن است

ماذا الفراق فراق الوامق الکمد هذا الفراق فراق الجسم والجسد

من خود دانم کز تو خطایی ناید

لیکن دل عاشقان بد اندیش بود

و این وصیت را مکتوم دارد و محفوظ و با هیچ کس نکوید و الله اعلم

(۱)

❦ الله مفتاح الابواب ❦

یاد می‌کنم خداوند دل خداوند اهل دل قطب الکوین صلاح الدین را مد الله ظله که
شکایت میفرمود ازان ماده که در ناخهای مبارکش متمکن شده است چندین‌گاه عافاک الله
تعالی ففی معافاته معافات المؤمنین اجمعین

واحد کالائف ان امرغی

ای سرو روان باد خزانست مرساد	ای چشم جهان چشم بدانت مرساد
ای آنکه تو جان آسمانی وزمین	جز رحمت و جز راحت جانت مرساد
خبرت بان ممرضی قد مرضا	استأهل ان اکون عنه عوضا
اسألك الهی ان یکون المرضا	رداً و سلاماً و نعیماً و رضا

رنج تن دور از تو ای تو راحت جانهای ما
چشم بد دور از تو ای تو دیده بینای ما
صحت تو صحت جان و جهانست ای قر
صحت جسم تو بادا ای قر سیاهی ما
عافیت بادا تنت را ای تن تو جان صفت
کم مبادا سایه لطف تو از بالای ما
کلشن رخسار تو سرسبز بادا تا ابد
کان چراگاه دلست و سبزه و صحرای ما
رنج تو بر جان ما بادا مبادا بر نت
تا بود آن رنج تو چون عقل جان آرای ما

تم

(۲)

صورت نامه که ملك يافان تكن رحمه الله جد خوارزم شاه را حضرت بهاء ولد فرستاده بود جهت شفاعت قاضی رومی که خبش کرده بودند.

بعد از سلام و دعا بر حضرت ملکی که ملك داریش را سعد و نحس انجم بکار ناید هیچ کاری کمال نکیرد مگر نیکوکاری میل بغلبه وقوت نباید کردن که غلبه در حقیقت دین و تقوی راست که [لیظهره علی الدین کله] قاضی امام رومی یعرف به بدیانت و صلاح آراسته است و سعادت بمعاونت بر و تقوی باز بسته است که [تعاونوا علی البر والتقوی] والسلام علی من اتبع الهدی. تمت.

همان ساعت قاضی رومی را تشریف فرموده دلداریها کرد
از مناقب العارفين

(۳)

صورت عنایت نامه که از طرف برهان الدین چلبی بن امیر عادل اکبر چلبی بن اولو عارف چلبی بن سلطان ولد بن مولانا از دارالمیمنه ادرنه بشهر نیکده فرستاده بود جهت توظیف مشیخت حاجی ابراهیم بن آخی احمد بن آخی محمود*

یاران و عاشقان و صادقان و محبان و مریدان و اعیان و شیوخان ولایت شهر نیکده حرسها الله تعالی بدانند و آگاه باشند که خدمت فخر الفقراء مقبول الاولیا حاجی ابراهیم ابن آخی احمد بن آخی محمود اعزه الله تعالی بمشوق تام واعتقاد تمام ارادت آورد وبخاندان حضرت خداوندگار اعظم قدسنا الله بصره المعظم کر خدمت را بحاج و دل بیمان بست بیت :

هر که براه حفظ ما دارد در زه قبا در بر و بحر اگر رود باشد زاد و محترم

بنابرین مقدمه این مکتوب را بر سبیل عنایت نامه داده شد چنانکه شرط زاویه دار نیست و خدمت بجا آرد و هیچ دقیقه مهمل نکذارد مذکور شیخ ابراهیم را ازما شمرند و کاشته اینجانب دانند هر که در رعایت و معاونت و طرفداری مذکور جد و جهد و کوششی نماید چنانست که بما و بخاندان ما نموده است مطالعه کنندگان این عنایت نامه امید آرند که برین نسق روند واعتماد نمایند

کته فی عشر رجب الاصم بسنه سته وتسعين وسبع مائه

فی ۱۰ رجب الاصم ۷۹۶ بمقام ادرنه

۴۴۴

* این نامه درظهر کتاب ارسوم الرسائل ونجوم الفضائل یافته شد در کتابخانه حاجی سلیم آغا در اسکدار در فهرست نوریاتو مقید بانمره ۱۲۲ یافته شد
احمد رمزی

استدراك

وما وقع في المكتوبات من السهو والخطأ مع تصحيحه والمبارات كما هي في مخطوطة المتحف قونية

صحفه	سطر	خطا	صواب
3	7	جو در فراق	جو درد فراق
3	16	طبعاً و عشقاً	طبعاً و طوعاً و عشقاً نسخه
4	4	دربند کال نیکو نامی محبوب باشد	نیکو نامی خود نباشد دربند کال و نیکو نامی محبوب باشد نسخه
4	7	نبود است دیگر موجب شادی	نبوده است و وجه دیگر موجب شادی
4	10	هر يك محبت	هر يك محب
5	11	تا در بی خبر شب	تا در بی خبری شب
5	15	نمونه خفیفست	نمونه حقیقتیست
5	21	قبل الموت	قبل الفوت نسخه
6	1	می خوانند	می خواندند »
7	1	ان نقوله	ان نقول له
8	2	خامی باشد که کویم آن من و و	پیدای من و تو و نهان من و تو »
8	7	و از حقوقی که	و از دعوتی که
8	7	آن توقيع	آن توقع
8	10	ز آن حلال برازان	ز آن حلال تر ازان
8	11	بنوشن	بنوشن
8	12	ونهاراً منسم اخبار	ونهاراً متنسم اخبار
8	13	تخریض کنید	تخریض کنند
9	2	چنانکه این مقدحه	چنانکه آهن مقدحه
9	10	پس اجتماع خوشها	پس اجتماع خوشها
9	13	مداداً الا ولوتا ملت	مداداً الا به ولوتا ملت
9	16	ما یحقق آمالنا	ما یحقق به آمالنا
10	7	مضوی را موقوف ظاهر	مضوی را موقوف اجتماع ظاهر

صحیفه	سطر	خطا	صواب
10	19	رفت	رفت
11	6	الحب حنده .	الحب خيله نسخه
11	7	تحب الشقایق	تحت الشقایق.
11	10	انت السلام واليك	انت السلام ومنك السلام واليك نسخه
11	22	این پدر وازان همه قیله	این پدر وازان خود وازان همه قیله نسخه
13	3	اگر خاطر فرزند قره العیون	اگر خاطر فرزند عزیز قره العیون نسخه
13	20, 21	بقلب منشرح وعارض منفسخ الجماعه رحته جل المصطفی عن ذلك اكر این رحمت محفی نبودی آخر مجمع	بقلب منشرح وعارض منفسخ الجماعه رحمة اكر این رحمت محفی نبودی از آدمی ذكر آن بی فایده بودی جل المصطفی عن ذلك آخر مجمع نسخه
14	16	لاذی کتاباً فی سطور کانما	لادی کتاباً فی سطور کانها
15	6	او وافقتست برین اتحاد لاجرم همه رنگ صلحت.	او وافقتست برین اتحاد لاجرم همه صداقت نه رنگ صلحت نسخه
15	8	پرتو آن	پرتو آن
17	11	صاحت	صاحب
17	19	اسلامیانست نور ربانی	اسلامیانست بفیض نور ربانی
18	2	واران	وازان
18	4	فهارا	فتنهارا
18	13	علو	علوه
18	17	بمحفظ خلود	بمخط خلود
18	20	دارم زحمتش را حصول	دارم زحمتش را از حضور
19	6	والمودة کتز بالاخفاء اولی وان	والمودة کتز والکتر بالاخفاء اولی وان کانت
19	15	کانت المحبة لا تخفی	المحبة لا تخفی نسخه
19	20	شمل متفه	شمل متفه
19	24	فاسخ صفت	فاسخ صفة
19	24	مدخر الخیر لایام	مدخر الخیر لایام

صواب	خطا	سطر	صفحه
نسخه	بازل الندى	1	20
بازالمطا	باحسان	1	20
باحسن	مطية	4	20
مطية	المفرغ	5	20
المفرغ	محمود الخلق المختوم	6	20
محمود الخلق مقبول الحق المختوم »	واولاده	14	20
واولاه	و يحل	22	20
و يحل	مافيت	27	20
مافيت	نبشته	3	21
بنوشته	مناسبست	9	21
مناسبست = مقتديست همه درد نسخه	الحبور	18	21
المحبور	من سعاده الدارين وكرامه المنزلين	18	21
من سعاده الدارين وكرامة المنزلين سلام وتحييت	روضة الانوار		
مطالعه فرمايد و آرزومندى و شوق الى لقاءه			
الذى هو روضة الانوار. نسخه			
غيت	غيت	20	21
من	ان	21	21
مى كويد	ومى كويد	25	21
تحيي	يحيي	1	22
كرده آيد	كرده اند	2	22
فى الارض	فى الارض	4	22
فلاتهر	ولاتهر	5	22
ميسر	مبشر	10	22
در دين	درين	15	22
داعيه	داعيه	15	22
ميسر	مشير	22	22
اصطفينه	اصفينه	11	23

صفحه	سطر	حطا	صواب
23	13	چنانك جان آدمی بماند ،	چنانك جان آدمی از صورت آدمی فاضلترست و باقی تراست که صورت نمازد و جان آدمی بماند و صورت نماز نمازد نسخه
23	22	نماز طهارتست بآب و شرط جان نماز.	نماز طهارتست بآب و شرط نماز بآب و شرط جان نماز نسخه
23	26	نشت	نشست
24	4	بقبله بود چنانك حق تعالی.	بقبله کرده بودند و آن دو شخص که بخدمت شیخ نشسته بودند هر دو را روی بقبله بود چنانك حق تعالی نسخه
24	16	خبر	خبر
25	12	نصرت دهی در این نا امیدی ..	نصرت دهی از طرف مبارک خیراندیش درویش پرور شما مفضوب علیه شده است و کستخی رفته است که خاطر شریف شما از و رنجیده است این داعی مخلص که بحکم شفاعت بخدمت لایه می کند حسب الله و من بدأ حسنا تکم و صیامکم و صلاتکم و صدقاتکم تقبلها الله قولاً حسناً آن احسان دیگر که سر همه احسانهاست سیئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیا و اصعبها و اشقها قال غضب الله اشد الاشیا فقیل یا روح الله ما یخیننا من غضب الله قال عیسی علیه السلام ان تکفو غضبکم عند قدرتکم یکف الله غضبه عنکم و هل جزاء الاحسان الا الاحسان [زان پیش که داده را اجل بستاند] [هر داد که داد نیست می باید داد] فرزند نظام الدین محبت و هو اخواه آن دولت دایما و رطب اللسان بوده است بذكر خیر شما اگر ذاتی رفته باشد العفو اولی بهر کیکی کلیم نتوان سوخت [و اذا الحیب اتی بذنب واحد] جأت محاسنه بالف شفیع [ارحم من فی الارض یرحمک من فی السماء ارحم من هو دونک و یرحمک من هو فوقک از بهر روزی که امید دارید که قهار مطلق تقصیرهای شما را عفو کند در آن روزی که کسی را زهره شفاعت کردن نباشد ازین ضعیف امروز ذخیره سازد و جهت آن امید شفاعت این داعی قبول فرماید تا منت ها داشته آید و ثواب جزیل و ثنای جمیل حاصل آید جاوید محسن باد بمحمد و اله نسخه

صواب	خطا	سطر	صحیفه
بخوانید	بخوانید	18	25
پیش	پیش	22	25
و وقفه	وقفه	18	26
تو	و	6	28
زرکوار	زوکوار	24	32
والقاب	والقلب	17	33
یا	تا	10	35
رسانیده	رسانیده	10	35
وبسبب	دبسبب	4	36
القضاء	القضاء	1	37
الربانیین	الربانیین	15	37
ازان	اذان	3	38
آغازش	آغازش	11	39
بینند	بینند	18	40
ورزند	و زند	3	49
نشسته	نشسته	5	49
تساقط	تساقط	24	49
حقایق	حقابن	26	52
دیر	دیر	10	53
وجملنی	وجملتی	16	53
چاره	چاره	2	54
بینونت	بنوت	9	54
درقلم	دوقلم	4	55
خبريست	خبریش	18	55
عدوه	دروه	27	56
نسخه	مجد الدوله والدين	23	58

صواب	خطا	سطر	صفحه
اعزاز نسخه	اعزاز	26	58
نحوه	نحوه	6	59
خير را که طلب را دزد بر خود لازم می‌دانیم دعوات خير تا آن طالب نسخه	خير را که طالت	7	59
باز	باز	9	59
وسلام چنین ذاتی که پای آدمی	وسلام چنین آدمی	9	59
بخواتیم نسخه	بخوایم	10	59
خرقه پوشید	وخرقه پوشد	16	59
تثبت	بتثبت	2	60
کریندگان	کربندگان	6	60
مکان	مکافان	20	60
ندارد	مدارید	19	61
بگویند	بگویند	20	61
عنایت کند بسبب شما براهل زمین	عنایت کند براهل زمین	21, 22	61
خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم	خدای ترس حلیم کریم	1	62
فاذا اتاهم	واذا اتاهم	19	62
وبندکی	وبندکی	22	62
منت‌دار	منت‌داری	23	62
دولته واقباله وحق آماله	دولته وحق آماله	7	63
برکنه = جهت	برکه	10	63
زرد مشتاق مشتاقان بی‌قرار	زرد مشتاق بی‌قرار	13	63
ان یجمعنا	ان جمعنا	15	63
اجل بسی	اجل بس	17	63
بمزید	بمزید	23	63
تا ثواب	تا ثواب	25	63
الجنان	الجنات	8	64

صواب	خطا	سطر	صفحه
برو	بدو	19	64
بندکان	ببدکان	20	64
پناه دار دی	پناه داری	22	64
بخشیدم	بخشیده‌م	22	64
باشند	باشد	3	65
را	ا	8	65
افتند	افتد	14	65
صادق	صادق	24	65
نسخه	لما رايت الهلال انموه	27	65
»	فامسك	6	66
»	لقيت	6	66
مقصود ز آدم آن دم آمد دوستان في الله والله را	مقصود ز آدم آن دم آمد [الدنيا..]	11	66
نسخه	برای [الدنيا]		
لولا الحيز	لولا الحيز	14	66
برپشت	زبشتت	15	66
الو ثقی	الو ثقی	22	66
»	می آید	23	66
»	فضله	24	66
الفسا	الفلسا	7	67
بهر	بہزار	8	67
درین	دراین	10	67
خبر	خردی	15	67
»	از بی خردی	16	67
مضطّر	منطصر	16	67
همچو	همچون	16	67
اعذار را	اعذار	21	67

صواب	خطا	سطر	صحیفہ
فرماید	فرمایہ	5	68
از	ز	6	68
واین طافہ نہ آن طافہ اند کہ نسخہ	واین طافہ اند کہ	15	68
ولتعرقہم	ولتعرقہم	17	68
صالحاللہ فی جوف اللیل	صالحا فی اللیل	18	68
» ملک الامرا ولی الایادی	ملک الامرا	23	68
» پروانہ بک ادام اللہ	پروانہ بک مداللہ	23	68
للقا اللہ	للقا واللہ	3	69
ینتفی	نبتفی	6	69
بالاحسان من ربہ	بالاحسان من من ربہ	7	69
» مجازات	مجابات	13	69
آن صفرا	آن ضمصرأ	13	69
» بکشتن	بنشستن	16	69
اللہ میسر الاجتماع	بخدایہ کہ فیضہ رحمت او...	21	69
» بخدایہ کہ فیض رحمت او			
» درخم	درمہ	21	69
» ارکان محبت کہ محبت آن برادر	ارکان محبت آن برادر	3	70
مقید می دارد	مقیدی دارد	5	70
بجدی می راندہ	بجدی راندہ	7	70
ظاہرہ	ظاہرہ	12	70
عودوا الی الوصل عودوا	عودوا الی الوصل عودا	16	70
» حضانہ = بمعنی حضانہ = پروردل	خصانہ	16	70
نباشد جاوید محسن باد والسلام	نباشد والسلام	3	71
» الہجر سنۃ تکاثرت الاشواق	تکاثرت الاشواق	6	71
المفرجۃ	المفرحہ	11	71
فی دولۃ صافیہ ونعمۃ	فی دولۃ ونعمۃ	19	71

صحیفه	سطر	خطا	صواب
71	20	ونجون	ونجون
71	22	ولابتون	ولابتون
71	24	قد خلا	فسد الخلا
72	4	بجه خبت	بجه خبت
72	8	شنان ان بعدوا	شنان قوم ان صدوا
72	10	ازان	باتو
72	13	خبر لکم	خبر لکم
72	15	بینای	بنای
72	16	فلان مخنت است	فلان همچین مخنت است
72	17	بستی	بستی
72	17	عن الله وعن	عن الله تعالى وعن
72	20	دارد والسلام	دارد والسلام کتبه والده يعرف بلخی قوله
73	14	خواهم	خواهم
73	24	دند	داند
74	1	خد	خدا
74	2	مرافقت	موافقت
74	5	برم	تریم
74	8	نبود	نشود
74	14	معیشت	معیشت
74	17	بازدر	پاردر
74	19	باد	باد امین یارب العالمین
74	24	بجمل	بجمل
75	2	کرده است	کر کرده است
75	2	نمی نهند	می نهند
75	4	عدوی	عدوی
76	6	کلاه والله	کلاه الله
76	8	مواخات	موافات
76	15	خس	حس

صحیفه	سطر	خطا	صواب
76	16	ای زنده زادگان سرازین خاک برکنید.	جاویدشی باید و خوش مهتابی تا با تو غم تو کویم ازهر بابی
76	23	ونسیه لالتفهم.	ونسیه والماشق لایکفیه اشاره لانه یتکلم و یشیر لالتفهم
76	23	بدل	یدل
76	25	تنبه	تنیه
77	27	هاوانم	هاوتم
78	16	البدر التحریر	البدر المنیر الحبر التحریر
78	18	وحیاحته للحق	وحیاطته للحق
78	23	به محسناعلی احسانه فانه یجزیه	به محسنا عن فان الله الملك یجزابه
78	24	بسبع مائة و زیادة	بسبع مائة وادناها زیادة
79	17	خیر فکری	خیر نکری
80	12	کار شما	کار شماست
80	13	می شود	می شنود
80	25	خدا بر سید	خدا رسید
81	1	بارغری	باز غری
81	3	نسب	نسب
81	12	دائم	دائم
81	13	داند چند	داند که چند
81	21	رفت و مکان	رفت کامرانی و مکان
81	22	سلام و خدمت	سلام و دعا و خدمت
83	8	گاهی از غبار	گاهی که از غبار
83	9	تحتی	تحتی
84	2	المرازع	المزارع
84	4	متن	متن
84	12	نکند	نکند چه کند
85	12	را رنجاند	را می رنجاند
85	13	سید المشایخ	بمخاطر سید المشایخ
85	22	درونجزا	در روز جزا

صحیفه	سطر	خطا	صواب
86	7	نشمرد خدای داند که	نشمرد که پیغامبران بیالانکران ندارند خدای داند که نسخه
86	11	معدلت امیر	معدلت گستری امیر
87	9	واجب	واجب
88	8	عقده	عقیله
88	16	پاکش منبت رقایق	پاکش منبع ومنبت دقایق
89	5	اقباله ومجده	اقباله وزاد مجده
89	13	افکند ثواب	افکند باثواب
91	8	یر	ید
91	24	ض	ص
93	12	می کنم	می کنیم
93	22	تسد	نیست
94	2	لا جابه	للاجابه
94	9	چشم و	چشم جمال و
94	21	روری	رو روی
94	23	جواجه	خواجه
94	26	دسجد	مسجد
95	17	سید المدرسین می کند	سید المدرسین شمس الدین می کند
96	2	میان فرقی	میان ایشان فرقی
97	20	پادشاه	پادشاهانه
97	21	السبف	السيف
97	24	باشد	باشد که
98	11	تهیج لی البکا	فهیج للبکا
99	6	الفرع	الفرع
99	19	قائر	قائر
99	19	هم	هم
100	5	ما به جمون	ما به جمون
100	15	والامانات	والاتفاق

صوب	خطا	سطر	صحیفه
للقود	للقود	14	101
نظر	قطر	20	102
بیفرا	بیفرا	13	103
که زدوری و آرزومندی سختم	بخدایی که ملکش از عظمت	7	106
» بردهان وزیان نمی کنجد	درخم آسمان نمی کنجد		
» آفتاب حسن روز و شب	آفتاب ووز و شب	15	106
الا که مرا	الامرا	19	106
» عشقه	عشقه	20	106
وز تمام	ور تمام	25	106
الضالون	الظالمون	19	107
انها ان تك	نسیا ان تك	13	108
» پیوستی	پیوندی	15	108
نیکهای	نیکهای	22	108
بوده	بوده	25	108
حق تعالی توفیق بر توفیق و جد بر جد و جذبه بر جذبه	حق تعالی توفیق بر توفیق و جذبه	1	109
ودعوت بر دعوت و هدایت بر هدایت متتابع	ودعوات و هدایت بر هدایت		
» متابع و افزون دارد	متابع و افزون دارد		
» بر خوف	بر خوف	13	109
شما که عقل مجردید	شما که مجردید	22	109
» من ربکم و هم نائمون	من ربکم	26	109
» يك بیک سلام	جمله سلام	5	110
اثقال	اهمال	22	110
باز آورد	بار آورد	25	110
» اذا طرف جلك انحل عقده	اذا حرف من جلك الحل عقده	1	111
» ان الکبار بدایهن صغار	ان الکبار بدایهن صغار	3	111
» ينبت الشکر لقصرأ	لسانا يشکر منک کان مقصرا	9	111
جال	جالی	8	113
» متفق	مستفقد	12	113

صفحه	سطر	خطا	صواب
114	3	اجتهاد	اجتهاد
114	11	کریم فایض	کریم درحق او فایض
114	14	ایزاد	ایراد
115	5	آزادی واز دلداری	آزادی نمود و از دلداری
116	4	خا کیست بازش	خا کیست که بازش
116	17	مجازات احسان	مجازات آن احسان
116	25	اخلاق و خداپرستی	اخلاق و حسن اشفق و خداپرستی
116	27	مدارك ضمیر منیر بالهامات ربانی مقرون و منصور (محدوف)	
117	3	مدارك ضمیر منیر بالهامات ربانی مقرون و مقصور (ابتداء مکتوب)	
			درسینه همایون
117	6	اورا مدد از حضرت	ادرار مدار و از حضرت
117	10	است می	است و می
117	17	درین داعی	و برین داعی
117	21	بالمقرب	بالمقرب
117	26	میسر حضرت	حضرت میسر
118	2	خیر الناصرین	بمحضرت خیر الناصرین
118	21	می فرسم	می فرستم
118	23	حرامات	حرامت
119	13	مجدور الحام	مجدور الحام
119	22	ولاخرأ	ولاخرأ
119	24	مکام عنصری	مکام اخلاق عنصری
119	25	میراث	بمیراث
120	1	دریاب	درباب
120	4	از غرامات بعنايات	از غرامات متواسله و مبدل کرد غرامات بعنايات
120	13	والکرم	والاکرام
120	22	در زخمت	درخت
120	24	آن خیر بالای	آن کسی و آن خیر بالای
121	1	روی	روی

صواب	خطا	سطر	صحیفه
اتی	انی	18	121
چندانک	چنداتک	22	121
فذاک علینا	فذاک عنا	26	121
والاشفاق محمدی الاخلاق	والاشفاق	11	122
علی مرالایام	علی الایام	13	122
ان لم تثوت	وان تثوت	10	123
العلما	الفضلا	13	123
المتقین	المتقون	19	123
تلاقاً	فلاقا	23	123
المتقین	المتقن	26	123
همراه او کرده	همراه کرده	5	124
ومسد	ومدد	15	124
مهتدی	مهدی	11	125
[من جاء بالحسنة له من ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي ومن ذكرني في ماله ذكرته في مالي ومن ذكرني في ملاء ذكرته على ملاء خير منه انا الديان اجزي بالحسنة وابعفو عن السيئة]	[...،...،...]	16	125
كثير الزحام اولی	كثير الزحام اولی	20	125
درویش	دربیش	1	126
فافضلهم انقمهم لعیاله	فافضلهم لعیاله	3	126
فخر التجار رینخته کر	فخر التجارة وتحتہ کر	25	126
نصرهم	نصرهم	1	127
خالدین یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك	خالدین	6	127
راضیة مرضیه			
سارعو الی	سارعو الی	20	127
پشیمان	پشیمانی	25	127
زنکی	رنکی	4	128
واحسانی	واحسانی	20	128
عاقبت	عاقبت	12	130

صفحه	سطر	خطا	صواب	نسخه
131	7	سدادی	بیداری	نسخه
131	17	می بیند وانکس را که	بیند وانکس که	»
131	24	خصمان	خلقان	»
132	1	دست در آن	دست بران	»
133	1	شد اعتقاد	شد تا اعتقاد	
133	11	کالجزامی	کالجزامی	
133	12	می آوردم	می آورم	
133	14	برنورسمیع لطیف	برنورسمیع بیدار هشیار لطیف	»
133	21	گاهی پلنک	گاهی تیمار گاهی پلنک	»
134	1	غیرت رب الانام	وازیغیرت رب الانام	»
134	4	وائقم	وائقیم	
134	16	شکرالنعم واجب	شکرالنعم واجب	»
134	21	رضینا بعض العیش حقیقت	رضینا بعض العیش ان عز که * ومن لم یجد ماءً طهراً تیمماً * صورت شما خیال آن حقیقت فسخه	
134	24	می خواهد	که خواهد	
135	3	تشی	تشی	
135	6	بر آن	اثر آن	
135	14	مقصود داز	مقصود از	
135	18	جد کرد	جد کرد	»
135	18	از منست	از منت	
136	4	غایت	عنایت	
136	4	فرموده	فرمود	
136	7	راقب	مراقب	»
136	9	ملازمات	ملازمت	»
136	11	یا یم	یا یم	
136	13	وکان	دکان	
136	13	ورود	ورد	
136	14	مکر بر	مکر دیگر بر	
136	14	چیز	چیز نتوانند	

صوب	خطا	سطر	صفحه
حق ایشان	حق نتوانند ایشان	15	136
پرستند	پرستد	15	136
میلی	مثلی	18	136
جمعیت	جمعیت	18	136
ممنوعه	منوعه	11	137
بوقی	بوق	12	137
مصاهرت و خویشی	مصاهر و خویشی	12	137
یوتاش	یوتاش	13	137
ونیکنامی	ونیکامی	16	137
بخدمت بارها نموده ام	یارها بخدمت نموده ام	6	138
وبرکته است	کنیه است	10	139
و پذیرفته	ویندرفته	18	139
می فرماید	می فرماید	20	139
فرمود که هر که	فرمود هر که	12	140
والایقان آمال کعبه	والایقان کعبه	22	140
مصون	مصون	25	140
نسخه و رایانه و آله القرآن	و آله و القرآن	26	140
بدخواهان و خائسان می شنوم	بدخواهان می شنوم	2	141
تقلب	تعقیب	4	141
می کنیم که آن	می کنیم آن	8	141
اورا	اروا	9	141
خود را که	خود را را که	24	141
والطود	والسطود	5	142
تا انقراض	بالانقراض	7	142
بود و از	بود داز	15	142
سفرها	سفرها	20	142
سلیان تخت	سلیان بخت	21	142
بکل	نکل	25	142
و فتنه	و فتنه	27	142

صواب	خطا	سطر	صفحه
يفان	يفان	2	150
كمر	كر	17	150
ست	سة	23	150
الرسوم	ارسوم	25	150
كاتب مجموعة الرسوم الرسائل ير محمد بن حاجي يعقوب بن موسى النكدي في سنة ٨٧٩ .		26	150

فهرس اسامى الرجال والبلاد

- ١
ابراهيم (حاجي بن اخى احمد از مشايخ مولوية شهر نيكده) 150
اتابك اعظم 138, 137
اخى محمد 103, 100
اخى كهرتاش ، 113 (بانى خاتقاء)
اخى احمد بن اخى محمود 150
اختيار الدين (امام مولوى) 68
افصح الدين (معيد) 95
اكمل الدين رئيس الحكماء السلجوقيه 125, 95, 20
امير اكداش سيواس ، 96. [انظر مجموعة بله تن لتورك تاريخ قورومى ، مقاله اسماعيل
حتى بك . صفحه 105 سنة 1937 « شهد بذلك جلبي بن امير
الاكادش باشى. » وكان يستعمل هذا العنوان فى ممالك القرممان خلال
اواسط القرن التاسع الهجرى.]
امين الدين ميكائل ، 65 ، [نائب السلطان غياث الدين كيخسرو الثالث ، درفته جمرى
لمين شهيد افتاده شد. تربت او در قصبه سفرى محصار از نواحى اسكيشهر
بود. انظر مقاله توحيد بك در مجموعة معارف وكالتى و ابن يبي IV
صفحة 326 — 323, 310
اينانج شجاع الدين ، 25 [مؤسس خاندان اينانج اوغوللرى. انظر ديباجة كاتب هذه الحروف.]
امير بدر الدين ، 147, 144

ب

- برهان الدین 34 سید محقق ترمذی.
 برهان الدین چلبی، حفید اولو عارف چلبی 150.
 بهاء الدین (امام مولوی) 19
 بهاء الدین (من اقرباء بیت مولانا) 71
 بهاء ولد. (نام حضرت سلطان العلماء) 150
 بهاء الدین (سلطان ولد) 16، 69، 84.
 بهاء الدین (امیر السواحل) 116. در آسای فتنه جبری لعین در شهر قونیہ جام شہادت نوش
 کردہ بود سنہ 676 ھ. خطی بغایت خوب و آوازی در نہایت
 لطافت داشت. رحمہ اللہ. ابن بیہی IV، ص 323-326.

پ

- روانہ بک. 32. 35. 46. 68. 72. 83. 86. 89. 98. 104.
 125. 144.

ت

- تاج الدین معتر امیر بن القاضی محی الدین الخوارزمی. 27. 63. 64. 80. 91. 100.
 102. 111. 122. 140. ابن بیہی IV. 295. 302.
 تاج الدین 147.
 تاج الدین قاضی 37. 114.
 تاج الدین نجار 126.

ج

- جلال الدین (امام) 112.
 جلال الدین امیر 29. 87. (ای امیر کبیر قاراطای ؟)
 جمال الدین (فخر الأئمة والمعیدین) 6. 65. 66.
 جمال الدولة والدین 108. 109. (جمال الدین فرخ لالا. بانی دارالغافۃ کنقری ؟)
 جمال الدین شیخ 113.
 جمال الدین امیر احمد 23.

ح

- حاجی امیر 53.
 خسام الدین چلبی ابن اخی تورک قنوی. 4. 21. 28. 31. 37. 44. 67. 73.

75. 82. 84. 85. 86. 89. 95. 97. 105. 115.

124. 129. 133. 138. 139. 140. 145.

حسام‌الدین (امام مولوی) 84. 101. 121. 122.

حمیدالدین شیخ 72.

خ

خرم چاوش 17.

خواجه ابوبکر 68.

» تاج‌الدین 126.

» جهان 79. (از مشاهیر مالداران قونیه، تربتش در دیه خواجه جهان قونیه).

» فخرالدین یوسف 114.

» علی 60.

» مجدالدین رمزی 72.

ر

رکن‌الدین (صدر کبیر) 112.

س

سراج‌الدین ارموی 36. (وکان سراج‌الدین ارموی قاضی القضاة فی مدنیة قونیه وکان مذهبه شافعیاً وقد توفی فی سنة ٦٨٢)

سراج‌الدین امام 8. 120.

سعد‌الدین امیر 77. 144. 146. (پندارم که امیر او سعدالدین خواجه یونس است.

انظر مختصر ابن بیبي IV. ص. 327.)

سعدالدین (مولوی) 118.

سوباشی 128.

سیف‌الدین امیر 30. 114. (برادر امیر کبیر جلال‌الدین قراطای ؟)

سیف‌الدین 21. 52.

ش

شرف‌الدین (سید) 69. 78.

شرف‌الدین 69. (خواجه شرف‌الدین لالای سمرقندی. جد مادری سلطان ولد وعلاء‌الدین چلی).

شمس‌الدین امیر 85. 100. 113. 126.

شمس‌الدین تبحار 96. (ازبندگان مولانا نام و ذکرش در مناقب افلاکی بسیارست).

شمس‌الدین الحجدی 91.

« ماردینی 95. 96. (استاد الفضلاء والمدرس بمدرسة قاراطای)

شمس‌الدین پسر محمد جمال ابن امیر احمد 22. 43. 104. 117. 118. 122.

« یوتاش 137. [امیر معروف سلجوقی].

شهاب‌الدین 32. [فخرالتجار، داماد مولانا].

ص

صدرالدین بن حسام‌الدین 5. 77. 86. 89. 91. 97. 124. 132. 139. 145. 146.

« (فخر المذکرین) 91.

« شیخ 82.

صلاح‌الدین (ملطی از بندگان مولانا) 9. 69. [این هم صلاح‌الدین زرکوب نیست]

« زرکوب قنوی 33. 34. 49. 61. 87. 149.

ض

ضیاء‌الدین 81. 129. (وزیر سلجوقی).

ظ

ظہیرالدین امیر 10.

ع

عالم امیر. جلای امیر عالم فرزند سوم مولانا. 21. 35. 59. 99. 116. 125.

عزالدین 76. 78. قاضی مشہور قنوی،

علاء‌الدین جلای. فرزند دوم مولانا. 36. 69.

علم‌الدین امیر قیصر. 26. 127. بانی اول تربت مولانا جلال‌الدین. مختصر ابن بیبی IV.

ص. 333.

عماد‌الدین امام 45. 68.

ف

فخر آل داود 40. 42. 63. 94. 96. 104. 106. (خطاب سلاطین سلجوقیہ).

فخرالدین آرسلا ند غمش 95. (وزیر سلجوقی).

« خواجہ یوسف 114.

« صاحب آنا علی. وزیر مشہور. 38. 90. 112. 138. 139. 143.

فخر الخواتین 50.

- فخر الدين 76. 78. (معلم جلبي امير اولو عارف).
- ق
- قارا آرسلان 91. (وزير سلجوقي. تربت وكوي او درقونيه مشهوراست).
- قاراطاي 95. (مدرسه مشهوره دارد درقونيه و عنوانش امير جلال الدين).
- قوام الدين 138. 139. (اشهر بن الحميد كه سرآمد اكابر جهان بود. تذكره آقسرائي).
- ك
- كمال الدين 44. (صاحب السعادتين في الحيوتين. برهان السفارة في الحضرتين)
- (برادر امير جلال الدين قراطاي ؟).
- 22.
- كمال الدين 56. (ابن بكتمور ؟)
- كريم الدين محمود
- ل
- ليث الدين 93.
- م
- مجد الدين (امام مولوي) 45. 51. 71. 124.
- » امير. 14. 16. 22. 58. 124. (داماد معين الدين پروانه) مجد الدين
- محمد بن الحسن الارزنجاني بانواع فضائل و آداب تبحر در فنون حساب
- نادره ايام بود خطي بغايت خوب و عبارتي در نهايت لطافت و مطلوب
- داشت. ابن ببي IV. ص. 308.
- محمد بن محمد بن الحسين البلخي 85. نام مولانا جلال الدين است.
- محمود سلطان غزنوي 25.
- مستوفي المالك 129. (جلال الدين محمود مستوفي ؟)،
- مظفر الدين 121. (امير عالم جلبي). فرزند سوم مولانا. انظر عالم جلبي.
- معين الدين پروانه. 21. 32. 39. 66. 87. 101. 103. 117. 119. 142.
- امير مشهور الافاق. دليل الاصل. از يد خذلان مغول مقتول شد. 676 هـ.
- صاحب ديوان اعظم شمس الدين ابن دو بيت انشاد فرمود:
- لما ريت خروج الترك من سبا مفاصا مالمهم عقل ولا دين
- انشدت مكتبا ما قيل في قدم مضى سليمان وانحل الشياطين
- ويقصد بكلمة الترك الموجودة في هذا الشعر المغول والخوارج.
117. [انظر ابن ببي IV. 219. 238. 239. 243. 248.
270. 272.

22. (نام امير ميكائيل است)

17. 4. 27. 28. 29. 31. 34. 48. 49. 57. 64. 98.

115. 154. [طغرائی وخطاط مولوی. نسخه دیوان سلطان ولد که

بخط وی نوشته شده است. محفوظست در کتبخانه ولد جلی ایزبوداق.]

نجم الدين امير سپهسالار. 3. 4. [از خواص سلطان ركن الدين بود. ابن بيبی IV. ص. 291].

» ابن خرم چاوش 17.

شيخ خاتقاه 73.

نصرة الدين.

29. 31. 57. والی قيرشهر. تربت و مدرسه مشهوره او در قصبه

نور الدين امير.

قيرشهر بزيارت مشرف گشتم. عمارت رصين و بقعه مزين بود. در بالای

دروازه مدرسه اين كتابه محكوك است :

1 — بسم الله . امر بعمارة هذه المدرسة المباركة الميمونة في ايام دولة السلطان الاعظم شاهنشاه

المعظم مالك رقاب الامم سيد سلاطين العرب والعجم سلطان البرين والبحرين

غياث الدنيا والدين

2 — الرحمن الرحيم. معين الاسلام والمسلمين سيد الملوك والسلاطين ابو الفتح كيخسرو بن قليج

آرسلان خلد الله دولته العبد المحتاج الى رحمة الله ومغفرته جبرئيل بن ججا

تقربا الى الله ومرضاته في شهور سنة احدى وسبعين وستمائة 671 = 1272

شيدت هذه المنارة من قبل ابو الحرب نور الدين جبرئيل بن ججا

المؤسسة في مدينة اسكيشهر بتاريخ ٦٦٠ ويوجد في قاعدة المنارة العبارات الآتية :

» بسم الله الرحمن الرحيم عمر هذه المنارة المباركة في ايام دولة السلطان الاعظم

غياث الدنيا والدين ابو الفتح كيخسرو بن قليج آرسلان برهان امير المؤمنين على

يد العبد الضعيف الداعي الى رحمة ربه اللطيف ابو الحرب جبرئيل بن ججا ادام

الله دولته في شهر المبارك ذي الحجة من شهور سنة ستين وستمائة ٦٦٠. [انظر

المجموعة الاركثولوجيه الوكالت المعارف الجمهوريه سنة ١٩٣٤ رقم II، ص 263]

43.

نور الدين

و

114. 115. (الغ قتلغ سيف الدولة والدين).

والى بك

ى

150. (جد خوارزمشاه).

يفان تكن

| | | |
|--|--|-----------------|
| 150. | سرحد اسلام و شهر مشهور است. سنه فتح : دارالمیمنة ۷۷۶. | ادرنه |
| 137. | مقر جمهوریت تورکیه حالا حرسها الله من الافات والبلايا. | انکوریه = آنقره |
| 32. | | سیواس |
| 67. | | قونیه |
| 75. | | کاروانسرای ضیا |
| 150. | | نیکده |
| «هذا وقد بذلنا الجهد في تحقيق اسامی الرجال والبلاد علی قدر الامکان لان الترسلات واسعة الموضوع كثيرة الفروع والانسان في موضع الضعف. وما المعصمة الا لله وحده» | | |
| 1937 | ح. شفائی القوی | آنقره |

Katğı:

Basılması bir yılı geçen mektublar sona erdi, yoksulun iş-lerim dolayısıyla gezgin olmaklığım, araştırma yapmaklığımız onun yayımını geciktirdi. Basımı yeniden okuyunca Mukaddimede birkaç eksik buldum, onları yazıyorum:

Sayfa 11 sa. 4 Şeref Arife olacaktır. Sultan Veledin iki kızı vardı. Muttahire Abide, Şeref Arife. Birinciye Germiyen oğlu Süleyman Şaha, diğerini Konyalı Emir Bedreddine gelin ettiler. Sayfa 11, sa. 5 sağlığında, Alaeddin Çelebinin sağlığında olacak. Sayfa 13, sa. 8 Emiri İgdişan. tabirini M. İbni Bibi IV. S. 325.

بهاءالدين ملك السواحل بمرتبة شهادت رسانيدند و چون ازكار نایب فارغ شدند بشهر آمدند و اکدشان واعیان شهر را بر مایمت سلطنت جبری سو کند دادند .

şeklinde okumaktayız. Sayfa 13. sa. 19 Mütəhawil, Mütəməwil olacaktır, birizki zengin demektir. Sf. 19. sa. 19 Mehmedin babası Seyfeddin Alishir değil belki Yakubdur, yani Mehmedin dedesi Alishirdir. St. 20 Çengırı Çankırı olacaktır. Sf. 22. sa. 28 Kâtip zade Hekim Refi efendi Nushasının yılı 778 değil 896 dır. Sf. 26. sa. 13. Turhallı Yusuf hakkında şu bilgiyi bulduk. Celâleddin Yusuf meğer Sultan Veledin Mesnevilerini 739 yılında yazmış, hem de kendisi Mevlevî imiş. Süleymaniyede A. Nâfiz pasa kütüphanesinde saklı Yazmanın ketebesini şudur:

تمت کتاب المتنوی الولدی علی ید اضعف خلق الله تعالی الفقیر یوسف بن عیسی المولوی التروخالی
احمد الله عواقب اموره لیلۃ الخیس الثانی و العشرین من شهر المبارک شعبان سنة تسع وثلثین و سبعمائة
والحمد لله و لم . ۲۳ شعبان ۷۳۹ .

Sayfa 25. Sa. 10. İstanbul Üniversitesi Kütüphanesindeki Yazma-ları sıralarken yanlış söylemişim. 1). 2070-42. Işkodralı Hasan Hakkı paşanın yazması 51 varak, 27 satır imiş. Yalnız mektuplardır. Paşa Konyada 1270 yılında Vali imiş. Yazılış yılı belli deyil. 2). 1916-28. Resail ve mektubatı Mevlâna. 99 varak, 27 satırdır.

1275 de Akşehirli Yusuf İzzet yazmış. İlk kısmında Mecalisi **Seba** 34 varak, mektuplar 35 den başlayıp 99 da sona eriyor.

Kişi ve yer adları:

Mevlânanın mektuplarında adları geçen büyük kişilerin heca harfleriyle sıralanan isimleri karşısında bildiğimiz, bulduğumuz şeyleri yazdık. Baktığımız Bitikler Tat ve Tacik dilinde düzülmüş olduğundan bizde sözlerimizi tatca ve tacikce dizdik, öz dilimizi pek severiz, saygımız yücedir, ancak sözlerde ilâçlara benzer : Kalb hastalığının değerli emi Digitalis i yazarken Hekim Nativelle Fabrikası müstahzaratını Reçetesine işaret eder, hiç kimse ona yerlisini yaz diyemez. Umarım ki bizi — Reçetemizdeki başka illerin sözünü yazmış diye— kınamazlar.

Mevlânanın Biti (Biti Mektup, Bitimek Yazmak demektir) lerini Türk dilinde basmak yaymak sevinçlerinden bizi alıkoyan kâğıt pahalılığına bilmem ne demeli. 5,5 liraya topunu aldığımız ekmek kadar gerekli nesne 8,5 liraya fırladı, lâkin yine yolumuzdan dönmedik.

Gün bize yar olursa şimdi İran giyimini kuşanmış Horasanlı Türk güzeline, yüzü güneşten yanık Anadolu çocuğuna millî kostümümüzü giydireceğiz.

Kardeş ve komşu İranda Mevlânanın kitapları üstüne büyük alâka görüyoruz, şu kitapları basarken alkış okuyan sesler duyduk, Ankarada çarpan Kalbi Tahrandaki Nabizle anlamak siyaset sahasında değil Bilgi alânında dahi büyük ilerileyiştir.

Eksiklerimizi Yahşi kişiler bütünler diye umuyoruz.

Londra dan son gelen bir kitap katalogunda sevinçle gördük :

Mister R. A. Nicholson cenapları Mesnevinin 1. 2. ci cildlerine şerh yazmış , رسالة تحقیق احوال و زندگان مولانا مشهور مولوی adıyla Farsca resimli Mevlânanın Biographisi basılmış, hemen ısmarladık.

Ankara, Londra, Tahran, Büyük Türk Mütefekkeri Mevlânânın yaşayışı, fikirleri ile uğraşanlara maliktir.

M. F. N. UZLUK

Konyadaki mukabeleyi, müzenin pek değerli, alim memurlarından Veli Sabri ile yaptık. Netekim bastırduğumuz Mecalisi Seb'ai Mevlânayı da o mukabele etmişti. Teşekkür ederim.

Mecmuayı günlerce tetkikimize terkeden Konya Müzesi Müdürlüğüne Teşekkür ederiz. Mektupları, Paskal Baharî Efendinin «Sebat» matbaasında Mamas Kolankas Efendi tertip etti. Ahmed Mithat Efendinin yetiştirmelerinden bu ihtiyar mürettip bizim harsımızı ne güzel kavramış . .

Bu Kitabın ve bundan sonrakilerin tashihine dikkat ve himmet sarfeden Farsça üstadım, zamanımızın varlığıyla öğündüğü fazılardan Ahmed Remzi Akyürek hazretlerine sonsuz şükranlarımı alenen sunarım. Onun yorulmak bilmiyen aşkı, Gençleri imrendiren şevki, çalışkanlığı her türlü öğmeye yaraşır. Her hususta teşvik ve yardımlarını gördüğüm amcam üstadımız Veled Çelebi İzbudak hazretlerine takdimi teşekkürat eylerim.

Sözüme son verirken, Batıya çevirilerek, Londra Doğu dilleri âlimlerini, bilhassa Mister Gibb vakfını pek alimane, mahirane, vakıfane idare eden bilgiçlere hitap etmek istiyorum.

Mevlânanın 6 büyük cilt Mesnevîsini, en eski metinleri tetkik ve mukabele ederek benzersiz şekilde basan, ingilizceye tercüme ederek Doğuyu Batıya tanıtan Reynold A. Nicholson Cenaplarına bilhassa teşekkür etmek vazifemdir.

İngiliz kavmi ile Türk milletini birbirine yaklaştırmamanın ilk adımını bilgi sahipleri, alimler atmış oluyorlar. 1925 te başlayan Mesnevi tab'ı 1933 te sona ermiş, 1936 da siyaset sahasında iki millet daha iyi anlaşmıştır.

Böyle kutlu, mutlu bir işe Mevlânanın kitapları, fikirleri vesile oluyor. Onun yüksek, feyyaz, cuşacuş nağmeleri, gönülleri, dimağları kendine çekiyor.

Büyük Mevlânanın en küçük hurmetkârı, dünyanın tanımadığı şu mühim kitapları ortaya koyarken yıllardanberi beslediği dileğin yerine geldiğini görerek seviniyor.

حرام دارم بامردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم

Ankara Yenişehir, İkincikanun 1937.

M. F. NAFİZ UZLUK.

- ١ — تمت المجالس بحمد الله المحمود بكل مكان والمذكور بكل لسان ،
 ٢ — يوم الثلاثاء في اوائل ربيع الاخر سنة ثلث وخسين وسبع مائة 1352-5-19=753
 ٣ — والصلوة على نبيه محمد المرسل عن عدن عدنان وعلى صحابته الجواد الحسان الطاهرين
 ٤ — عن شوايب الحسنان انه كريم منان .

İkinci tarih 308 varaktadır ve şöyledir:

- ١ — اتمام شد اختيارات اين لطائف غريب ومعارف عجيب او اخر ذى لحجة اربع وخسين
 و سبع مائة از نسخه که از کتب يار زمانى حلال الدين يوسف 1353 / 8 / 2 = 754
 ٢ — تر و خالى ايدہ الله بپور عنايتہ مختار بود بعون الله و حسن معنوتہ و الحمد لله رب
 العالمين و الصلوة على نبيه محمد و آله اجمعين
 ٣ — هم از حواشى از کتب که بدستخط مبارك خداوندگار بود قدس الله سره العزيز نقل
 افتاد بدین ترتيب تفسير حديث معارف لطائف وغيره

Demekki bulunmaz yazılar ve zevkli bilgiler, yarizemanı Turhalli Celâleddin Yusufun kütüphanesindeki nüshadan Zilhicce sonu 754 de bulunup alınmış, Turhalli Celâleddin Yusufun kitaplarına esas olan nüsha ise bizzat Mevlânânın el yazısı imiş. Yani böylelikle bu mecmuanın en sahîh ve doğru bir kaynaktan alındığını anlatmak istiyor.

Basdığımız nüsha ile Mevlânânın huzurundaki nüsha 1-20 mektupta sıra tertibile at başı bir gidiyor. Fakat 21 inci mektuptan 52 inci mektuba kadar bizim nüsha fazla, huzurdaki yazmada eksiktir.

Biz de 137 inci mektupta sona eriyor. Halbuki Konyada daha 6 mektup fazla bulunuyor. Şu halde bizim mektupların sayısı yeni 6 ile 143, huzurdaki nüshanın bütün mektup sayıları 112 dir.

Bu sebeple bizim 52 inci mektup Konya nüshasında 21 olmuş oluyor. Bu Mektuplar arasında bizimkinde (54) Konya nüshasında (23) Eflâkide dahi vardır. Hattâ bu mektuptan önce Sûltan Velede yazılmış bir tane daha vardırki şimdi onu 144 olarak gösterdik. Şeyh Salâhaddin'in hastalığında Mevlânamızın yazdığı bir mektup ile, Sultanülulemanın Yağan Tekine (ceddi Harezumşah) yazdığı bir rik'ayı en sona koyarak, « bu kaidedir sonra gelir bezme ekâbir » meseline uyuyoruz.

Konya nushasile mathbuu sonradan mukabele ederek yanlış doğru cetveli ve bunlar arasında nusha farkları gösterdik. nusha alâmatı Konyadakine işarettir.

Konyalı tabibin kitabını kopya ettirdik. İntikadı şekilde tabe-
deceğiz.

Mektubatın tab'ına esas tuttuğumuz yazma İstanbul Yenikapı
Mevlevihanesi içerisindeki Maliye Nazırı Abdürrahman Nafiz pa-
şa kütüphanesinde bulunmaktadır. Kütüphane halen Süleymaniye-
dedir. Numara 1055 dir. Yazanı yazılış tarihi belli değildir yazı-
sından, kâğıdından eski bir nüsha olduğu görülmektedir. 82 varak
27 satır eb'adı 17-25 zahrında (mektubatı Hazreti Mevlâna kude-
dese sırreh) yazılıdır.

İstanbulda Darülfünun kütüphanesinde 2070 numarada dahi
yazma bir nüsha vardır ki meşhur Şeyhulislâm Hasan Fehmi
efendinin çırağlarından İzzet yazmıştır. Bu nüsha vaktile Konya
Valisi İskodralı Hasan Hakkı paşanın temellükünde imiş. Lâkin
noksan ve yanlıştır. Diğer eski bir nüshası Konyada Mevlâna
dergâhında bulunmakta idi. Şimdi müzesinde 1102-52 numarada
kayıtlıdır. 352 varak, beher varak 32 satırdır. İnce şikeste
talik ile yazılmıştır. Büyük bir mecmuadır.

İçindekiler:

Başladığı varak

| | | |
|--------------------------------|-----|---|
| 1 — Maarifi Sultanül'ulema | 1 | |
| 2 — Fihi Mafih Mevlâna | 35 | |
| 3 — Namei Sultan İzzettin | 123 | Bu mektubatın adıdır.
55 varak = 108 sayfadır. |
| 4 — Mecalis-i sab'ai Mevlâna | 144 | sonundaki tarih 453 rebi-
ulâhırdır. |
| 5 — Makalati Seyid Bürhanettin | 219 | |
| 6 — Esrari Şemsettin-i Tibrizi | 309 | sonundaki tarih 754 dır. |
| 7 — Maarif Sultanülulemadan | 346 | |
| bir kısım | | |

Kitapta tezhib yoktur. Nüsha, 1155 tarihinde Çelebi Zade
İsmail Asım efendinin imiş, müşarüleyh tarafından Konyaya
Çelebi efendilere, vakfedilmiş ve şu talik mühür basılmıştır.
(وقف شده این نسخه عبد آثم جلی زاده اسماعیل عام ۱۱۶۲) yazma, (Mehmed
Saidi Hemdem 1222-1275) Çelebinin el yazısını, torunu, Abdül-
halim Çelebi 1291-1343) in haşiyesini, Mehmed Bahaddin Veled
Çelebi İzbudakın tashihlerini havidir.

Hattatın adı belli değildir. Ancak Mecalis seb'a sonunda şu
ibare vardır.

- 17 Makbul bir delikanlı olan talisiz Behaeddin nasıl oldu da işleri bırakıp ansızın aralıkta kayboldu
- 18 Nerede o fesahatler, o yazılar, nerde o sözler, nerde o kifa-yetler ve o mansıp, o makam,
- 19 O bando mızıkâ ile bayraklar nereye gitti ve . üzerlerinde ejdeha resimleri olan kumaşlar acaba ne oldu ?
- 20 Sahibin iki oğlu - vezir zadeler - neden yüz çevirdiler, cana kıyan felekte her ikisinden de eser yok
- 21 O harp ve darp, o işret meclislerle ay gibi güzel yüzlü köleler nerede, o kıymetli elbiseler ve o zengin hazineler acaba ne oldu?
- 22 Güçte kuvvette kükriyen arslana benziyen o tacgir - pâdişah - dostlar tarafından bile anılmaz oldu.
- 23 O harekâtı askeriye ve bıyık burmalar acaba nerede, o tur-nakırı güzel atlar, o doğan kuşlarla o tantana, o debdebe o gürz o ok atışlar ne oldu?
- 24 Nerede o Hatîr Oğlu Şerefeddin ki rif'atte ferkadan yıldızının üstüne çıkmış ve hatta geçmişti bile
- 25 Büyüklükte bir mertebeye yetişmişti ki yedi kat gök anın derecesi altında zannedilirdi
- 26 Zamanın beylerbeyi Anadolu ülkesinin sahib Kıranı idi ki diğer beyler onun huzurunda çocuk kalırdı
- 27 Suallerime zemanе cevap vererek onların hepsi ecel badesile sarhoş olduğundan hayat meclisinden çekilip gittiler,
- 28 Onlar bir müddet âmali cihanı kucaklamışlarken nihayet inliyerek sefer edip aradan kayboldular.
- 29 Cihanda kimsenin daimi kalmasına imkân yoktur. Çünkü cihanın temelini kuran böyle kurmuştur,
- 30 Onlardan öncede muradlarına nail olmuş ne Beyler ve ordu-lara malik ne muteazzım Padişahlar vardı.
- 31 Onlar ki yer yüzünü tutmuş, zengine müflise kocaya, gence karşı tahakküm sürmüşlerdi
- 32 Lâkin o saltanatlar o servet o azametler kuru şeylerdir, Ölüm kapısı kendilerine açılınca hepsi saltanat tahtından baş aşağı geldi.
- 33 Ölüm okuna karşı hiç bir kalkanın yardımı olamaz, ölüm kılıcına karşı gelecek zırh ve kaftan bile hasara uğrar.

- 3 O azametli Pervane acaba nereye gitmiştir. O büyüklük o haşmet kudret şimdi nerede?
- 4 O binicilik o at koşturması ve büyüklerin kendi arzularile arkasından önünden gitmesi nerede?
- 5 O beylik, o kumanda, o vakar nerede; o ucu bucağı bulunmayan hazineler ne oldu?
- 6 Pervanenin o heybeti nerede ki bütün Anadolu ülkesindeki kurdların ağzı koyun etinden mahrum kalmış, zâlimler pusmuştu,
- 7 O askere kumanda, o usul-ü nizam ve intizam nerede, o fesahat ve elfaz o dil - tatlı söz - nerede,
- 8 Erkenden konağının kapısında dizilen Beylerden şimdi hiç kimse görülüyor.
- 9 Nerede bir müfsit, bir yolkesen, dir hırsız varsa anın (Pervanenin) kılıcı korkusundan zebun kalmıştı
- 10 Anadolu ülkesi hariciler, fesat, fitnecilerle dolmuş iken onun kılıcı sayesinde cennet bahçesine donmuştu
- 11 Şimdi onun nazenin vücudünün yokluğundan bilistifade memleket yılan ve akreplerle dolu olan cehenneme dönmüştür.
- 12 Asrın güzide ve emsalsiz kumandanı olan o zat nasıl oldu da gözlerden kayboldu?
- 13 Nerde o rezanet, nerde o sebat ve kumanda, nerde o büyüklük ve o kavim ve kabile
- 14 Yıllarca toplayıp biriktirdiği mallar nerede o etrafını alan kölelerle o tertip o hanedanlık nerede
- 15 Zavallı yunus hoca acaba nereye gitmiştir, o emsalsiz sürur o taze yiğit bey ne oldu,
- 16 Nerde o büyüklük, nerde o saltanat ve o izzü naz, nerede o kaza gibi sahillere hükmediş,

Bekrin el yazısıdır. Maalesef aralarından varaklar zayi olmuştur. No. 126 edebiyat faslında, tarihi remazan sonu 677 dir. (1) numaradaki müstensah ile mukabele, nüsha farkları gösterilmiştir. Mersiye, işte bu müellif yazmasının sonundaki yine kendi destihattı ilâveler arasındadır.

3 — Esat Efendi, 3295. İbtidasında (كنز الانشا) ortasında (روضة) vardır. Ravza 58 varak, satır 17, hacmi orta dır. Nihayetdeki ketebe Ankaradaki müellif yazmasının aynıdır. Yalnız:

yazılıdır. قولی و صحیح فی مدنیة مغنیة فی منتصف شهر الحماذی الاخر سنة ثمانی و سبعین و ثمانمائة ٨٧٨

- ۱۹ - وان طبل و بوق و کوس و علمها کجاشدند
 ۲۰ - دو پور صاحب از چه سبب روکشیده اند
 ۲۱ - آن رزم و رزم کو و غلامان همچو ماه
 ۲۲ - وان تاج کبر بنیرو چون شیر شریزه بود
 ۲۳ - کو آن سپه کشیدن و آن سبک و وروت
 ۲۴ - ابن الخطیر کوشرف الدین که رفعتش
 ۲۵ - جانی رسیده بود که از غایت علو
 ۲۶ - بکمر بک زمانه و صاحب قران روم
 ۲۷ - گفتا که جمله مست شراب اجل شدند
 ۲۸ - یکچند شان مراد جهان در کنار بود
 ۲۹ - چون این نهاده اند اساس جهانیان
 ۳۰ - بودند پیش ازیشان میران کامکار
 ۳۱ - روی زمین گرفته و فرمان روا شده
 ۳۲ - لکن خوشسر مرک برایشان کشاده شد
 ۳۳ - باتیر مرک هیچ سپر دستگیر نیست
- وان ازدها نکاشته بد روی پرنیان
 کز هر دویست اثر درین دهر جان ستان
 وان جامهای فاخر و نیز کنج شایگان
 آواز او بریده شد از جمع دوستان
 وان بوز و باز و طنطنه وان کرز وان سنان
 بگذشته بود و بر شده تا فرق فرقدان
 پنداشت زیر رتبت او هفت آسمان
 میران پیش حضرت او همچو کودکان
 و ز مجلس حیوة برفتند بر کران
 و آخر بزار رخت بستند از میان
 در دهر هیچ کس نتوان یافت جا ودان
 شاهان با تکبر و با لشکر کران
 بر مالدار و مفلس و بریر و بر جوان
 جمله نکون شدند ازان تحت خسروان
 باتیع مرک جوشن و خفتان کند زیان

Mersiye'nin Tercümesi

Bu mersiye bilumum Anadolu ülkesi Beyleri hakkında 676 tarihinde onların eyyamı devleti inkrazile hitama erdiğinde kaleme alınmıştı (1)

- 1 Rum ülkesinin büyükleri acaba bu cihandan ne gördüler de nereye gittiler diye zamaneden sordum.
- 2 Geçen sene ben onları şanlı, şöhretli bırakmışım; bu gün ne adları kalmış, ne sanları.

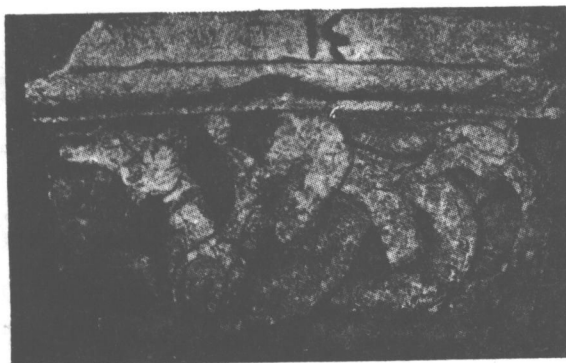
روضة الكتاب وحديقة الالباب فارسی فی الانشا لابی بکر ابن الزکی المتطبب القنوی الملقب بالصدر. (1)
 المتوفی سنه ۷۹۴. کشف الظنون لحاجی خلیفه ج ۱، ص ۵۸۷. طبع اسلامبول.

Bu tarihin doğrusu 694 olsagerektir.

Görebildiğimiz yazmalar :

1 — Darülfünun Kütüphanesinde Rıza Paşa kitapları arasında No. 1316. tarihi 778 dır. Hekimbaşı Kâtipzade Refi' Efendiye aittir. Bu kitabın tab'i istinsah ettirmiştir.

2 — Ankarada Maarif Vekâleti Kütüphanesindedir. Bizzat müellif Ebi



این مرثیه بر سیل عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهر
سنة ست و سبعین و ستمائة بانقراض انجامید در قلم آمد

- | | | |
|------|------------------------------------|--|
| ۱ - | پر سیدم از زمانه که این سروران روم | کوی کجا شدند و چه دیدند از این جهان |
| ۲ - | من پارشان بغایت شهرت گذاشتم | و امروز نیست زیشان نه نام و نه هم نشان |
| ۳ - | یروانه معظم کوی کجا شدست | کو آن همه بزرگی و آن حشمت و توان |
| ۴ - | کو آن سوارکشتن و آن اسب تاختن | و آن سروران بطبع پس و پیش او دوان |
| ۵ - | کو آن همه امارت و آن حکم و آن وقار | کو آن همه خزائن و آن کنج بی کران |
| ۶ - | کو هیتش که روم چنان کشته بود ازو | کز گوشت میش کړك فرو بسته بد دهان |
| ۷ - | کو آن سپه کشیدن و آیین و ړك و ساز | کو آن همه فصاحت و آن لفظ و آن زبان |
| ۸ - | میران که صف زدندی بر در کفش بجان | یک کس بدید نیست ازیشان درین زمان |
| ۹ - | هر جا که مفسدی و حرامی و دزد بود | از بیم تیغ او همه بودند نا توان |
| ۱۰ - | رومی که پر خوارج و آشوب و فتنه بود | کشت از نهیب تیغش چون روضه جنان |
| ۱۱ - | و امروز نازنین چو وجودش بدید نیست | چون دوزخست پر شده ماران و کژ دمان |
| ۱۲ - | و آن نائب یکانه که میر کزیده بود | کوی چه گونه کشتست از دیدها نهان |
| ۱۳ - | کو آن همه رزانت و آن حکم و آن ثبات | کو آن همه بزرگی و آن جمله خان و مان |
| ۱۴ - | و آن مالها که جمع همی کرد سالها | و آن حلقه غلام و آیین و خاندان |
| ۱۵ - | بیچاره خواجه یونس کوی کجاشده است | و آن سرور یکانه و آن میر نوجوان |
| ۱۶ - | کو آن همه تکبر و شاهی و عز و ناز | و آن حکم در سواحل همچو قضا روان |
| ۱۷ - | مسکین بهاء دین که جوانی کزیده بود | چون از میان کار برون رفت نا کهان |
| ۱۸ - | کو آن همه فصاحت و آن خط و آن سخن | کو آن همه کفایت و آن جاه و آن مکان |

Biz Mevlânamızın, Şeyh Sadrettinden ders okumadığını kuvvetle iddia etmiştik. Gerek şu isimler arasında müşarileyh Mevlânânın adı geçmemesi, gerek diğer cüzûlerdeki isimler arasında bulunmaması bizim kanaatimizi kuvvetlendiriyor.

Şeyh Sadrettinin okuttuğu 11 cilt hadis mecmuası, ilk son sayfalarındaki Selçukî ümera ve ulema isimleri noktasından tetkike ve neşre şayandır. Biz burada ilk defa ilim alimine haber vermekle iktifa ediyoruz.



Konyalı tabip Ebu Bekirin yazdığı mersiyei ehemmiyeti dolayısıyla buraya koyuyoruz. Büyük münşi, ağıt ağlarken bizi de yasına ortak ediyor. Moğulların söndürdüğü bey konaklarının ocakları, kendileriyle beraber, bir çokta bilgi ve ince san'at erlerinin, hünerverlerinin evlerini yıktı.

Mersiyei karşiki sahifeye koyduk. Üst başındaki Resim ağız hiddet halinde açık duran Ejdehadır, yani Selçukilerin Resmî armasıdır. Bu Relief Konya surlarından bir kapı üstünde imiş, şimdi Konya Müzesinde dir.

Mersiyei üstad A. Remzi tercüme etti, Türk dilini iyi bilen âlim üstadın edebî yazısı pek güzeldir. Anadolunun talisiz çocuklarının ölümü okuyanı ağlatacak. Başda Pervane olarak yigit beylerin adlarını saygı ile analım.

Konya Müzesinde, taş üstünde diğer bir Relief daha vardır ki onu büyük yılan benzetiyoruz. Çengiri, Kastamunu Dartüşşifaları kapıları üzerinde daha büyük yılan kabartmaları vardır. Relief fotoğraflarını bize gönderen Mimar Şehabeddin Uzluk'a, klişesini yaptıran Dr. Süheyl Ünver'e teşekkür ederim.

en sözu geçgin veziridir. Mevlânaya büyük saygı ve sevgisi vardır.

Üstad Ahmet Remzi, Muineddini, Mahmud II zamanındaki Halet efendiye benzetiyor. Mevleviliğe candan bağlı Halet efendinin ahval ve harekâtı, Şani zade ve Cevdet tarihlerinde yazılıdır.

Pervane 676 da boğdurulmuştur. Tarihlerde yazılıdır. İstiyenler okurlar.

5 — Mecdeddin, Muineddinin kızı, Ayni Hayat Hanımın kocasıdır. Künyesi Ebu-l-Mehâmid, adı Mehmed, babasının adı Hasandır. Atabek diye şöhret almıştır. Eflâkide ismi çok geçer.

6 — Celâleddin Mahmud Müstevfi yani maliye nazırıdır. Künyesi Ebussena, babası Emir Elhacdır. Mektuplarındaki 81 Emir Hacı ile bu Emir Elhac arasında bir münasebet var mıdır?

8 — Emir Nizameddin Evhat, Hatir oğlu Şerafettin Mes'udun oğludur. Hatir oğlu Mes'udun Niğdede Alâaddin camii karşısında çeşmesi ve üstünde kitabesi vardır. Halil Ethem beyin Niğde klavuzunda camiinin resmi, çeşme kitabesinin resmi, biz de kitabelerin asılları vardır.

9 — Seyfettin Alishiri bin Yakup. Kütahyadaki Germiyan oğulları hükûmetinin beyi Muhammedin babasıdır. Yakup adında oğlu olup bunun kızını, Ulu Arif Çelebiye getirdiğini Eflâki menakibinde yazmaktadır.

Alishir karşılığı Anadolu'da (Aslan Ali) sözü vardır.

10 — Şerafettin musılî, Mevlânanın muarızı, Şerafettin olacak. Şamda gözleri kör olarak ölmüştür.

11 — Mecdettin, camiilusun mürettibinin (606 ölümü) Torunu olacak.

Son sayfadaki adlar:

4 — Zeyneddin Razi, Eflâkide adı geçer. Mevlânanın hürmet-kârlarındandır.

14 — Kadi Zezzeddin Kalemşah bini Habeşi. (Eflâki Fransızca C 2, S 422, hikâye 743. Taceddin Kalemşah adına tesadüf ederiz.

İbni Betuta seyahatnamesinin Konya faslında, Kadı Kalemşahın Ahı zaviyesine müsafir edildiğini yazar. Şu halde İbni Habeşi denilen Kalemşahlar Konyanın ilim hanedanındandır.

Şimdi Konyada Gazi Alemşah mahallesi vardır ki yanılmıyorsa bunun doğrusu Kadı Kalemşah olmalıdır.

- ٤ — سيد العالم قُدوة الفضلا محي السنة ناصر الشريعة زين الدين ابو عبدالله محمد بن ابى بكر بن
- ٥ — عبد القادر الرازى مدالله حياته والمولى الامام العالم العامل الفاضل تقى الدين احمد بن الاسعد السنجارى
- ٦ — ادام الله بركته والمولى والامام العالم العامل الفاضل رضى الدين يوسف بن اسمعيل بن ابراهيم التلمبرى كانت بركته
- ٧ — والمولى الامام العالم الفاضل نجم الدين يعقوب بن يوسف القرآجى المولى الامام الفقيه العالم
- ٨ — شمس الدين محمد بن عمر القونوى والمولى الامام العالم الفاضل الحافظ شهاب الدين ابو بكر بن محمد الهمدانى ابوه
- ٩ — والمولى الامام العالم الفاضل جمال الدين محمد بن على بن ابى نصر الاصفهانى ابوه والمولى الامام العالم الحافظ
- ١٠ — زين الدين محمد بن مسعود القونوى والفقيه الفاضل العالم معين الدين والمولى الامام العالم زين الدين خالد بن ابى خالد الجرراوى والمولى الامام
- ١١ — الحافظ شرف الدين اسحق بن على القونوى والمولى الامام الفاضل كمال الدين على بن عبدالعزيز بن محمد القونوى
- ١٢ — و ولداه ايضاً عبد الغفار بن على المذكور والمولى الامام الحافظ الحاج محي الدين محمد بن الحاج محمود القونوى
- ١٣ — والمولى الامام الحافظ امين الدين عبدالله الصوفى والمولى الفقيه الامام شمس الدين محمد بن يعقوب السيواسى
- ١٤ — والمولى الامام الفاضل ركن الدين مسعود بن محمد القونوى المولى والمولى الفقيه زين الدين قلمشاه بن حبشى والشيخ عبدالله بن عبداللطيف
- ١٥ — والمولى الامام الفاضل خادم الشيخ المسمع ادام الله ظله نجم الدين عمر بن الاسعد بن عمر كانت بركته.
- ١٦ — بقراءة كاتب الطيفه اضعف خلق الله آصف بن عبدالله عفا الله عنه و وقفه لقرا يأتى الكتاب رسول الله.

Bu adlar üzere izahlar :

3 - 4 — Dünya ve din ehlinin muini, Muineddin Süleyman Pervane beydir. 3 ncü Gıyaseddin Keyhusrev zamanının en nüfuzlu,

١ — سمع هذه المجلدة من اولها الى اخرها على مولانا و سيدنا و شيخنا الامام العالم
الراسخ الوارث الكامل

٢ — امام ائمة العلماء الراسخين وارث الانبيا و المرسلين صدر الملة والدين ابى المعالى محمد
ابن اسحق بن محمد بن يوسف بن على ادام الله ظله

٣ — المولى ملك الامراء مربى الملوك والوزراء جامع فضيلتى العلم و العلم حبيب العصر
حسنة الدهر معين اهل دنيا والدين ركن الاسلام والمسلمين

٤ — سلمين بن على بن محمد راد الله سعاده و توفيقه و نصر به حزب الحق و فرقه
وسمع معه ايضاً المولى ملك الصدور

٥ — والفضلا مجد الدولة والدين ذخرا لاسلام والمسلمين عضد الملوك والسلاطين ابوالحماد
محمد بن الحسن والمولى ملك الصدور

٦ — والامائل محرز الفضائل جلال الدولة والدين عون الاسلام والمسلمين ابوالثنا محمود
بن امير الحاج والمولى الامام العالم

٧ — سيد الدولة رضى الله يوسف بن اسماعيل والشيخ الكبير الفاضل تاج الدين ابوالعباس
احمد ابن اسكندر الاردبيلي

٨ — والامام الحافظ الفاضل كمال الدين احمد بن يوسف والامير نظام الدين اوحى بن
الامير الكبير شرف الدين مسعود بن الخطير

٩ — وسمع مع الجماعة المذكورة ايضاً سيف الدين عيشير بن يعقوب ايضاً مع فوات وكان
السماع يقره المولى الامام

١٠ — العالم سيد الفضلا ملك الصدور شرف الدين محمد بن على الموصلى ابن اخى الشيخ
الامام العالم العلامة قدوة

١١ — المحدثين مجد الملة والدين ابى السعادات المبارك بن محمد بن عبد الكريم رحمة الله عليه.

Aynı cüzün sonunda, ilk sahifedeki yazı ile muharrerrdir :

١ — سمع جمع هذه المجلدة من اولها الى آخرها على مولانا وميدنا الشيخ الامام العالم
العامل الراسخ

٢ — الكامل قدوة اكابر المحققين امام ائمة العلماء الراسخين صدر الملة والدين ابى المعالى
محمد بن اسحق

٣ — بن محمد بن يوسف بن على ادام الله ظله واعاده على المسلمين بركته المولى الشيخ
الامام العالم الفاضل

« اوغورلو اولوغ قوتلوق الكا ، بلكا ، دلکا » Mektuplardaki elkap arasında « الكا بلكا دلکا » tabiri nazarı dikkati çekse lâyıktır. Mevlânamızın « الكا بلكا دلکا » okuduğu ve yazdırdığı bu sözler, bu gün kullandığımız veya kullanmadığımız (eline, beline, diline) sözleridir. Halbuki bu üç sözü gûya Bektaşılara malederlerdi. Mevlânamızın zamanında Bektaşî cenabı pek gençti, her halde bu üç söz ki bir insan için muhakkak elzemdir. Bunlarsız olmaz, ta Orta Asyada atalarımızın kullandığı kelimelerdir. Zaten Mevlânada, Mevlevilikte Horasanı ve atalarımızın töresini aynen buluyoruz.

Subaşı, Vâli bey, Çavuş, Yedek gibi Türkçe sözler, Konya Sivas, Engüri gibi şehir adları ve Şücaeddin İnanc, Nureddin Cace, Sahip Ata Fahreddin Âli, Emineddin Mikâil, Celâleddin Karatay, kardeşi Seyfeddin, Pervane ve damadı Mecdüddin, Taceddin Mutez, Kadı Sarraceddin, Kadı İzzeddinleri haklarında pek şaşa'alı lâkaplarla okumaktayız.

Bu eserdeki mektupların bir çoğunda kime hitap edildiği tasrih edilmiyor. Ancak yazılış tarzından anlaşılıyor. Hele hiç birisinde tarih yoktur. Pek tabi'î olarak bunlar, Mevlânamız tarafından âdeti veçle dikte = imla suretile vücuda getirilmiştir, zarfın üstünde adresi varmışdır. Lâkin sonradan toplanmış ve hatta bazılarında « آرندہ تحت فلان » diye isim bile açık bırakılmıştır.

Mektuplar arasında tavsiye ettiği simalardan hoca Şahabeddin, damadıdır. Nızameddin, hattat Şeyh Salâhaddin'in kızı Hediye hatunun kocasıdır, yani Sultan veled Hazretleriyle bacanakdır. Bu zatın evlenmesi hakkında Eflâkide bir hikâye mevlânamızın güzel bir de gazeli vardır.



Eflâkî menakibi, Selçukî tarihleri, kitabeler vasıtasile mektuplardaki isimleri kısmen halledeceğiz. Biz böyle bir tecrübeyi, Selçukî tarihile ciddî uğraşan âlimlere bırakmağı daha doğru daha ilmî bulduk. Esasen şu izahat bile ancak okurlara umumî fikir vermek maksadile yazıldı.

Konyada Şeyh Sadreddin Konevî zaviyesinde mevkuf olup şimdi Konya müzesinde bulunan kitaplar arasında, müşarünileyhin okuttuğu « جامع الاصول في حديث الرسول » isimli, ابو السعادات مبارك ابن محمد بن عبد الكريم غفرله و ابائه in 11 cilt eserinin cüz 2 ve cüz 3 ünün ilk sahifesinde şunlar yazılıyor :

5 — Kidvet elashap Çelebi Celâleddin ki Sipehsalar Oğlu diye anılır, ashabın âriflerinden ve yerli Emir Oğullarındandı, hikâyet ette ki, bir gün hazreti Mevlâna beni bir kaç yar ile Kayseriye Pervanenin yanına haberci gönderdi. Bir mektup dikte ettirdi, Hazreti Çelebi Hüsameddin yazdı. Mektubun zımnında güfteniha güfte, dürer meanii süfte idiler. Mübarek mektubu el üstüne koyup Hudavendigârın mübarek ayaklarını birkaç defa öptüm, ve, eğer benden haber sorarlarsa ne söyleyim dedim. Sen orada ağız açtığında biz diyeceği deriz buyurdu. Çelebi, Pervaneye ve ümeraya vasıl olup Mevlânanın selâmını tebliğ eylediğimde hepsi ayağ üstüne kalkıp, büyük ikram gösterdiler. [Evvelleri Konyada makamda bulunan Çelebi efendinin mektuplarını alan Mevlâna bendeleri de ayağa kalkarlar, mektubu öptükten sonra otururlardı. bu doğuya mahsus bir terbiyedir. Nezaket ve terbiyenin zamanı mekânı, modası olmaz. Yalnız asırların değişmesile kısmen şeklini değiştirir. Nafiz] ve ayakta durup Pervane mektubu şirin ifade ile okudu, herbir yerinde âferinler söyledi, matlûbumuza icazet verüp; mübarek mizacı nasıldır diye azameti Hudavendigârdan sordu. Bir o kadar hakaik ve dekaik demişim ki bihnd oldum. Pervane ve ümera ağladılar ve niçin o Hazretten uzak sohbetlerinden ayrı düştük diye acındılar. Sonra Pervane, Çelebi Celâleddin Sipehsalar Oğlu kaç kerreler gelmişti, lâkin bu defakine benzer marifet ve meani dolusu görmemiştik diye benden sordu. Ben de hikâyeyi anlattım. Hepsi ittifakla baş koydular, tahsinler okudular, bir çok nimetler, armağanlar gönderdiler.

Eflâkî Fransızca C. 1, S. 315.

Evet şu 144 mektubu okuyunuz. Elkaplardaki haşmeti, ifade-deki sadeliği, tahkiye kudretini derhal anlarsınız. Mevlâna, bilhassa çocuklarına yazdığı mektuplarda daha samimidir, daha içlidir ve daha hissidir.

Malûmdür ki, bir şahsın bilhassa hususî mektupları onun lâsuurî dediğimiz âleminin bir makesi mesabesindedir.

Mevlânamız mektuplarında, çok mütevazı ve fevkalâde kibardır. Elbete, Horasanın en kibar ailesine, saraya mensup ve temamen nezih, kibar insanlar arasında yetişmiş bir Prens, başka şekilde yazmasına imkân var mıdır.



Hazreti Mevlâna cevabında, fakat kanlıya «Ezrail oğlu» diyorlar; eğer kan dökmesin insan öldürmesin de ne yapsın buyurdu. Pervane çok memnun oldu, onu serbest bıraktılar ve hasımlarını hoşnut edip kan bahası verdi C. 1, hikâye 125.

2 — Müderris Oğlu Çelebi Şemseddin rivayet etti ki Bir gün Konyada hâil bir vak'a vâki olmuştu. Muinüddin Pervanenin öntüne (huzuruna) şefa'at eylesin diye bir inayetname yazdı. Bütün Konya ahalisi Hazreti Mevlânanın yanına geldiler ve Hazreti Sultan Veleli şefi tuttular, Hazreti Mevlânaya arzyledikte istifa ve şefa'atgerlikte bir mektup irsal buyurdu. Pervane rikayı açıp okudukta bu mühümmün Velede sad yüz taalükü vardır o dahi hazır olsun buyurdu, Pervanenin rikası cevabında, dervişanın maksudu odur ki bir yüz ne ola ve bu mananın sad yüzü vardır, diye yazmalarını buyurdu. Pervane rikayı gözlerine sürüp şehir ahalisini halas eyledi. O vâkıada halk, on bin altun verüp o sıkıntılardan kurtulmak isterlerdi. Bir mübarek mektupla halkı bir belâdan kurtardı (Eflâkî fransızca C. 1, S. 198).

3— Kezalik anlatırlar ki, Mevlânanın sevgililerinden bir âmil = Agent de tresor, mali mirinin ifasında ziyan gördü ve iki, üç bin altuna yakın borçlu olup onu ödemeğe takati kalmadı. Kalktı iyâlû evlâdı ile Hazreti mevlânaya gelip hasbeten lillahi taalâ bu bapta Pervaneye bir inayet ve şefa'at mektubu yazınız, bir emrile geri göndereler ya bir mühlet versin diye mübarek ayağına düştü. Hazreti Mevlâna hakikaten bir rika gönderüp şefa'at eyledi. Pervane bu kaziyenin divana taalükü vardır demiş. Cevabında haşa haşa divan, Süleymanın hükmiledir, o değil ki yani Süleyman divanın hükmüyle değildir diye yine cevap yazdı. Pervanenin adı Süleyman imiş çok sevinip zevkler eyledi ve rikayı okuyup âmilin zimmetini o borçtan kurtardı. Kendi hassasından divana cevap verdi. Hazreti mevlâna da dualar edip Muinüddin Pervane-nin alnında Süleymanî bir nur vardır ki eğer kasdeylese mağrip ve meşrik mülkünü zapteyleyler buyurdu. Eflâkî fransızca C. 1, S. 199.

4 — Ediplerin meliki Mevlâna Malatyalı Salâheddin buyurdu ki, Hazreti Mevlânaya mürid olduğumda gördüm ki bir günde Pervaneye ve gayrisine 12 rika gönderip mesakin ve hacat ehline reva olurdu ve hiç biri hata eylemezdi Fransızca Eflâkî C. 1, S. 182, Hikâye 176.

«Rûsum ürresail Nûcum el fezail» kitabının kısmı evvelinin aslı evveli [der marifeti tertibi elkabı ashabı menasib] olup; خطاب مخدرات سلاطين، خطاب ملوك، خطاب ناطر، خطاب امير اكديشان. 20 kadar hitaptan sonra ikinci tabakaya başlıyor;

خطاب نائب، خطاب والى، خطاب مشرف، خطاب ناظر، خطاب امير اكديشان.

Hitabı emiri içdişandaki elkap şöyledir :

مجلس شريف امير موقر ممكن مختار مجتبى مجد الاعيان والمشاهير زين الامراء والاماجد جامع المحامد
فلان الدين شمس الاسلام صفى الحضرة عزيز الملوك والسلاطين الغ اينا م خاص امير الاكادشه ادام الله شرفه.

Bürhanı Kati tercümesinde ise, başka başka iki nutfenin birleşmesiyle hâsıl olan insana derler. Meselâ : biri hindli, biri türk olan karı kocadan doğan çocuğa, ve biri arap, biri türk olan iki attan hasıl olan tay gibi, buna bozat derlermiş, diyor.

[Ahmet Remzi Akyürek Notu.]

Eflâkî menakıbında Sivastaki Emiri İçdişandan bahis geçmektedir. Sultan Veled anlatıyor : Bir gün ashab ile medresenin kapusunda oturuyorduk. Emir Ârif bir öküz kemiğini ipe bağlamış sürüyordu. Emir Ârif bu eylediğin ne haldir diye sordum, Emir اركدك başıdır dedi, ki Sultanın nüvvabındandı, Sivasda bir medrese yapmıştır, o mütehavvil ve fuzul bir merddi, ve bittabi dun uttav, hanedanımızın münkiri idi. Üçüncü günden sonra onu katleylediler ve hanımanını yağmâ ettiler, henüz Ârif beş yaşında idi.

Eflâkî fransızca S. 22. 303

Cl. Huart bu ismi Orcoud şeklinde okuyor. Acaba nushada içdiş şeklide olduğundan mı böyle okudu, fakirdeki nushada dahi karışık yazılmıştır. Fakat mektup mündericâtı bu isme uygundur.



Mektuplar ve Eflâkî Menakıbı :

Derç ve tabedilen mektuplardan 56 ve 144 Eflakide bulunduğu gibi mektuplardan bahis kısımlar da vardır. Eflâkinin anlattığı hikâyeler şunlardır :

1 — Naklederler ki bir gün Hazreti Mevlâna, Pervaneye bir şahsın şefatindeki — kan dökmüş ve bir yarın hanesine saklanmışdı — bir rik'a göndermişti. Pervane rik'anın cevabında bu kaziye başka kaziyelere benzemiyor, kan meselesidir diye yazmış.

Mevlânamız, Seraçeddine yazdığı mektupta, Alâaddin Çelebi terekesini, yetimleri arasında taksim edilmesini rica etmektedirki bu, Çelebinin bir kaç çocuğu olduğuna işarettir. Hakikaten Eflâkide Ulu Arif Çelebi zamanında bunlardan birisinin hayatta olduğunu anlatmaktadır.

Alâaddin Çelebi zadelere bugün Anadolu'da tanımak imkânı çok yazık ki yoktur. Vaktile Ahmed Tevhid Bey üstadımız, Konya Akşehirindeki Sahibiye medresesinde bu çocukların müderrislik ettiklerini, hattâ kabirlerinin bile orada olduğunu ağızdan bize söylemişti, tahkik eden edim.

Kır şehrindeki kabir taşlarını kısmen araştırdım bir şey bulamadım. Talihsiz Alâaddin Çelebiye acıyorum. Tanrı rahmet etsin.



Mektuplar arasında (14), (91), (120) numar ile gösterilenler Selçukî devletinin sıhhat nazırı demek olan hekimbaşısına hitaben yazılmıştır. Burada baş tabiplere ne gibi lâkaplar verildiği öğrenmekteyiz.

Tabib Ekmelüddin Konyada « بك هكيم » adında mescidi ve içerisinde kendisinin kabri vardır. Bizim çocukluğumuzda mihrabı ve kapı söğeleri güzel Selçukî çinisi ile süslü idi. Şimdi pek haraptır.

Tabib Ekmelüddinden Mevlevî men'balarına ve diğer eserlere müracaatla hazırladığımız tetkiki ileride neşredeceğiz.

Mevlânın imzası, mektuplardan (65) de « كتبه والده يعرف بلخی لولده » huzurdaki nüshada vardır, (78) de ise « المقتخر بدعاه محمد بن محمد بن الحسين البلخی » şeklinde yazılıdır.



Mektuplardan (92) deki emirin adı belli değildir. Yalnız Emiri igdişan denilmektedir. “Igdiş,, diye taşığı burulmuş erkek ata denilir. Bu ameliyeye castration yani « اخصا » tabir edilir. Eski-den saraylardaki siyah ağalara “tavaşı, hadım ağası derlerdi ve hepsi “ Evnuque,, yani husiyeleri çıkarılmış erkeklerdi.

Şu halde Selçukîler zamanında bunlara igdiş deniliyormuş. hatta Emiri igdişan bir mesnet imiş, istablı âmire, Emîri âhurluk payesi kapucu başlık gibi.

2 — بن محمد شاه از داماد ذی وفا او

3 — لاد مولانا قدس الله سره العزیز

4 — در تاریخ هفتم ربیع الآخر سنة اتی وتسمین ستمه 692

Bu Emir Şemseddin sultan Veled'in kızı Şerefe âbide hatu-uun kocasıdır. Sağlığında Hazreti Şemisle muarızası vardı. Ebediyet arkadaşının ismi Şemistir. Bu, muhakkak ki garip bir tesadüftür. Çelebinin kabir arkadaşının yanında daha büyük bir kabir varki üstünde kitabesi yoktur. Şemsin makamı diye gösterilmektedir. Eflâkide dahi bu kabir Şems makamı diye işaret edilmiştir. Eflâkî Fransızca C. 2, S. 184, hikâye 588.



Mevlânamız, genç ölen oğlu hakkında Saraceddine yazdığı mektupta, şefkatli bir dil kullanılmıştır. Eflâkiden şu hikâyeyi dinliyelim :

O ediblerin meliki Mevlâna Fahreddin muallim (tanrı ona rahmet etsin) rivayet ettiki, Hazreti Mevlâna bir gün büyük Bahaddin (Sultanül'ulema)nın türbesini ziyaretine gelmişti. Namaz kılıp evrad okuduktan sonra bir saat iyi murakip oldu, benden divit ve kalem istedi. Getirdigimde kalktı, oğlu Alâaddin Çelebinin başı üzere gelip محصص کرده (محصص کرده = sıvalı demektir) türbe (yani kabrin) üstüne bir beyit yazdı, o beyit budur :

ان کان لایرجو ک الا محسن فیمن یلوز و یتجیر المحرم
مثنوی : پس کجا زارد کجا نالدهیم کرتو نبذیری بحزینیک ای کریم

Filhal rahmet eyledi, ve buyurduki, âlemi kayıpta gördümki hudavendim Mevlâna Şemseddin Tebrizi, Çelebi Alâaddin ile sulh eyledi, ve ona bağışlayıp şefaata buyurdu, ta cümlei merhumandan oldu. Fransızca Eflâkî C. 2, S. 48 hikâye 404.



Bu son Konya ziyaretimde tekrar Alâaddin Çelebi kabrini dikkatle gözden geçirmiş isemde maalesef geçen 700 yıl içerisinde bu mühim beyit oradan silinmiştir. Mevlânamız, böyle kalın kalemle duvara, kapı üstlerine yazı yazmak itiyadında idi. Şu halde el yazısı güzelmış demek olur.



Alâaddin Çelebi Şemisle kavga yaptığında pek genç ve toy bir çocuktur. O zaman belki 20 yaşında idi. Şemsin gaybubetinden sonra daha 15 yıl yaşadı. Nihayet bir hastalığa yakalandı. Marazının alâmetleri yazılı olsa birşey denilebilir. «تب محرقه و علت عجيب» peyda olup ondan öldü. Eflâki, Mevlânânın, teessür ve inîialinden cenazesinde bulunmayıp bağlar cihetine gittiğini yazıyor. Fransızca Eflâkî C. 2, S. 177.

Bu belki Kara hümma = Typho veya Malaria Tropica dır. Alâaddin Çelebiyi, büyük babası Sultanül'ulemanın yanına gömdüler. Alçı sıvalı kabri başında şu kitabe vardır :

- 1 — الله الباقي هذه تربة
- 2 — الصدر المرحوم علا الدين محمد بن شيخ المشايخ
- 3 — سلطان العلماء والعارفين جلال الحق والدين محمد
- 4 — بن محمد بن الحسين البلخي افاض الله بركاته
- 5 — على المسلمين وخصص ولده بمزيد كل عنايته
- 6 — اواخر شوال سنة ستين وستمائة 660 = 7 تشرين اول 1261

Sultan Veled kardeşine şu yanık rubaileri söyliyerek ağıt ağlıyor:

در سوک علا ماه سیه چادر کرد خورشید و سپهر خاک ده بر سر کرد
پیوسته شنیده ام علی جر کردی این سفله جهان بین که علارا جر کرد
وله قدس الله سرهم

در فضل و هنر علا دین یکتا بود در عالم ارواح دلش بینا بود
موج اجل از ساحل خاکش بر بود زیرا ز ازل کوه آن دریا بود

«دیوان سلطان ولد»

O zamanlar, müderrislere «الصدر الکبیر» denilirdi. Kabri kitabesindeki «الصدر» tabiri ve fazlu hünerde Alâaddin biricikdi denmesi yine onun ilmen büyüklüğünü gösteriyor.



Alâaddin Çelebinin kabrine bitişik alçı sıvalı bir kabir vardır ki kitabesi budur ;

- 1 — ربة امير شمس الدين بن يحيى

Sipehsalar, bu vakaları pek yakından bilen Sultan Veled, şu mühim ve dikkati çeken enteresan vaka hakkında sükût ediyorlar. Bize de susmak düşer.



Şamda kardeşile ilim tahsil eden Alâaddin Çelebi ne iş görüyordu? Veled Çelebi İzbudak, «muhtasar Mevlevî menakıbı» adlı basılmış kitabında, onun sarayda perde çavuşu yani hacip olduğundan bahsediyor, fakat mehaz vermiyor.

Halbuki mektubattan 7 numaralı, kuvvetle tahmin ediyorumki Alâaddin Çelebiye karşıdır :

1 — Daha ilk satırında aftan bahsediyor. Alâaddin Çelebiye babası, Şemsin kaybolmasına sebebiyet verdiğinden dolayı pek tabîî olarak dargındı, onu bağışlıyor.

2 — Bağdan şehre göçmesini istiyor. Alâaddin Çelebinin bağda oturduğunu yukarıda Eflâkinin sözlerle meydana koyduk.

3 — Çelebiyi talebenin beklediğini ve daha ilk satırda müderrislerin Mefhari oğlum diye başlaması, Sultan Veledin, Alâaddin'in ölümünde yazdığı iki rubaî - aşağıda aynen yazıyorum - Alâaddin Çelebinin kabri kitabesindeki : « هذه تربة الصدر المرحوم » unvanlarını gözönünde tutarak Alâaddin Çelebinin de dedeleri, babası ve ağabeyi gibi müderris olduğu fikrindeyim.



Eflâkî menakibinde, Alâaddin Çelebinin Alâaddin Kırşehri diye gösterilmesini anlıyamadım. Bu belki Çelebinin orada bir müddet oturmasından veya karısının oralı olmasından yahut, çocuklarının Kırşehrinde bulunmalarından ileri gelir.

Eflâkiden hikâye : Haber verenler böyle anlatıyorlarki, bir gün çocukluk çağında sultan Velidin bir kaç altını kayboldu. Bütün evi aradılar, bir eser bulamadılar. O altınların hepsi nihayet kardeşi Alâaddin Çelebinin kitapları arasında bulundu. Bunun üzerine sultan Veled, Alâaddin Çelebiye bağırıp çağırmağa ve fena söylemeğe başladı. Hazreti Mevlâna buyurdu ki : Bahaaddin ! yani (Sultan Veled) « على » değilmi ki « حرف جر » dir, eğer « على » cer eylemesinde ne yapsın. İkisi de memnun oldu. (Eflâkî, Fransızca C. 1, S. 353, hikâye 321.

Mevlânamız, iki genç kardeşi yine ilim yolundan sözle barıştırmış oldu.



güzel, namuslu bir kadındı. Bir gün, Şemsden izin almadan Sultan Veledin büyük annesi ile gezmek için Kerra hatunun bağına götürdüler. Ansızın Mevlâna Şemseddin eve gelip Kimyayı sordu, Sultan Veledin büyük annesi ve kadınlar onu gezmeğe götürdüler, dediler çok darıldı, canı sıkıldı, Kimya hatun eve gelince « درد کردن (!) » tutup kuru deynek gibi hareketsiz kaldı. Feryad ederek üç günden sonra öldü. Şems yedinci gicesinde yani 644 senesi Şaban ayında Şam cihetine gitti. Şaban 644 — Birinci kânun 1246.

Sipehsaların ifadesi, Eflâkinin iki hikâyesi birbirine tevafuk ediyor.

Eflâkiyi Fransızcaya çeviren Cl. Huart ın « درد کردن » tabirini « Torticolis » diye tercüme etmesi elbette yanlıştır. درد کردن tabirinden sonra kuru deynek gibi hareketsiz kaldı sözü ve mevsimin kış başlangıcı olması vakanın mükemmel bir sahaya iltihabı (Meningitis) olduğunu ap açık gösteriyor. Hatta Almanlar hastalığın şu pek aşikâr alâmetini, göz önünde tutarak Genicks-tarre yani ense sertliği diye at vermişlerdir. Sahaya iltihabının böyle yıldırım şekilleri vardır ve ekserya öldürücüdür.

Şemsin bu ikinci gidişinden sonra Mevlânamız tekrar mütes-sir olmuş, onun ayrılığına yanıp yakılmış, pek hazin şiirler, gazeller söylemiştir. Nihayet büyük oğlu Sultan Veledi daha bazı kimselerle birlikte ve bol para ile Şama yollamıştır. Şevval ayı içerisinde giden Sultan Veled Şemsle pirlikte 645 senesinin Muharrem başında yani 8 Mayıs 1247de Konyaya gelmiş, bu son gelişinde parlak bir istikbal ile karşılanmıştır.

Bu şemsin üçüncü ve son gelişidir. Şems bu kere de ancak recep 645 – teşrinisani 1244 tarihine kadar 7 ay kalabilmiş, Şemsi sevmiyenler, çekemiyenler, Alâaddin Çelebinin başı altında toplanarak büyük Sofiya bir suikast hazırlamışlardır. Onu şehit-mi ettiler, yoksa ölümle korkuttular da o başını aldı bir yere mi gitti burası bugüne kadar belli değildir. Hülâsa Şemsin hayatı gibi ölümü de meçhuller içerisinde.

Yazdıklarını, gördükleri üstüne, kendi sözile:

« درویش سخن ز دیده گوید عامی سخن از شنیده گوید »

Yani derviş gördüklerinden, halk işittiklerinden bahseder diyen

eserde bulunan 62 inci mektup, çocukların, büyük babalarına itaat etmeleri hakkındadır.

Tahsillerini tamamlayan gençler Konyaya geldikten sonra Sultan Veled babasının yanında kalmış, Âlâeddin yine büyük anne ve babasının evine gitmiştir. Biraz sonra anlatacağımız vakalar bu kanaatımızı tekit etmektedir.

Tebrizli Şems ilk defa 26 Cemadi ül ahir 642=29 İkinciteşrin 1244 tarihinde gelmiş, 21 Şevval 643=14 Mart 1246 tarihinde Şama gitmiştir.

Mevlânânın gönderdiği rica ve niyaz mektupları üstüne Şamdan 644 غرة محرم 19 Mayıs 1246 tarihinde tekrar Konyaya gelmiş, Mevlânânın evinde büyüyen « Kimya » adındaki genç kızı kendisine nikâh etmişlerdir. 644 غرة ربيع الاول 19 Temmuz 1246.

Sipehsaların anlattığına göre kış mevsiminde, Medresenin tabhanesini perde ile bölmek sureti ile yeni evlilere bir kısım ayırılmıştır. İşte Âlâeddin, babasının elini öpmek üzere eve geldiğinde Şemsin sert ihtarına maruz kalmıştır; bu eve gelirken biraz daha ihtiyatlı olunuz demiştir. Farsça metni okuyunuz: [1]

Eflâkide ise, Kimyanın bir defa Şemse darılarak meram bağlarına gittiğini, Şemsin kendisini çok sevdiğini, Mevlânânın medresenin kadınlara, gidiniz bağdan Kimyanın gönlünü yaparak eve getiriniz dediğini Sultan Veledten naklen yazmaktadır. Eflâki Fransızcası, C. 22, sahife 134.

Yine Eflâki : C. 2, S. 137, hikâye 515:

Naklederler ki, Mevlâna Şemseddinin nikâhlısı Kimya hatun

[۱] حضرت مولانا شمس الدین رضی اللہ عنہ بعد از مدتی مدید « کیما » نام دختری را که برورده حرم حضرت خداوندکار بود التماس نمود که در قید نکاح آورد خداوندکار ملتمس ایشان را بخرمی هرچه تمامتر مبذول فرمودند و خطاب ایشان را بخطبه مقرون کردند چون زمستان بود و خداوندکار در تاب خانه در صفا خراکی ترتیب فرمودند که حضرت مولانا شمس الدین آنجا زفاف فرموده آن زمستان آنجا وثاق ساخت.

بندگی چلی علاء الدین که فرزند متوسط مولانا خداوندکار بود و در حسن و لطافت و علم و فضل نازنین جهان هرگاه که بدستبوس والد و والده می آمد و از صحن صفا عبور می فرمود و بتاب خانه می رفت مولانا شمس الدین را غیرت ولایت در جوش می آمد تا چند نوبت بر سبیل شفقت و نصیحت بدیشان فرمود : « ای نور دیده ! هر چند آراسته بآداب ظاهری و باطنی اما باید که بعد ازین درین خانه تردد بحساب فرمای ». سپسالار متن فارسی. ص ۶۸.

halâ eski gözle görüyor.buraya girilmez demiş.) Hazreti Mevlâna hal ucundan bir naara vurdu, hanikahdan yalın ayak dışarı çıktı. Her nekadar büyükler, şeyhler arkasından seğırtmişlerse de mümkün olmamış. Ahi Ahmed mezmumu merdut ve matrut eyleyüp büyüklerin ve emirlerin şefaatile bendeliğe kabul buyurmadı ve cevabında; «o cinsimizden değildir» buyurdu. Ve o havaliden o biçare yanı (Ahi Ahmet Anud) aslâ geçmedi ve o bedbahtlık ve kötülükle helâk oldu. Onun civanları, rünudu, oğulları bende ve mürit oldular.

Meğer, Mevlevî hanedanının muhibleri, Ahi Ahmedin terbiyesizliğini Selçuki padişahının kulağına iriştirmişler. Hükümdar onu öldürtmek istemişse de, Hazreti Mevlâna müsaade etmedi. Ve büyüklerin toplantılarında, mahfillerinde artık onu bulundurmadılar.

Ahi Ahmedin ve Ahi Alinin oğulları ki Konyanın gürbüzlelerinden idi. (Bu كرز tabiri ahiblikce bir sıfat olmalı — Nafiz). tamam ihlâs ile Sultan Velidin müridi olup makbiller cümlesinden oldular. Akıbet Çelebi Hüsameddin hem ziyaiye hanikahında ve hem Lâlâ hanikahında (Bedreddin Gühertaş Lâlâ Sultanı hânkahı olmalı — Nafiz) Tam istiklâl ile şeyh oldu. Ve bir kemal ve bir mekâne erişti ki meleki mukarrip ve resûlü mükerrerem anın halleri ve dereceleri üstüne imrenirdi. (Eflâki Fr. T. II, P 237. h, 603).



Mektuplar arasında (No. 32) Mevlânanın ortanca oğlu Çelebi Alâaddin Mehmedin ölümü üstüne, terekesinin yetimleri arasında hükümet adamları vasıtasile bölünmesi hakkında Konya kazıyül kuzatı Saraceddin Ermeviye yazılmıştır ki mühim bir hakikatı meydana konacağından son derece kıymetlidir.

Biliyoruz ki Mevlâna, Karamanda, Semerkandlı Şerafeddin Lâlânın kızı Gevher hatunla evlenmiş, önce Sultan Veled, iki yıl sonra da Âlâaddin Çelebi doğmuş, bir zaman geçince de bu hanım ölmüştür.

Âlâaddin Çelebi, belki de süt emerken anasını kaybettiğinden anne annesi كرای onu yanına alarak büyütmeğe başlamış ve menakiblerin ifadesinden çocuk orada yetişmiştir.

Mevlâna, oğullarını, okuyup yazdırmış, yüksek tahsillerini bitirmek üzere, anne babaları Şerafeddin ile Şama yollamıştır. Bu

girdi. آخی تورک (Hüsameddin çelebinin mensup olduğu aile) ve آخی بشره nin (Ahi Başara mühim bir şahsiyettir. Geçen yaz Kırşehirine gittiğimde mühim bir tomar gördüm. Kırşehirde yatan (آخی اوران ولی) mütevellileri elinde bulunan bu tomar 780 tarihli olup Farsçadır. O devirdeki ünlü, şanlı bütün ahilerin adları yazılıdır. Yazısı, tezhibi pek güzeldir. Ahi Başara ismi orada vardır. Eflâkinin şu tabiri de onun pek mühim bir sima olduğunu gösteriyor. Bir de vezir Zeynüddin Başara bey bin Abdullah vardır. Nafiz) Aba ve ecdadı hanedanına mensub olan Ahi Kayser, Ahi Çoban, ve Ahi Mehmet Seyitvari gibi muteber Ahiler şimşire ve bıçağa sarıldılar, mürit olan emirler رنود un müridlerini öldürmeğe kast eyleyerek fitne ortalığı aldı. Bir çok ince gönüllü dervişler, hal dili ile «الفتنة نائمة لعن الله من اليقظها» kelimesini okudular ve «الفتنة اشد» hükmü ile kıyamet koptu. Hazreti Mevlâna hiç buyurmadı. Sonra buyurdu ki bu خردم niçin nîmete kûfran eyleyor, binikmet olan nîmetin şüküründen gafildir, bilgisizlik, tehevvür, kibir, ve benlik ucundan karşı geliyor, canlarının evlerini «مخربون» ayeti üzere kendi elile kendi üzerine harap eyliyorlar ve cûret ediyorlar. Yakındır ki bu taassuplar sürmeyecektir, hepsi pesmandekâr, payimali ruzigâr olacaklardır, bizim tarikimiz bütün tariklerin (İçtimaî teşekküllerin) pişüvası olacaktır, nitekim dedi :

کر آخر آمد عشق تو کرد ز اولها فزون
نبوشت توقیت خدا کالاهرون السابقون

(Bundan sonra Hazreti Mevlâna mutadî veçhile bir hikâyeye anlatarak Semerkandlı «ابولیت» adı dünyaya şan saldıktan sonra Hicazdan memleketine gitmiş, abdest almak için şehrin kenarındaki suya yaklaşınca kadınlar çamaşır yıkarlarımış. İhtiyar birisi Ebuleysi tanıyarak «بولینک» gelmiş, haydi gidin komşulara haber verin demiş. (ک) tasgir manasında anası babası tarafından söylenirmiş. Üstat bundan hakareti manası anlayarak geri dönmüş, eşyanın toplanarak şehire girmeden ayrılmalarını yanındaki adamlarına, talebesine, hizmetkârlarına söylemiş. Onlarda günlerce süren yolculuktan sonra bu ayrılışa şaşmışlar, bu halk bizi

zifesi bu sebeple açık kalıyor. Oraya bizi bilmiyen, tanımayan, bizim taifemize kıskançlık, düşmanlık eden birisi tayin edilirse — çocuklarımızın maişeti Karatay medresesinden te'min edildiğinden — bu husus güçleşecek, — esasen bizim cemaatimizden olan «Efsaheddin» buraya tayin edilsin.

« Mecalisi Sebai Mevlâna » mükaddimesindeki menakibde, Mevlânanın küçük Karatay medresesinde oturduğunu işaret etmiştik. Şu mektup o fikrimizi teyit eden değerli vesikadır.

Yine mektuplardan (N° 124)ü ehemmiyetlidir. Konyada o tarihte vezir Ziyaeddin Hanıkahi varmış. Yerini ben bilmiyorum. Belki de kimse bilmez. Buranın şeyhi — Eflâkinin anlattığına göre — mevlevilerin düşmanlarından birisidir. Şeyh dünyasını değiştiriyor. Hanikah şeyhliğine, Hüsameddin Çelebinin tayin edilmesi için Maliye nazırına yazılan name, Mevlânanın sağlığında Hüsameddin Çelebinin Hanikah şeyhi olduğunu göstermektedir.

Eflâkî menakibinde Ziyaiye Hanıkahı şeyhliği için şu kayıt vardır, ehemmiyetine binaen olduğu gibi yazıyorum :

Dostların eyilerinden Sivaslı Nefisüddin böyle anlatıyor ki : Mevlânanın zamanında büyük bir şeyh vardı. (İsmi yazılı değil) ve iki Hanikahda posta oturmuştu, kazara o derviş bu âleminden geçti. Büyük Emir تاج الدين معتز Ziyaeddin vezir hanikahının Takriri Çelebi Hüsameddinin adına yazılsın diye sultandan (yani Selçukî hükümdarından ferman almağa teşebbüs etti. Yarlığ çıktıktan sonra emir Taceddin büyük cemiyet yaparak benzersiz bir posta oturma ziyafeti yaptı. Ziyaeddin vezir hankahı, Hüsameddin çelebiye verildi diye Mevlânaya haber verdiler.

Hazreti Hudavendigâr bütün yaran ile kalktı, yola çıktı. Nefisüddin dedi ki, Çelebinin seccadesini ben omuzuma almıştım, derhal Hazreti Mevlâna benden alıp kendi mubarek omuzuna koydu. Hanikaha girdiklerinde, seccadeyi sofanın en başına sermelerini buyurdu. Ahi Ahmet vardı ki rindanın ser defteri ve zamanın cebabiresinden idi. (Adı Eflâkide احمد عنود diye anılır. Münasibetsizin birisidir.) Posta oturma töreninde o da vardı. Taassup ve kıskançlık yüzünden, Çelebi Hüsameddinin o hanikahda şeyh olmasını istemezdi. Ayğa kalktı, biz anı (yani Hüsameddin Çelebiyi) bu yörede şeyhliğe kabul eylemeyiz diye seccadeyi toplayıp birinin eline verdi. Derhal oradaki kalabalık bir birine

adları, yaptıranları, nihayet kitabe, mahalle, yöre ve türbeler bazan karanlıkların derinliğinde kalmaktadır, değil projektör, hatta İspirmeçet mumu ışığına bile mühtaç olunan anlar ve zamanlar vardır. İşte şu 144 mektup, 3 lâhika bir hayli ihtimalleri çözebilecek materyel ile zengindir. Edebî dili pek güzeldir ve tam manasile Anadolu'da münevverler arasında geçen farsçadır.

Elkap cihetinden ise vezirlere, büyük Emirlere, Vali ve Su-başılara, Kadılara, Müderrislere, ahilere, mu'idlere ve Hükümdarlara nasıl çağırıldığını anlatmaktadır.

Burada bir nokta üstüne okurların gözünü çekmek istiyorum: Mevlâna Selçukî hükümdarlarına hitab ederken daima «فخر آل داود» sözlerini söylemektedir. Fahri Âli Selçuk demiyor, Selçukileri kuran zatin babasına izafe ediyor. Mevlâna zamanında Selçukî ailesine «Âli Davud» sözü alem imiş. Netekim Ali Osman, Ali Karaman, Ali Ramazan ve Ali Germiyan denildiği gibi.

Hatta bir mektubunda : «اعملوا آل داود شكراً و قليل من عبادي الشكور» ayetini yazarak pek zarif bir cinas yapmaktadır.

Mektupları dikkatle okumağa başladığımızda bazı mühim hakikatlar, yeni bilgiler bulmaktayız. Meselâ (29) numaralı mektupta «سيد المشايخ ابازيد الوقت جنيد الزمان : شيخ صلاح الدين زركوب قونوي» خضر القدم مسيح الانفاس نورعشى به في الناس صلاح الحق والدين كه فرزند جان و دل سيد برهان الدين المحقق و خليفة اوست باستقلال» . Halbuki Sipehsalar bu hususta sükût eder. Eflâkîde Seyid Burhaneddin muhakkakî Tirmizinin [قال خود را بخدمت مولانا جلال الدين دادم چه او را] حالات و افراست و حال خود را بخدمت شيخ صلاح الدين بخشيدم كه او را هيچ كونه [قالى نيست] dediğini söyler geçer.

Mevlevilik tarihi, küçük Asyadaki tarikatlerin inkişafı, seyri bakımından şu malûmat kıymetlidir.

Yine mektuplar arasında (91) numara da ehemmiyetlidir. Selçukî devletinin baş tabibi yani sıhhat nazırı olan tabip Ekmelüddine hitaben yazılan mektupta deniyor ki :

Selçukî ümerasından Emir Fahreddin arslan doğmuş yeni bir medrese açıyor. Buranın müderrisliğine, Fazıllardan üstat Şemseddini Mardinî tayin ediliyor.

Karatayi Kebir Medresesinin müderrisi olan Şemseddinin va-

İşte bu sebepten o devreye ait kitaplar ve muharrerat, müverrihlerin birinci derecede ehemmiyet verdikleri eserler arasına girmiştir.

Bu hususta ki malûm tarihlerden başka Selçukiler zamanı hakkında en kıymetli bilgileri Mevlevî kitaplarında aramak, bulmak imkânı vardır.

Mesnevîhan, Selanikli Esad dedenin himmetile Hindistanda لنکبور şehrinde 1901 = 1319 yılında basılan «Sipehsalar menakibi», ve bunun Türkçeye tercümesi memleketimizde ve Avrupada sevinçle karşılanmıştır.

Fakat Sipehsalar, nihayet Mevlânânın menkıbelerinden bahseder, tasavvuf neşesi galibdir. Lâkin asıl Mevlâna zamanında bizzat onun ağzından çıkmış sözler elbette ve elbette büyük bir kıymeti, pek tabii olarak fevkalâde ehemmiyeti haizdir.

Bu husus, Mevlânânın tabedilmiş bulunan Mesnevî, Divan ve rubaiyyatından kısmen istifade edilir bir hale konulmuş ise de tarihî ilmî bakımından hiç birisi bugün size takdim ettiğimiz Mektubat ayarında değildir. Mevlânânın basılmış, ortaya çıkarılmış kitaplarında ya hikâyelerle ahılâkî akideler veya da sırf ilâhî aşkla söylenmiş garamî şiirler vardır.

Mektubat ise böyle değildir, muhtelif ve beşerî zaruretlerin ilcasile muhabere dediğimiz şekildeki muharrerattan ibarettir. Cümlelerde, kelimelerde, remz, kinaye, telmih ve belki hakikat ifade edilmektedir.



Selçukiler Anadoluyu pek severlermiş, en başta hükümdardan, en küçük millet ferdine kadar hepsi bu kutlu ülke için canlarını feda etmişlerdir. İnsan ömrünün kısılgını pek iyi sezen atalarımız, bu topraklarda öyle medenî bir dünya yaratmışlar ki yüz ve yüz yılların bütün tabiat şiddetlerine, bunların fevkinde biz oğullarının lâkayt ve ihmallerine göğüs geren taştan, tuğladan, çini ve nakıştan hendesî âbideler hâlâ bakanları hayran etmektedir.

Avrupalıların bu eserlere verdikleri kıymet, hattâ Anadolu yerlilerinden olup Avrupaya gidenlere falân şehirdeki falân âbide, falân taş, şu türbe, o imaret ne haldedir diye soran, bizi hayretten hacaletе düşüren muharirler, aşıklar vardır.

Ünlü dedelerimizin bıraktıkları şu taş ve ölümsüz binaların

Mevlânânın Mektupları

ve

Anadolu Selçukîleri Tarihi Bakımından Değeri

Büyük Mevlânânın dünyaca tanınmıyan eserlerinden «ترسلات» ırfan cihanına yeni yıl armağanı olarak sunuyoruz. Mesnevî ib-dakârının kitaplarını sıralayan — Şarkta, Garpta yazılmış — te-liflerde bu mühim eserle, yine tarafımızdan bastırılmış, neşir sahasına konulmuş «Mecalisi sebai Mevlâna» tamamen meçhûldür. İstanbul Üniversitesinde «Türk Edebiyatı tarihi» Profesörü Bay Mehmet Fuadın 1918 — 1919 yılında Devlet hesabına basılan «Türk edebiyatında ilk mütasavvuflar» adlı eserin sahife 258 inde: «Mevlâna Celâleddini Ruminin «فیصافی» namında Muinüddini Per-vañeye ithafen yazılmış mühim bir mensür risalesi ve daha sair bir çok kelimat ve akvali varsa da bunlardan bahsedecek değiliz» denilmektedir.

Şark Edebiyatı Tarihi meselelerinde salâhiyetdar tanılan Bay Fuadın 1919 da şu mühim iki eserden haberi olmadığı kendi söz-lerinden gayet aşikâr anlaşılmaktadır. Çünkü akval ve kelimat başka, müdevven eser büsbütün başkadır.

Avrupa müsteşriklerine gelince , onlar daha ziyade doğu kaynaklarına baş vururlar . Meşhur müsteşriklerin himmetile meydana konulan « Muhit-al-islâm=Enzyclopedie des İslam » daki Mevlâna makalesi pek sathidir.

Mevlânânın torunları, onu sevenler ise bu kitapları çoktan tanımakta idiler. Yanılmayorsak bu eserlerden ilk defa İkdam gazetesinde «Mevlevi tabibler» başlığı altında yoksul muharrir bahsettim.

*
* *

Türk tarihinin bizi en çok alâkadar eden kısımlarından birisi hiç şüphe yok ki Anadolu Selçukileridir. Halbuki bu devletin iki buçuk asırlık zamanı hakkında yazılmış vesikalar azlığıyla meş- hurdur. Hele resmî makamların einri haricindeki müelliflerin yazıları cüz'îdir.

İşte Aktağı Mevleviyeinin fıhrıstı kabilinden saydıđım eserleri bunlardan ibarettir. Bu eserler müelliflerinin meşrepleriile kitapların tarzı tahriri ve münderecatı bir nebze tafsıl olunsa bile müstakil bir kitap tutar. Hele Ricali Mevleviyeinin âsar u telifatı ve ulûmu diniye ve tasavvuf ve edebiyata ve musikiye ve sanayii nefîseye ve saliklerin terbiyesine ait âlemi islâma hizmetleri cihanın malûmu olup bu tâifei celile âlemi islâmıda çok nâfi ve mühim bir zümre olmuşlardır.

İşbu **Mecalisi Seb'a** ile **Mektubat** tarihi islâm ve Mevlevîlik tarihi ve maarifi islâmiye ve edebiyat ve ârif ve zarîf ve nüktedan insan yetiştirmek bakımından insaniyete çok nâfi eserlerdendir. Dua edelim de bu genç edib ve zarîf ve Hekîm olan **Feridun** ođlumuz burada sayılıp dökülen ve henüz neşrolunmıyan âsarı mevleviyeinin de neşrine hizmetle bütün insanlara büyük hizmetlere muvaffak olsun.

18 Mayıs 1936

VELİD ÇELEBİ İZBUDAK



mübahasesi, hatta münazaası çıkardığı gibi diğer bazı berraniler de Mevlevilik âleminde meşhur Kasidei Devriye ve Müstezadı Sagir ve Kebir ve Kasaidi Aleviyeli ve mahlâsları Şemslî Mevlânalı bir takım kimlerin yazdığı meçhul olan gazellerden bir mecmua vücûda getirerek Mavlâna'nın **Divânı Kebîr**'ine karşı bazı nâpuhte yâran bunu bir (Divânı Sagir) olarak gösterirlerdi. Hatta hemen bir asır evvelindenberi Meleviliği : filan kolu falan kolu, diye ikiye ayırırlardı. Gûya altı cilt **Mesnevî** ile koca **Divânı Kebîr** onların kasdettiği yüksek hakayıkı söylememiş de yedinci cilt dedikleri kısım (1) ile Divânı Sagir tesmiye eyledikleri mecmua bu sırrı ayan etmiş imiş. Bunu ancak kendi kyflerine gelen bazı yüksek âşıklar anlarmış!..

Arzettiğim eserlerinden başka Cenâbı Pire (Aşkname—Tıraşname) adlı iki küçük manzum risale isnad edilmiştir. Hatta bazıları (Aşkname)'yi Sultan Veled Hazretlerine isnad etmiştir. Fakirin zannımca her ikisi de Hazreti Mevlâna ve Sultan Veled'den sonra yazılmıştır. Mümkündür ki bazı âşıkanın mevleviyyenin eseri olan ; hatta sonunda Sultan Veled Hazretlerinin İbtidanâmesinden de iki beyt irat eylemiştir. Tabii Sultan Veled, hatta Mevlâna isim tasrih ederek, sonunda : « nitekim Sultan Veled İbtidanâmesinde şu beyitleri buyurmuştur » diye yazmaz.

Yine (Afak ve Enfüs) isimli bir eseri merâtibi sülûke ait bir iki sahi-felik mesnevî bir eseri Mevlâna'ya isnad eylemişlerdir ki enfası Mevlâna'ya vâkıf olanlar bunun Mevlâna eseri olmadığını derhal anlar. Maazalik saydığım eserlerin hiç biri dine, tarikete sarahaten muhalif sayılamazlar.

Şu kadar var ki bunlar Enfası Mevleviyyeden değildir. Ezan cümle gerek cildi sâbi'de, gerek o gazeller mecmuasında gulûv derecesinde bir Alevilik vardır ki Cenâbı Mevlâna Hazreti Ali'nin Cenabı Peygambere yüksek ve yegâne nisbetini ve herkesin fevkinde çok derin mazhariyetini pek âlâ bilmekle ve diğer eserlerinde yazmakla beraber meşrebi âlileri öyle Alevilik yeya Nusaybîlik ve saire gibi ehli suret dedikodularından çok yüksektir. Ve Cenabı Şahı Velâyet'e ihtisasları bambaşkadır.

İşte Mevlâna eserleri hakkında pek muhtasar maruzatım bundan ibarettir. bundan başka aktabı Mevleviyyeden Sultan-ül-Ulema Hazretlerinin üç cilt mensur **Maarif**'leri, kezaik Seyyid Bürhaneddini Muhakkik Hazretlerinin bir cilt **Maarif**'i vardır. Hazreti Şems'in dahi bir cilt mensur (Maarif)i olup balâda söylediğim yâran buna da (Hırka) diye ayrı bir ad koyup kendilerine ayırdıkları (Divânı Sagir) ve saire idadında havasa ait sayarlar. Sultan Veled Hazretleri'nin de üç cilt **İbtidaname—İntihaname, Rûbabname** adlı mesneviyatıyla Divânı ve mensur bir **Maarif**'i vardır.

(1) Bu (cildi sâbi) aleyhinde vaktiyle « Esseyf-ul-Katîr Firreddi alel-Cildissâbi' » adlı bir eser yazmıştım. Bu vesile ile hayli malûmat dercedilmiştir.

Ancak **Mesnevi** ye gelince : gerçi Acem edipleri türlü vadide, türlü yollara sâlik olarak mesneviyat vücûda getirmişler, esatini eazım «hamse» ler söylemişlerse de hiç biri **Mesnevi** nin seri pâyine irişememiş, zaten o meşrepte yaratılmadıklarından Mevlânayı tanzîre, Mevlâna pîrevliğine özenmemişlerdir.

Mevlâna nasıl bir lisan kullanmış ; ne yolda bir ifadede bulunmuştur. Başkaları bu lisâna malik değiller miydi, bu ifadeye kadir olamamışlar mıydı? Bu suale nefî ile cevap vereceğim. Hâkikaten bir küçük bendesi Şeyb Galib'in « Bir başka lisan tekellüm ettim » dediği gibi Mevlâna'nın da **Mesnevi**deki gerek lisani, gerek beyanı bambaşkadır. Bu bapta ayrıca bir risale yazdığım cihetle burada uzun uzadı maruzatta bulunmayacağım. Ancak **Mesnevi** ile meşgul olan bütün ekâbiri urefâ maruzatımı söylemiş olmaları benimçin kâfi delildir.

Fihî mâfih ile **Mecalisi Seb'a** nın lisani birdir. Arifane bir lisanla talibani âşıkani irşad için türlü delil ve câzip ifade ile Âyetli, Hadisli delilli, şahidli beyanattan ibarettir. Bunlarda da ince bir fark aranırsa **Fihî mâfih** âşıkani dervişana hitab eylediği cihetle maarif neşesi galibdir. **Mecalisi Seb'a** halka dahi şamil olmağla biraz mav'izaâmizdir. **Mektubat'a** gelince : Bunlar tanıdığı her kısım zevata yazdığı şuna buna ait tavsiyeler ile birkaç tane de evlâd u yâranına gönderdiği mektuplardır. Meşrebi âlilerinden, hatta bazı mektupları mefadından dahi anlaşıldığı veçhile hiç kimseye yüzü tutmadığı cihetle herkim gelip sızlanırsa onun işini görmesi için bazan pek büyük zata tavsiye yazmış, hem de iltizamkârane lisan kullanmıştır. Bu iyiliklerin maddî, manevî ne kadar çok faidesi olacağını saymış dökmüş, bir çok Âyet, Hadis, akvâli ekâbir, fıkârat, hikemiyat, eş'ar yazmıştır. Âdi cer hocasına tavsiye verdiği bile vardır. Bu meyanda Şam'da tahsilde bulunan oğulları Sultan Veled Bahaeddin ile Çelebi Alâeddin'e yazdığı mektup şah eseridir.

İşte şu mukaddemeyi yazmağa badi olan da Hazreti Mevlâna'ya nisbeti nesabiyesiyle müftehir bulunan oğlumuz Hekîmi şifai mahlâs "Bay Feridun Nâfiz,, cediti pâkine fartı nisbeti alâimi maddiyesinden olmak üzere, **Mecalisi Seb'a** ve **Mektubat'**ı tabettirmesidir. Ötedenberi kendileri bu kemter fakire büyük bir teveccüh gösteregelmekte olmaları ile işbu eseri hayırlarına bir mukaddime yazmaklığı fakirden talep eylediklerinden şu birkaç satırı karaladım.

Bunların pek de haricinde sayılmayan ve fakat feragı kalbim olmadığı cihetle onları da sayıp dökerek kocaman bir risale yazmağa her nedense neşatım bulunmadığından dolayı fihris kabilinden burada zikirle iktifa edeceğim :

En meşhur altı cild **Mesnevi** ye her hangi bir zavallı bir cilt ilâve ederek ortaya ve Mevlevilik âlemine bir vakit bir (yedinci cilt Mesnevi)

Düstûr yâ Nur

Hazreti Mevlâna'nın kendisi kadar sıytı cihânı dolduran eserlerinden son telifi olan **Mesnevî Şîrif** dir ki hakikaten irfan âleminde bunun kadar bir kitap vücûda gelmemiştir. Bazı teliflerimde bunu akıl ve ihatam nisbetinde bastettim ; Hatta bu bapta müstakil bir risalem de vardır. Ondan sonra diğer en büyük eseri hurufu hâca adedince müstakil birer büyük divanın mecmuu olan **Divanı Kebîr** dir ki ebyatı milyona balıdır. Mevlâna'nın şairliği hakkında da **Mecma-ul-Fusaha** sahibi en büyük âsaleti beyanı ile "fusahai Acemde en birinci gazelserâ olan Mevlâna'dır," diyor. Ve **Divanı Kebîr** den, büyük bir kısmını delil olarak irad ettikten sonra başka bir mahalde yine bu mevzua avdetle misaller iradı için mufasssal bir divan kıt'asında yine muhtaratını yazar. Mevlâna'nın bu iki eseri âlilerinden sonra âşıkana arifân meyanında şöhret yakışan **Fihî mâfih** risalesidir. Bu da memleketimizde bazı muhibban tarafından terceme edilmiştir. Bunlardan başka Cenabı Pîr Efendimizin **Mecalisi Seb'a** adlı yedi mav'izadan mürekkep bir eseri vardır. Bir de ekâbir ü eazıma ve muhibbanı âşıkana ve evlâd ü yâranına yazdığı mektupları hâvi **Mektubat** unvanlı bir müdevven kitabı da vardır.

Diyebilirim ki Mevlâna'nın eserlerinde lisan ve beyan, mevzuuna göre biraz değişiklik gösterir. **Divanı Kebîr** i mütalea edenler görürler ki âşıkane bir lisanla tam « gazel » kelimesinin medlûlüne muvafık bir âşıkın cânânı tavsifi, onunla muâşekası, ona derdini dökmesi, derdi aşkla neler çektiği ve saire ve saire her gazelde mükemmel surette müzeyyen, parlak, derin bir lisanla ifade edilmiştir. Tabîi emsâli şuaranın mafevkında olmakla beraber görülür ki edebî bir divandır. Yine görülür ki Mevlâna gazelsera olmadan evel ve bütün gazeller yazdığı hengâmda Arabın edebiyatını ve meşhur yüksek ediblerinin divanını okumuştur. Bazı mahallerde onların mazmunları, nadir nûkteleri daha rengin tasarrufla irad edildiği gibi bazan da aynen bir meşhur mısraları, beyitleri tazmin edilmiştir. Kezalik edebiyatı Fârsiyede de aynen en büyük şairlerin divanlarını serâpa okuduğu bu iki lisan edebiyatını, tarihi edebiyatını tettebbu edenlere güneş gibi zahir olur. Gerçi **Mecma-ul-Fusaha** sahibinin dediği gibi Farisî lisanında tam « gazel » tabirine müstahak olarak gazelseralık kapısını Mevlâna açmış ve her vadide birer divan denilecek kadar yüzlerce, binlerce gazel inşadiyle kocaman bir **Divanı Kebîr** vücûda getirmişse de kendinden sonra gelenler — aşağı yukarı herkesin meşrebi kendine göre az çok taayyün eylemek şartıyla — onlar da Mevlâna isrine salık olmuşlardır.

